میکروفیلم تهیه شد

محمد علی رمضانی

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس ۱۳۸۴/۵/۳۰

اسم کتاب حق الیقین (فارسی)

مصنف ملا محمد باقر مجلسی

مؤلف

خطی نسخ ۲۳ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۲۲۷

جزء کتب اخبار .... شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۳۱۰۷ .... شماره قبض

واقف اهدائی کاظم حریرشانیزی .... تاریخ وقف اهداء ۴/۸/۶۲

طول ۲۵/۵ .... عرض ۱۴/۸ .... شماره صفحات

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین محمد وعترته الطاهرین الذین فازوا بالفتح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خامه شکسته زبان وبیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب وصحایف ارواح طالبان مناهج حق ویقین تصویر وتحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه ونقلیه ظاهر وهویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده وانسان را که چشم وچراغ این جهان وعلت غائی آفریدن آنست برای معرفت وعبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودان نماید وبکلی فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو جبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رساند واز آیات واخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت وایمان عبادتی از آن صحیح ومقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمان است واکثر خلق از این معنی غافل اند وارکان دین را نفهمیده اند وقلیلی که از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند وبمحض تقلید اکتفا کرده وهمه را در کمال سافلکمان بدرجه عالیه یقین گمان کرده اند واگر چه این حقیر در کتب مبسوطه عربی وفارسی اکثر مطالب عالیه را بتبیانات وافیه ودلایل کافیه

ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا واهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا فور اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیار نمی یابند لهذا فقیر اراده نمود که درین رساله مختصره کافیه عمده آن مطالب عالیه را به بیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید وبتوفیق الله سبحانی الجمله بروفق اراده بانجام رسید ومسمی بحق الیقین گردید وچون از برکات عهد وآوان وثمرات امن وامان ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبری اعلی حضرت شهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید وسرور سلاطین جهان باسط مهاد امن وامان مظهر الطاف نامتناهی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجا سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجم افروز محفل عدل وداد شعله جانسوز نهال جور وبیداد ممهد اساس عدل وتمکین مشید بنای ولای شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فاینه بهجه علیه نرفع درجات من نشاء ومصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان ابن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین شاه سلطان حسین بهادرخان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین ومتع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه وعلی آبائه الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد ومثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود وچون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی وصفات کمالیه وتنزیه او واقرار بحقیقت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق برایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله واقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است ضروریات دین را بتفصیل وآنچه ضروری نیست باجمال واقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند واقرار بعدالت حق تعالی ومنزه بودن او از افعال قبیحه واقرار بحشر ومعاد وتوابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در ضمن چند باب میشود **باب اول** در اقرار بوجود حق تعالی وصفات کمالیه او وآن چند فصل است **فصل اول** در اقرار بوجود صانع عالم است وآن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر کند در خلق آسمانها وزمینها

وحیوانات

وآفتاب وماه وستارکان وبادها وابرها وبارانها وکوهها ودریاها وخلقت بدن خود وروح خود
وغرایب صنعتی که در هریک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم نرسیده اند وکسی که
اینها را آفریده مثل اینها نیست وکامل بالذات است وهیچ گونه نقص در ذات وصفات او نیست واین
دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافی است واز دلایل تفصیلیه چند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید
دلیل اول آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و
علتی عینی بودن او در خارج واجبست واو را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او
محال است واو را ممتنع الوجود گویند یا آنکه بودن ونبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر علتی بهم
رساند موجود می شود والا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند
اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات وواجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که با هم
ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند وعدم بر مجموع آنها روا است وهمچنانکه زید بی علت محال است که
موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید وآن ببدیهه عقل محال است همچنین موجود شدن
این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محال است وآن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است
که چیزی که موجود خود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد وموجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد
واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است واگر گویند که هر یک از
اجزا علت وجود دیگریست الی غیر النهایة وعلت مجموع علل اجزاء است گوئیم که هر یک بشرط وجود
علت واجبست وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هرگاه واجب الوجودی نباشد
پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات
افاده علم میکند از برای آنکه محال است عادة که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه
غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا واوصیا وعقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم ووحدت او
وآنکه او کامل است من جمیع الجهات ونقص بر او روا نیست البته اینکس را علم بهم میرسد که
حق است واین جماعت بسیاری اتفاق بر کذب نکرده اند وبا این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند

واو را واجب است بودن ... آنرا ممکن الوجود گویند

وایضا

وایضا اتفاق ایشان دلیل بر آنست که یا این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل آنها واضح است بحیثیتی
که راه خطا در آنها نیست واین دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم معجزاتی است که از پیغمبران واوصیای
ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن ودریا را شکافتن ومرده را زنده
کردن وکور را روشن کردن وماه را بدو نیم کردن وآب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک
جاری ساختن وامثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید که خدائی باشد
که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند وعوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که
از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق وانفس ظاهر میگردد وحق تعالی در اکثر جاهای قرآن مجید اشاره
بآن فرموده کافی است بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است وهمه عقول بر آن مفطور است چنانچه
حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که که آفریده است زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است
وباز فرموده است أَفِي اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و
زمین است وایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور ومخلوق
گردانیده است ولهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید ویگانه پرستی وگفتن کلمه
لا اله الا الله نموده اند نه اقرار بصانع وبینه بر این معنی آنست که همه خلق در وقت الجا واضطرار که دست
ایشان از وسایل ظاهری کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند واقرار مینمایند که خداوندی
دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و
جهال اگرچه در ظاهر منکر وجود مبدأ اند بالحال بتحقیق حقیقت وثبوت وجودش مقر ومعترفند
ولهذا اختلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقل معتد به مروی نیست وتوضیح کلام در این مرام آنکه باتفاق
شرع وعقل وتعاضد برهان ونقل حضرت حق تع وتقدس از آن برتر وبرتر است که بکنه ذات محاط
عقل غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک وعبید متحقق است وبجهة علاقه افاضت رحمت
بی غایت که زلال نوالش از ینابیع علم وقدرت بمجاری حکمت وارادت پیوسته جاری وروان است جلت

و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و ازینجهت در هنگام صدمت و وقوع
وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت روی استغاثت و فزع بنگاه بزنده هدایت خود می آورد و توجه طبیعی که تعمل و
تکلفی دران نیست و ازینجهت آن حالت مظهر استجابت دعا می باشد چنانچه آیه کریمه اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ
بآن ناطق است و انزعاج حیوانات عجم درگاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس
بحقیقت ازین قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و آوان و در هر دین از ادیان بوده اند
خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه مجال اختلاف در احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی
نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشک سال عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم برای استسقا بصحرا
رفتند و دعا کردند دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آنوقت بسوی بعضی از کوهها رفتم
آهوی را مشاهده کرده ام که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید و چون بغدیر رسید آنرا خشک دید
حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و
آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب سلیل اخوان الصفا
نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران
میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت کاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه
او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد
و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد و من در آن گودال افتادم
بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه درین باب وارد شده
ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر
حیوانات عجم نیز مخفی نیست دویم آنکه حق سبحانه و تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم برو محالست
و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد عدم و فنا برو روا باشد هر اینه
محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او

واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق
کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا برو محالست سیوم آنکه خداوند
مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است از آسمان
و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست
در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده او باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن
را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است اِنَّمَا اَمْرُهُ
اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ و این منافات ندارد بآنکه اراده حق تعالی تعلق بامور
قبیحه نگیرد و یکدلیل برین مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول و ارباب اهوای
مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چهارم آنکه خداوند عالم عالم است بهمه
معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود
آنها و در ازل دانسته آنچه در ابد الآباد بهم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد
مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق
همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته
بآنچیز و صفات و آثار آن علم دارد و باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است
و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر آنکه هیچ شکی نیست در آنکه همه ممکنات در وجود او بند علم آنها و جمیع
کمالات آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از و باشد جاهل بچیزی نمی باشد و جناب مقدس او
اشاره بهمه این دلایل در سه کلمه قران مجید فرموده اَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ آیا
نمیداند همه اشیا را آنکسی که همه چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل
رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بمنتهای مراتب کمال
او میرساند و داناست بخفایای امور و کسی که بنیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه

نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها
بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه
آفریده است م
و اگر خواهد
جمیع اشیا را
معدوم میتواند کرد م

یعنی

وستارکان وحرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت ودر تربیت جمادات ونباتات ورسانیدن هریك بحد
کمالات ودر تشریح بدنهای انسان وحیوانات وترکیب اعضای آنها بیکدیگر وآلات وادوات
وتغذیه وتنمیه وادراکات حواس خمسه ظاهره وباطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند
وکتابها در هر باب نوشته اند وبعشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین
خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست واز هیچ امر عاجز نیست وبر همه چیز قادر است وآیه کریمه اشاره باین
مراتب هم دارد و باید دانست که علم او ازلی ابدی است وغافل نمیشود وسهو ونسیان وفراموشی
در او نمیباشد وخواب وپینکی که مقدمه خوابست در او محال است زیرا که اینها همه عجز ونقص است واو کامل
من جمیع الجهات است چنانچه دانستی وهرگاه عموم علم وقدرت وتنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت
باشد بمعجزه حقیت پیغمبران واوصیا علیهم السلم ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود واحتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و لهذا
در این مقام کلام را بسط ندادیم پنجم آنکه حق تعالی سمیع وبصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنیست
از آوازها وآنچه دیدنی است بی آنکه او را آلت شنیدن وگوش بوده باشد وبی آنکه او را آلت دیدن و
چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود ومحتاج وممکن خواهد بود
ودر کمال خود محتاج بغیر خواهد بود واو کامل بذات خود است وعلم او بآنها موقوف بر وجود آنها
نیست بلکه پیش از وجود آنها وبعد از برطرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها
میداند واین دو صفت بعلم بر میگردند وچون حق تع خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند
شاید که حکمتش آن باشد که در ضمن آنها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون
اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات ومبصرات است این دو صفت را از مطلق
علم مطلق تخصیص بذکر فرموده اند که داخل در زجر ایشان از معاصی وترغیب ایشان بطاعات
بوده باشد وبعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند وذکر آن ثمره ندارد ششم آنکه حق تع

حی است

حی است یعنی زنده است ومراد از حیات صفتی است که از آن توانائی آید چون معلوم شد که حق تع عالم وقادر است
پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی می باشد ودر جناب مقدس الهی
بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد ودر حقیقت این صفت بعلم وقدرت
بر میگردد هفتم آنکه حق تع مرید است یعنی کارها از او باراده واختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه
که بدون اراده واختیار صادر میشود مثل سوختن آتش وفرود آمدن سنگ از هوا واز ما فعلی که صادر
میشود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخییل میکنیم وآن محرک ما میشود
تا بعزم وجزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود ودر جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال
وعوارض نمی باشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است
سبب وجود او میشود در آنوقت لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد بعلم باصلح
ودر احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است واز صفات فعل است وحادث است ودرین باب
سخن بسیار است وآنچه برای مکلف همین بس است که بداند که افعال حق تع باراده واختیار وموافق حکمت
ومصلحت صادر میشود ودر آن افعال مجبور نیست هشتم آنکه حق تع متکلم است یعنی ایجاد حروف و
اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی یا دهانی یا زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن
در درخت کرد وحضرت موسی علیه السلم شنید وایجاد کلام در آسمان میکند وملائکه می شنوند ووحی می آورند
یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویه وملائکه میخوانند ووحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه
وانبیا واوصیا علیهم السلم مینماید وتکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات
فعل است وحادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی وحروف است وقدرت بر ایجاد حروف
واصوات در هر چه خواهد واین دو صفت قدیمند وعین ذات اند واین صفت را جدا ذکر کرده اند
برای آنکه بنای بعثت انبیا وتکالیف حق تعالی وانزال کتب ووحیهای الهی بر اینست وکلامهائی که قرآن
مجید وسایر کتب آسمانی است همه حادث اند وعلم حق تعالی بآنها قدیم است واین غیر کلام است وکلام نفسی

ودانائی
باختیار
خدا

کاشاعره قایل اند باطل است نهم باید دانست که حق تعالی صادق است کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست
زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که مارا روا است باعتبار
ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف
نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است برانکه حق تعالی صادق است در جمیع
اقوال و کتب الهیه مشحونست بان و از جمله ضروریات دین است دهم انکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس
اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام
جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجود است عارض آن ذات شده است در
حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام
همه است بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم
خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از
خدا نمی باشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید واجب الوجود محل حوادث
باشد و آن محالست چنانچه ان شاء الله تع مذکور خواهد شد و ایض لازم آید که حق تع در کمال خود محتاج
بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده است
که مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی
هر که وصف کند خدا را بصفات زایده پس مقارن کردانید او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت
بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا کرده یا بدوئی در ذات خدا قائل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را
صاحب جزوها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایض فرموده است که اول دین شناخت
خدا است و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او
نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار
و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی
ازین دو صفت را تعبیر به سرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم و قادر است و مختار و حی
و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی ازین صفات ببعضی
دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد

بانچه مذکور شد باب دویم در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است
بحث اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد در خداوندی و خلق اشیا چنانچه مجوس به یزدان و اهرمن
و نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را شریک کرده
بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت
شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت اله
میسر نمیشود و هرگاه تعدد دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در شهری یا
مملکتی بهم رسد باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه
ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار
ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن
باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشند محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تبصر و اعتبار
بگشاید و گرد سراپای عالم برآید از مفتح آن که عالم روحانیاتست تا منتهی که عالم جسمانیاتست همه را
یک سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک به تالی خود مرتبط چنانچه پنداری
که یکخانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت
انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صانع متعدده متصور صاحب هوش را این معنی
منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکی است چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است
که موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصدر صور مختلفاست پس منافرت
و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن متفطن هوشمند را
معلوم میگردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود
چنانچه مضمون آیه کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا مبنی بر آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی
کافیست که اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰيَاتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ تمام شد
سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی و فطریست وحدت
آن نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک اله دارند و مقیم یک درگاه اند و اتفاق عقول مستقیمه بر
اینمعنی واقع است و اکثر ثنویه نیز مبدا اصلی را یکی میدانند و میگویند که نور و یزدان قدیم است

باخدا

وظلمت واهرمن از وهم رسیده است وحادث است وتعلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند
ودر باطن اکر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت مینمایند ونزهات واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان
آنها را بالبدیهه میداند وذکر آنها موجب تطویل کلام است وحضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه فرموده است که اکر خدای دیکر میبود بایست که کتابها ورسولان او بنزد ما بیاید واین برهانیست
قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال کلام وفیاض مطلق باشد هر کاه یک خداصد وبیست وچهار
هزار پیغمبر برای معرفت وعبادات خود بفرستد وخلق را هدایت کند اکر العیاذ بالله خدای دیکر
میبود او نیز می بایست پیغمبری برای شناسایندن خود وعبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست
وعاجز است یا حکیم نیست وبخیل وجاهل وهیچیک این صفات بر واجب الوجود روا نیست و
بر این مطالب دلایل بسیار است واین رساله کنجایش ذکر آنها ندارد اما آنکه بتها که جمادی چنداند که
نفع وضرر از ایشان متصور نیست ویا مخلوقی چنداند که مقهور ومغلوب قادر مطلق اند مستحق
عبادت نیستند از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ونفی آن ضروری دین اسلام است
دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست وجسم وجوهر وعرض نیست واو را مکانی وجهتی نیست باید دانست
که موجود یا مرکب است یا بسیط ومرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است
از اعضا واخلاط بدنی وعناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس وفصل وبسیط آنست که جزوی نداشته
باشد وحق تعالی بسیط مطلق است واو را جزوی نیست زیرا که اکر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو
خواهد بود در وجود وممکن خواهد بود وجوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنست واو واجب
الوجود بالذاتست وعرض نیست مانند سیاهی وسفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل وهر محتاجی
ممکن است وجسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا ومرکب محتاج است باجزا ودر مکان وجهت
نیست زیرا که هر چه در مکان وجهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است وخدا منزه است
از هر دو وحرکت وانتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محال است زیرا که اینها از لوازم جسم و
جسمانی است سیوم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانچه فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وشبیه ونظیر
ندارد که در حقیقت ذات وکنه صفات با او شریک باشد وضدی ندارد که با او معارضه تواند
کرد ودر آفریدن اشیا معینی ویاوری نداشته واعتقادی که بعضی از غلات دارند که حق تعالی رسول خدا

وائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید وخلق عالم را بایشان کذاشت کفر است وخالق همچنین بغیر افعال
نیکان اوست چهارم آنکه صانع عالم دیدنی نیست وبدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا ونه
در آخرت واین ضروری دین شیعه است وآیات واحادیث بسیار براین معنی وارد شده است وآنچه
توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است ماول است بادراک بدیده دل چنانچه حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرموده اند نه بیند او را دیدها نه بمشاهده دیدن ولیکن دیده او را دلها بحقیقتهای
ایمان وباید دانست که کنه ذات وصفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند وپیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه وآله که اشرف مکونات وافضل عارفانست اقرار بعجز نموده است وفرموده است که مَا عَرَفْنَاكَ
حَقَّ مَعْرِفَتِكَ یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن تست وحق تعالی فرموده است که مَا قَدَرُوا
اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی اندازه نکرده اند خدا او تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست وفرموده است
که لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی ادراک نمیکند او را دیدها
واو ادراک میکند دیدها را ودر احادیث وارد شده است که یعنی دیدهای دلها ادراک کنه او نمیکند
چه جای دیده سر وایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن وبوییدن ولمس کردن
وچشیدن وبحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم وخیال پنجم آنست که جناب مقدس
الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو ونسیان وخواب ودلتنکی وامان
ولذت والم ودرد وبیماری وجوانی وپیری ولذت خوردن وآشامیدن وجماع کردن ومحل هیچ مقوله
از مقولات نه کانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز ونقص واحتیاج است و
حق تعالی از عجز ونقص واحتیاج مبرا است ومجمل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است
حادث نتواند بود واز و منفک نمیتواند شد مانند علم وقدرت زیرا که اکر اینها حادث باشند حق تعالی
پیش از عروض آن صفات ناقص وجاهل وعاجز خواهد بود واکر از و منفک شوند بعد از آن ناقص
خواهد بود ودر هیچ حال نقص بر او روا نیست واکر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن
محال خواهد بود وآنچه از صفات ذات نیست وصفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و
رازق ومحیی وممیت زیرا که حق تع در ازل خالق نبوده والا باید که عالم قدیم باشد وخلق الهی همیشه
بوده باشد واین صفات کمال حق تعالی نیست که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است

قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هر گز از حق تعالی منفک نمیشود
و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تع باشد مثل آنکه هر گاه مصلحت در ایجاد زید نبوده باشد اگر پیش از این روز
ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را تونگر کردن هر گاه خلاف مصلحت بود بعمل آورد
نقص او خواهد بود نه کمال او و چنانکه گفته اند صفت ذات آنست که حق تع بآن موصوف گردد و بضد آن موصوف
نتواند بود و صفت فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز
تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب تع قادر بر هر ممکن هست و عجز را
بهیچوجه باو نسبت نتوان داد دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفرید و زیاده از هفت آسمان
چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده
و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچیک از اینها موجب تغیر در ذات مقدس الهی و نقص او نیست
زیرا که کمال ذات مقدس او و قدرت کامل علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است
و هر چیزرا در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن
عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که
می بارد و همه یک نحو می بارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل می رویاند
و در یک زمین خار بمقدار ظاهر میگرداند و در یک زمین اشجار و اثمار و در دیگر اثار و انهار بعمل می
آورد و یک خانه را اباد ان میدارد و دیگری را ویران و همه یک باران است نظم هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست • و درین رساله زیاده ازین بیان مناسب نیست ششم آنکه
جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانچه فرموده وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا
یعنی خدا را نامهای نیکو بسیار هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار وارد
وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر از نامهای خدا که خوانند و مخلوق اند و بعضی از سنیان
قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است
که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام و
معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده خواهد بود و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بر او اطلاق
میکنند خدا را یگانگی پرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است

٨

واو را زن و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمی کند چنانکه نصاری می گویند که حضرت عیسی ع فرزند خدا است
یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است
و آنچه بعضی از صوفیه می گویند که حق تعالی عین اشیا است یا آنکه مهیات ممکنات امور اعتباریه اند و عارض
ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول می کند و با او متحد میشود و هم این اقوال عین کفر و زندقه است
و همچنین بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلم حلول کرده است
یا با ایشان متحد شده است و یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه ما صلوات الله
علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در قدیم
بودن شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی
اتفاق کرده اند اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بچند معنی اطلاق می کنند اما آنچه اتفاق ارباب
ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از منه وجودش از طرف ازل متناهی است
و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که
دلالت صریح بر این معنی دارد و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه و
عامه درین باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است
که هر که قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است باب سیم در بیان صفاتی است که متعلق است
بافعال حق تعالی و در آن چند بحث است بحث اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است
مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر
اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی
و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میگردد و آن جهت را گاه هست که بدیهه
عقل همه کس می فهمد مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند
و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که
علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجز اند از فهم آن و لیکن بعد از
ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان المبارک و قبح روزه

بسیار است

روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میکویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هرچه را شارع امر کرد حسن میشود و هرچه را نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن می‌شد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است دوم آنکه صانع عالم قبیح نمیکند و محال است که از و صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می آید و بنا بر دوم عجز و بنا بر سیوم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محال است پس فعل قبیح از و صادر نتواند شد سیم آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایل اند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میکویند فاعل همه افعال بنده خدا است و بندگان مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبوراند اما بعضی از ایشان می کویند که اراده از بنده مقارن آن فعل می باشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است بچندین وجه اول آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیاره است و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما دوم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را به بندد و بکوید برو فلان چیز را بیاور و او را زند که چرا نیاوردی یا کوید بآسمان برو و نزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و بر دل و زبان بی اختیار او جاری کند و او را ابدالآباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جای از قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت و اگر ایشان فاعل فعل خود باشند مدح و ذم ایشان

فعل

سیوم آنکه خدا ظالم کننده نیست و بندگان
میفرماید که حق تعالی در مواضع بسیار
از قران مجید م

سفاهت

۹

بلکه

سفاهت و بی خردی خواهد بود و بر خدا محال است و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است و نه تفویض است بلکه امر بین الامرین است و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خدا است مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و الات و ادواتی که در فعل در کار است از جانب خدا است و امر بین الامرین این است و حق آنست که مدخلیت حق تع در اعمال عباد زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخیل است در فعل معاصی اما هیچ یک بحدی نمیرسد که سلب اختیار او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد مثل آنکه بهر دو بکوید که فردا برویید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکنید صد دینار باو میدهم و هر یک که نکنید ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند و آنکه کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد بعد از آنکه بهر دو آن تکلیف کرد و حجت را تمام کرد او را بتنهائی می طلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید می کند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند و اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچ کس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو تمام است این قدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حق تعالی واجب است بحسب عقل و لطف امری است که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است

وفعل عبث و بی فایده از و صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیح و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن
غرض در افعال الهی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق
کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند که افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث
بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق
و نظام عالم و معاش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید فعل الهی متضمن
مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهرا تفکر در این مسئله ضرور نیست باب

چهارم

در مباحث نبوت و در آن چند مقصد است اول آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت
پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست و باجماع شیعه و نصوص متواتره
جمیع انبیا از اول عمر معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه تا آخر عمر
و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان
اعتماد نتوان کرد و اما در غیر آن از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه آنست
که جایز نیست و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که
سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را به سهو بدارد از برای
مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر و یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام
گفت و چون بخاطر شریف آنحضرت آوردند برخاست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند که حق تع
برای شفقت بر امت چنین کرد اگر کسی نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در
ایشان گمان خدایی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است
حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی
چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت
و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه
بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات
شیطانی رهایی یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی در دل او جلوه
کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست

برگرد

بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادرا خیال معصیتی در خاطر او در آید و ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن
گردد و ایضا شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او
گردد و باین اسباب معصیت از و صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را
مجبور میسازد بترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت
و با آنکه آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام ماول است بارتکاب مکروه
و ترک اولی و چون نسبت بجلالت مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند
و وجوه دیگر دارد که در حیوة القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص
انبیا که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود برداشته اند
و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان
شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است
که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتقاد و بر آنها اعتماد نباید کرد
دوم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او
باور نتوان کرد چنانکه گفته اند نظم ای بسا ابلیس آدم روی هست ✿ پس بهر دستی نباید داد دست
مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول
نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه
مثل آنست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان بمثل آن عاجز باشد و بر خلاف مجرای عادت باشد و
مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع
غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید
در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد
آنرا کرامت گویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید خدا
مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را بدو نیم
میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته بدانیم که او راست میگوید
زیرا که خدا بر همچنین قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کرده ایم پس اگر این مرد

خواهد بود

کاذب باشد دعوای او قبیح باشد و اطاعت ما او را قبیح بر خدا اغوای همه بقبیح کرده خواهد بود و این قبیح
و قبیح بر خدا محال است چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت کند بر صدق
پیغمبری و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب که دعوی پیغمبری
میکرد باو گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را طلبید که یک چشمش
کور بود و دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک
در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک
شد و این معجزه را مکذبه خوانند سیم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه بوده باشد
زیرا که تفضیل مفضول نزد عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاجند و باید که
بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و
کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نیکی و مدارا و ترک
دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حرص و حسد
و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره
و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد الزنا و شبهه نباشد و بیره از شان
دنی نباشند بلکه صنعتهای پستی نداشته باشند مثل جلاهی و حجامی و حمامی و حمالی و بیطاری و کارهائی
که منافی مروت باشد ازو صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن
و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی از این سخن میرود و پدران پیغمبران
که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد ازین مذکور خواهد
شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت
نیست و دلیل عقلی و نقلی بران قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال خضر علیه السلام و غیر او
وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف درین باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق
کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه ص افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله
عقلیه بسیار برین گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیاری درین مسئله هست و عدد انبیا
صلوات الله علی نبینا و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا

اعتقاد

اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان برحق اند و آنها که در قرآن مجید وارد شده و نبوت ایشان ضروری
دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابرهیم و لوط و
موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار به
نبوت و حقیت ایشان واجبست و هرکه انکار یکی از اینها کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان
بسیار است و افضل از همه پنج نفر بوده اند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم
و ایشان را اولوا العزم می نامند و شریعت ایشان ناسخ شریعت بشر است و افضل از همه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت ابرهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق در میان نبی و رسول
بوجوه مختلفه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که رسول آنست که مبعوث شود و ملک در بیداری برو نازل شود
و نبی شامل آنست که در خواب برو نازل شود و بعضی گفته اند که رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته
باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران
چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است
که در خواب میدیده و صدای ملک را می شنیده و در بیداری ملک را نمی دیده است و مبعوث بر احدی نبوده است
و برای او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبری دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابرهیم علیه السلام بوده و
پیغمبری بوده که در خواب میدیده و صدا می شنیده و ملک را می دیده است و بر گروهی مبعوث بوده است
اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب می بیند و صدا می شنود و ملک را
در بیداری می بیند و خود صاحب شریعت باشد و امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی
آنست که در خواب می بیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست که صدا
می شنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را نیز می بیند و امام صدای ملک را می شنود
و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث گردیده یا نه و اکثر انکار
کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست توقف درین
مقام اولی است پنجم در بیان حقیقت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف و دلیل پیغمبری آنست که دعوی نبوت نموده و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود
ظاهر ساخت و همه متواتره است اما دعوای پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قایل اند که او دعوی

مبعوث شود و برو جبرئیل نازل شود و نبی
شامل آن هست که بر کسی مبعوث
نباشد و بعضی گفته اند رسول
آنست که [illegible]

و معجزات آنحضرت دو نوعست اول قرآن مجید است و آن م

پیغمبری کرده امّا معجزه آنحضرت پس معجزات زیاده از احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال او اخلاق
آنحضرت معجزه بوده متواترترین معجزات آنحضرت قرآن مجید است که تا روز قیامت باقی است و
در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع تر
بود و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام تر باشد چنانکه در زمان حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام چون مدار بر سحر بود حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از
ایشان بمثل آن عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی مبعوث
شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مثل جالینوس و امثال او بودند پس حضرت
عیسی علیه السلام معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی شفا دادن و امثال اینها را
آورد که شبیه بفعل ایشان بوده امّا از نوع فعل بشر نبوده و در زمانی که حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و
اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن
مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید
ایشان عاجز شده اند و نتوانستند آورد پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن بیاورید
و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق
کردند مثل سوره کوچکی بیاورند بآن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای
عظیم و کشته شدن و اسیر شدن و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند و اگر قادر می بودند کردند م
البته می آوردند با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای
بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بوده اند نیاوردند
و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت
پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرا بر کذب و دروغ و اضلال
خلق و انواع قبایح لازم می آمد و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بر قبیح محال است و در وجه اعجاز
قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند
حق تعالی صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که ایشان نمیتوانستند نمود و اگر چه اعجاز بهر دو

وجه

وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود اول انجهت فصاحت و بلاغت
و تلاوت که هر عجمی که قرآن را می شنود امتیاز آنرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن که در میان
کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای
قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت
نازل شده برای مفاخرت بر کعبه مشرفه می آویخت و چون آیه وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ همه از بیم رسوائی در شب
آمدند و نوشتهای خود را بر گرفتند و پنهان کردند دوم انجهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع
کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد
و جمیع بلغای آن زمان از غرایب آن متعجب و حیران بودند سیم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا می بود هر آینه
می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هر گاه کلامی باین طول صادر شود البته میشود که مشتمل بر تناقص
و اختلاف بسیار باشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده آن
نه صاحب خط و سواد باشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان
و دشمنان او باشند و دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره از آن فصیح است
فقره دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهی است و اگر یک جزوش در تحقیق است جزو
بلاغت م دیگر لهو و باطل و تنزیق است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلای درجات بوده باشد و همه بر حقایق
و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش
نیست چهارم انجهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در عرب خصوصا اهل مکه و اطراف علم
شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت
بلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر
سوره و آیه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه بوده باشد مطلقا
در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند در فنون علم و محاسن آداب
و مکارم اخلاق مضبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج
بایشان شدند پنجم انجهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما

در بهالها انکار کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال
عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر
گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت
و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و آله السلام مقرر گردیده
نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که این معجزه عظیمتر نمی باشد ۷ از جهت اشتمال
بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده دیگران خصوصاً ششم
اهل مکه را بر آنها اطلاعی نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بی حساب خصوصاً اهل
کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزو از اجزای آن قصه‌ها و آنچه مخالف مشهور
میان ایشان بود حقیقت آنرا بر ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بردار کشیدن حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بوده و از برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت
گردانیده مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر بر ایشان و غیر ایشان که بتفصیل در کتاب
حیوة القلوب ایراد نموده ام هفتم از جهت خواص سور و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای
جسمانی و روحانی و تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان دفع ۴
اندرونی و بیرونی در آیات و سورهای قرآنی هست و بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات
قرآن مجید در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از صورت
مشتهیات نفسانی زیاده از آنست که صاحب بلاغتی بیان آن نماید یا عاقلی را در آن مجال تامل باشد
هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها
زیاده بر آنست که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است
بآنچه کافران و منافقان در خانه‌های خود میگفتند یا با یکدیگر پنهان مذکور می ساختند
یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند و اظهار ندامت
و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خائف میشدند و میگفتند که درین ساعت جبرئیل
بآنحضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیوة القلوب ذکر کرده ام دوم
آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از

وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمعی دیگر و خبر دادن از مذلت یهود تا
روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل
روزگارند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول
مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و برگشتن حضرت بسوی آن بلده طیبه و خبر دادن از عصمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر کبران عجم و خبر دادن
در سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها علیهم اللعنه که حضرت را
ابتر گفته‌اند و خبر دادن از عدم آرزوی یهود مرگ را و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب مذکور
شد دویم در بیان مجملی از سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده
مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد
و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات آنحضرت بر چند قسم است قسم
اول معجزات بدن شریف آنحضرتست و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از
جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار میتابید
و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد ۲ بوی خوش آنحضرت
بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو سه روز زیاده هر که از آن راه میگذشت میدانست
که آنحضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و آن بهترین عطرها
بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی بنزد آنحضرت آوردند و کفی آب در دهان مبارک
کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد ۳ آنکه چون در آفتاب می ایستاد و
یا راه میرفت او را سایه نبود ۴ آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند قد او بلندتر می بود حضرت
بقدر یکسر و گردن از او بلندتر مینمود ۵ آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می افکند و با
او حرکت میکرد ۶ آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر
آنها بر آنحضرت نمی نشست ۷ آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش رو میدید ۸ آنکه خواب و بیداری
او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمی شنیدند
و ملائکه را میدید و دیگران نمی دیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست ۹ آنکه هر کس بوی بد

در بیان معجزات آنحضرت است

یکشنبه

بشام مبارکش نمیرسید ۱۰ انکه آب دهن بهر جا که می افکند دران برکت بهم میرسید و بر لب میبند
و بهر صاحب دردی که می مالید شفامی یافت و دست مبارکش را بهر طعامی که میرسانید دران برکت
بهم میرسید وان طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه ابن غالد و یکصاع جو جابر هفتصد نفر را
سیر کرد ۱۱ انکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت ۱۲ انکه در محاسن شریفش هفده
موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشیدند ۱۳ مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش
کرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد ۱۴ انکه آب از میان انکشتان مبارکش جاری شد
بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند ۱۵ انکه باشاره انکشت ماه را بدو نیم کرد ۱۶ انکه سنک ریزه در دست
حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می شنیدند ۱۷ انکه بجاریانی که آنحضرت سوار میشد پیر نمیشد ۱۸
انکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد
نه از سر و چون بزمین آمد بوی بهتر از بوی مشک اذفر لایح و فایح کردید و جهان را معطر کرد پس رو
بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت
خدا تعالی و رسالت خود پس نوری از و ساطع کردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد ۱۹ انکه
هرکز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید ۲۰ انکه فضله که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از ان می آمد
و کسی آن را نمیدید بلکه زمین مامور بود که آن را فرو برد ۲۱ انکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت
نمیتوانست نمود ۲۲ انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنک و درخت که
میکذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه کهواره آنحضرت
را می جنبانید ۲۳ انکه بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و هر کاه بر زمین سخت راه میرفت
اثر پایش میماند ۲۴ انکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی
و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که
آنحضرت را میدید بی اختیار برخود میلرزید و از دو ماه راه رعب و صدمه های کافران اثر میکرد قسم
دویم معجزات ولادت با سعادت آنحضرتست خاصه و عامه بطریق متکاثره روایت کرده اند
که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهب
از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد

وسحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود بر رو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم بود بانهایت
استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنکره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین
دو حصه شد تا حال شکستکی بعینه آنجا ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب دجله ان
جاری کردید و دریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکساریست که نزدیک
کاشانست و آتشکده فارس که هزار سال بود که می پرستیدند دران شب خاموش شد و وادی سماوه
که سالها خشک بود آب دران جاری شد و نوری دران شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم
منتشر کردید و تخت هر پادشاه سرنکون شد و جمیع پادشاهان دران روز لال بودند و سخن
نمیتوانستند کفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنکام ولادت وافر السعادت
آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و
طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها آوردند که او آشامید
و آنحضرت را بعد از ولادت باب های بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر کردانیدند
و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش کرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند
و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و برو سلام
کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه بسجده
افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که دران حالت و بعد از آن در ایام در عالم نشو و نما ظاهر شد زیاده از
حد و احصا است و برخی در حیوة القلوب مذکور است قسم سیم آنچه تعلق بامور سماویه و آثار
علویات دارد و آن بسیار است اول شق القمر که حق تعالی فرموده است اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ
الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران کفته اند که این آیه وقتی نازل
شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانکشت مبارک اشاره بماه کرد بقدرت
الهی بدو نیم شد و چون از اهل بلاد دیکر رسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در ان شب
چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیکر
برکوه ابو قبیس دوم برکردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسما بنت عمیس
و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر

المؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را در دامان آنحضرت گذاشت
و خوابید و در آنحال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع شد
حضرت فرمود که یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم که سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس رسول
صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و در طاعت رسول تو بود آفتاب را براو برگردان
اسما گفت که والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر
برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب یکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد سیم ریختن ستارگان و بسیاری شهب
در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد ۴ نازل شدن مائده بر اهل بیت
علیهم السلام از آسمان ۵ صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم
چهارم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سائر آنچه در آنها ظاهر شده از معجزات مانند ناله
کردن چوب خرمائی که آنحضرت بر آن پشت میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن
آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و بر رو در افتادن تنها باشاره آنحضرت و
سبز شدن و میوه دادن درخت خشک در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت
و کشتن درخت خرما برای سلمان فارسی و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین
پاهای اسب سراقه را و این قسم معجزه زیاده از حد و احصا است قسم پنجم سخن گفتن حیوانات با آنحضرت
مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و
دلالت کردن شیر سفینه را که مولای آنحضرت بود بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت
آنحضرت و این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان
و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد قسم هفتم
استیلای آنحضرت است بر دفع دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری
آنحضرت چنانچه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شده و آثارش بر مردم ظاهر گردید قسم هشتم
استیلای آنحضرت بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانچه قرآن مجید بآن
ناطق است و در احادیث بسیار وارد شده است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب چنانچه

در کلام

در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت
بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت
رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و کیفیت شهادت
هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا علیه السلام
و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت ص
و از بعضی دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن
از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او را از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه
واقع شده آنحضرت خبر داده از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی
الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنگ موته و از شهادت حبیب بن عدی
و خبر دادن ص
در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود
میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردم که بنزد آنحضرت می‌آمدند پیش از آنکه
سخن بگویند حاجت ایشان میفرمودند و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که
تفاصیل این معجزات را بخواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید دهم در بیان معراج حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله است و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین
اسلام است و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از ناصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم
تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود
یا ببدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین و متکلمین شیعه در ذکر
بعضی از خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث
متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از
مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود
و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و رازهای پنهانی و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و
آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود با ارواح انبیا علیهم السلام یا
اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره
خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن و در بیداری بود نه در خواب

و در میان قدمای علمای شیعه در این معنی خلاف بوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر
ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است
بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانچه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه
و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول را
صلی الله علیه و آله صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین
علیه السلام و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نموده و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از این چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق
شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که هر که ایمان نیاورد
بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله را **هشتم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب
آنحضرت باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث
بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و آخر پیغمبرانست و بعد از و پیغمبری
نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین
و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل
از آنحضرت بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از
معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرده که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و
مدار ایشان بر تعصب و عناد و فساد و نزاع و تغاین و تحاسد بود و در جمیع مانند حیوانات و تغاین قم
عریان می شدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و بت میپرستیدند عبادت
ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود الحال که زیاده از هزار سال
از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها باصلاح آورده است کسی که
در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمرتبه شتی از انعام بدتر اند و در میان چنین گروهی
آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و
شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها درین باب نوشته اند عشری
از اعشار آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف کرده اند و قلیلی از آنها را در کتاب حیوة القلوب ایراد

نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران و مادران رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم
همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه تا آدم همه انبیا و اوصیا بوده اند و همچنین کافر نبوده اند و آزر که
کافر بود پدر حضرت ابرهیم نبود بلکه عموی او بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند
محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بوده اند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابرهیم علیه السلام
بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب بعد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستید و کافر نبود ولیکن ایمان
خود را برای مصلحت پنهان میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او بکند و اعانت آنحضرت
بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع کتب ابرهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله در وقت مردن تسلیم کرد و در آنوقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده
است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را اظهار کردند برای تقیه پس حق تعالی
ثواب ایشان را مضاعف کردانید و بر این مضامین احادیث معتبره متواتره از اهل بیت علیهم السلام
وارد شده است و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در
احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که باسلام ابو طالب قایل نباشد و باید اعتقاد
کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات و مکرمات بودند و آلوده بتهمت
نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما
لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و مادران
اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند نیز اگر در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها نبوده بخلاف پدران
و اجداد ایشان چون مستودع نطفه های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین
از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند و الله الموفق **نهم** آنکه
خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار
ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع
و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند
و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن پی آن کار

و چون او را تربیت کرد و بعد او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود
از قوم خود

میرسید و جبرئیل علیه السلم بی رخصت داخل خانه حضرت رسول صلی الله علیه وآله نمیشد و چون داخل میشد
مانند بندگان با ادب بخدمت آنحضرت می‌نشست دوم خلافست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبوده و بعضی گفته اند که
بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند که بشریعت حضرت
نوح علیه السلم عمل میکرد و بعضی گفته اند که بشریعت حضرت ابرهیم صلوات الله علیه و بعضی
بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت
تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی‌نمود شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود لهذا اینجا از آنحضرت
سوال میکردند تا وحی نازل نشده جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید
و در حکم سنگسار زناکار بخبر از توریة داد برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار
علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعاری بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع
ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل شاقه متقیانست و اما پیش از بعثت مشاق
مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و
اجتناب از محرمات و مساوی آداب زیاده از همه کس میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در همه
سن تکلیف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف
بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود را نداند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد
و بیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورده و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات
و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد
بچندین وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر
افضل از او باشد و این خلاف ضروره دین است دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع
او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع
پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی میدانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از
جمله معجزات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرده و قصص
انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن

عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان می‌توانست کرد سیم آنکه در احادیث بسیار وارد
شده است که هیچگونه زمان از حجت خدا خالی نمی‌باشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود میبایست
یا وصی حضرت عیسی علیه السلم یا وصی حضرت ابرهیم علیه السلم را متابعت نماید و با و ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست
اینمعنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند و ایضا قطع نظر از آنکه لازم می‌آید که آنحضرت مرتبه اش پست
تر از آن وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوئیم که پیغمبری آنحضرت
همیشه بوده و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید
که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود
که من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت
را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیده اند و همه بآنحضرت ایمان آورده‌اند و ملائکه تسبیح و تقدیس
الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند دوم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در خطبه
قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود در هنگامی که او را از شیر باز میگرفتند یا نزدیک
بآن بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل
عالم در شب و روز و همین بس است در معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت
سیم آنکه در احادیث صحیح وارد شده است که حق تعالی حضرت ابرهیم علیه السلم را بنده خاص خود گردانید
پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه او را رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش
از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی
آنست که در خواب می‌بیند مانند خواب ابرهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه وآله از اسباب
پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل علیه السلم وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از
رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیح بسیار وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه
وآله و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر سن موید بروح القدس که ایشان را تعلیم و
تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم
شده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله افضل انبیا است و هر فضیلت و کرامتی که بهر پیغمبری
داده اند بآن حضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی علیه السلم در گهواره

پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبی بشرف نبوت فایز کردید و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل
سال بخلعت نبوت نبوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات الله علیهم
در وقت طفولیت بلکه هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قایم علیه السلام در کودکی
در حضور پدران مسایل مشکله غامضه جواب فرموده حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالکی
در یک روز سی هزار مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی فرمود چون تواند بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از ایشان کمتر باشد **یازدهم** خلافست که چرا حق تعالی آنحضرت را امی نامیده اکثر گفته اند
که از برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در احادیث و اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه
مشرفهاست داده شده و در این خلاف نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی نموده بود
چنانچه نص قرآن بر آن دلالت کرده است و خلاف در این است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و
نوشت یا نه حق آنست که قادر بود بخواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همچنین امید انست و
بقدرت الهی کارهائی که دیگران از آن عاجز بودند می توانست اما برای مصلحت خود نمی نوشت و
وحی را دیگران می نوشتند و غالب اوقات دیگران از امر بخواندن نامها می نمود و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را می خواند و نمی نوشت و بسند معتبر
منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی نامید
حضرت فرمود که سنیان چه می گویند گفت میگویند زیرا که چیزی نمیتوانست نوشت فرمود که
دروغ میگویند لعنت خدای بر ایشان باد و الله که آنحضرت میخواند و می نوشت و بهفتاد و سه زبان
بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و یکنام مکه ام القری است **دوازدهم** آنحضرت را
خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با آنحضرت شریک نبوده اند **اول** آنکه نماز شب و نماز
وتر بر آنحضرت واجب بود ۲ قربانی بر آنحضرت واجب بود ۳ بعضی گفته اند که مسواک
بر آنحضرت واجب بود ۴ هر چیزی که میدید می بایست که البته انکار کند ۵ مشوره کردن با صحابه
بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود ۶ مخیر کردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است
۷ و ۸ حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهل بیت او و ذریت او و عدم حرمت زکوة سنت و تصدقات
سنت خلافست ۹ واجب بود بر آنحضرت ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد ۹ آنکه گفته اند که

آنحضرت

برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز روزه بدارد

آنحضرت سیر و پیاز و امثال آنها تناول نمی فرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود ۱۰ آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام را
میل نمی فرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود ۱۱ بعضی گفته اند که خط نوشتن و شعر گفتن
بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست ۱۲ وصال در روزه داشتن و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر
تاخیر نماید با قصد ۱۳ بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است ۱۴
بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را بر آنحضرت ببخشد بدون عقد ۱۵ آنکه نکاح زنان آنحضرت
خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام
بود ۱۶ حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن مجید در هیچ موضع
آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده
۱۷ حرام بود بر مردم که صدا در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند ۱۸ حرام بود که از بیرون
حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و
ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمود **باب پنجم در امامت**
است مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر
میکرد بنیابت و جانشینی پیغمبر که بر سبیل استقلال نباشد و در آن چند مقصد است **مقصد اول**
در وجوب نصب امام است بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بنحوی که مذکور شد نصب کردن او ضرور
و واجبست یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت و ایضا خلافست که عقل حکم میکند
بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن
اتفاق کرده اند آنست که بر خداوند عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام واجبست اما عقلا بچندین وجه **اول**
آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر وجوب نصب امام می کند چه معلوم است
که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رهبری و سر کرده که در امور مختلفه ایشان را
براه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان که بالضروره در معاملات
و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفطورند
و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین پیغمبر است خصوصا بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که خاتم پیغمبرانست و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست **دوم** آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلا

واجبست و ایضاً اصلح بر حق تعالی واجبست و شک نیست در آنکه اصلح بحال العباد در جمیع احوال و ازمان
وجود رئیس و حاکمی است علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیس یا پیغمبر است
یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام **سیم** آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان
کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع
کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده و فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام
واقعه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی
ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بوده اند پس هیچ عاقلی تجویز این میکند که خدا
و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی از برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم
و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محامل در میان
بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد و هر کس
بخوی فهمد و مفسری از برای آن تعیین ننمایند با آنکه هزار یک احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد
و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند که هر یک انواع اغراض
فاسده داشته باشند صاحب اختیار این امت کرده اند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین
نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رو دهد صحابه را جمع کند و خود مانند خر در گل مانده باشد
و از این و از آن پرسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل
داشته باشد چنین امر شنیعی را بخدا و رسول روا نمیدارد و خداوند بآن الحق و رحمت
نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی
باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر نه گواری که آن آزارها را با بدن شریف
و نفس خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت رئیسی لطیفه
و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت برعیت خود و مزارع خود یک کس تعیین
مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر
آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین

نمیکند

نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد آنکه مخالفان نیز معترفند
که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود
ایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزوی
که آنحضرت از مدینه مشرفه میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه می فرمود و در جمیع بلاد و قری
اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان بخود نمیگذاشت پس چون در این مقام مفارقت کبری و سفر
بی انتها بیکبار احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت آنکه رتبه امامت چنانکه دانستی نظیر
منصب جلیل نبوتست که امام را مردم اختیار نمیتوانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این
باطل است باتفاق و ایضاً بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتواند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیارست
که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر
میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه بعقول مردم واگذارند و ایضاً عصمت در آن شرط
است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب
بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد اما آیاتی که دلالت میکنند بر آنکه امام از جانب حق تعالی
منصوبست بسیار است و در این رساله بچند آیه اکتفا مینمائیم آیه اولی الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ
دِینَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را
و شک نیست در آنکه امامت از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای اصلاح دین و دنیای امت اعظم
از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم
نازل شد دوم آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ
رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران خاصه و عامه گفته اند که بعضی کفار قریش می گفتند
که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طائف مانند ولید بن مغیره که در مکه
بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار دارند حق تعالی در رد
قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری را بهر کسی

کی میخواهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشانرا در زندگی دنیا و بعضی را بلندتر از بعضی
بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای
خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم کردد و حال آنکه رحمت پروردکار تو بهتر است از آنچه
ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری
و اعتباری ندارد و بایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت
شان باختیار ایشان میگذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر مرتبه نبوتست و بعد از نبوت هیچ
رحمت و نعمت بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی
نهایت وضوح دارد و از این آیت مذکوره اگر رمد تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشاند
الله حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا
يُشْرِكُونَ یعنی پروردکار تو می آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هر کرا میخواهد نبوده است
ایشانرا اختیاری منزه است خدا از آنچه شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است
بر آنکه برگزیننده برای امر دین و دنیا خدا است نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این
آیه برد آنها نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیگران نداد   آیات بسیار هست که
دلالت می کند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ
مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و همه چیز را تفصیل
دادیم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در
کتاب ظاهرکننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند
بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد   حق تع فرموده است أَطِيعُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و آنها را
که صاحبان امرند از شما و چنانچه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولوالامر نیز عام باشد
و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس
باید که اولوالامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از ایشان صادر نشود
والا لازم آید که حق تع مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امام است

میدهند م

ایشان م

که حق تع

که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ایمه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحب
این مرتبه نیستند   در بیان شرایط امامت است بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن
سه شرط معتبر است   اول آنکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم
و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تع میفرماید که
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا
کسی که هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم
میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانائی اند و آنها که صاحب علم
نیستند متذکر نمیشود این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل ذکر یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد
که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً تا آخر آیه یعنی من میخواهم که در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم
ملائکه گفتند که آیا قرار میدهی کسی که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس
میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما تعلیم آدم علیه السلام
کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت احق و سزاوارتر است پس معلوم
شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت
نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل دادیم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و
پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهر آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی
بدن   از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر
معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد
شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود حق تعالی در احکام الهی خیانت
کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ
وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکی و فراموش
میکنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر نمی فهمید باز فرموده است

میکند بسوی حق سزاوارتر است
باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی
که خود هم نمی‌یابد هدایت م

علم م

در زمین م

خدا بسیار دشمن میدارد کسی که بکوید چیزی را که نکند

کدای کروه مومنان چرا میکوئید چیزی را که نمیکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا خطاب کرد حق تعالی بحضرت ابرهیم علیه السلام که من کردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل ازین عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و کفت از ذریت من نیز امامان قرار بداده حق تعالی فرمود لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت تا اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فایده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد و هرکاه معصیت و خطاه بر او روا باشد امام دیکر باید که او را از معصیت نماید و خطائی که از او صادر کردد او ظاهر سازد پس آن امام کل خواهد بود نه اول

منع ص

و ایضا بر امت واجبست که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اکر اطاعت بکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست و اکر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اکر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اکر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیکر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اکر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیکر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی میشود بامام معصوم و این دلیل بچند وجه بر میکردد و بعد از تامل معلوم میشود

از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن نسب امام است و آن بنصوصی که بخصوص هر یک از ایمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و سنیان هیچ یک ازین شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند و کفته اند که باید که صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد بلکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشد و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و کنکی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال

و دنائت نفس ص

آنها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسایلش کفته است که در امام هشت شرط معتبر است معصوم بودن از کناهان کبیره و صغیره که مذکور شد انکه عالم باشد بهر چه در

بمعنی که ص

امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات بدنیه و آداب حسنه و

مدنیه و

دفع

دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان از انکه غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت جهت دفع فتنها و بر انداختن اهل باطل و غالب کردانیدن دین حق زیرا که اکر او کسی کرده است بکریزد و ضرر عظیم بدین میرسد خلاف کریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم می آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میکردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها با لطف منافات دارد ششم آنکه قرب منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه معجزه ها از او ظاهر شود که دیکران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میان رعیت کردد و اثبات اینها یا باجماع و احادیث متواتره اولی است

در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث ما بسیار است و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که امام را ده علامتست پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میکذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمی شود و یا خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آنحال میداند و خمیازه و کمانکشی نمی کند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و فضله که از و جدا میشود بوی مشک از او می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد بر قامتش درست می آید و هر کس دیکر که می پوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده می آید و ملک با او سخن می کوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمه الله علیه از حضرت رضا علیه السلم روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بر دیکران فایق است و بر همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر است و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد که کاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مرویست دایم بوده و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است بآنکه آنچه از وبیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند

در بیان صفات امام

٧/

برخود ودر همه باب جان خود را برای او فدا کنند یا اینکه مردم با اختیار اینحالت را نسبت باو بهم رسانند و مشفق
و مهربانتر است بایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است
و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن عمل می نماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران
اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجابست حتی آنکه اگر بر کوهی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربها سنگی ص
و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اوست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده و نزد او
نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهلبیت تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که
نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام می باشد جامعه و آن نامه ایست
که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده می شود بکند کی ران شتر می شود
و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او می باشد جفر بزرگ و جفر کوچک
که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر آنهاست حتی ارش خراشی
که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است تا ثلث تازیانه و تمام آنها
حضرت رسول صلی الله علیه و آله املا فرموده و حضرت امیر المومنین ع بخط خود نوشته است و مصحف
فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامهای احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای
آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت
فاطمه صلوات الله علیها را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد
حق تع جبرئیل ع را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
امیر المومنین علیه السلم مینوشت و در آن کتاب احوال آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر اخبار ن
که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه
شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که امام را بچند امام موسی ص
خصلت میتوان شناخت آنکه امام پیش از او نص امامت میکند چنانچه حضرت رسول صلی
الله علیه و آله نص بر خلافت امیر المومنین صلوات الله علیه ما کرد آنکه هر چه از او پرسند جواب شافی
میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا میفرماید آنکه خبر میدهد مردم را بآینده آنکه جمیع لغتها
و زبانها را میداند و هر کس را بلغت او جواب میفرماید آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او

مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه
صاحب ص بمعجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده را زنده می کرده اند چنانکه حضرت امیر المومنین علیه السلم
سکرکها مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلم ابو بصیر را بینا کردند و کوران و پیسان را شفا داده اند
و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تع بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بعیده بسیار را در زمان قلیل
طی نمایند بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند
توریه و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابرهیم و الواح موسی همه نزد همه ایشان بوده
و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابرهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن
جاری میشد و انگشتری سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلم نزد ایشان بوده و اکنون همه نزد
صاحب الامر علیه السلم است و حق تعالی ابرها را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار شده بودند که ملکوت آسمان
و زمین را سیر کردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب
میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد
حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را می شنیدند و گاهی
روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تع
در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که
بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمی است که در هر آن و در هر ساعت از
دریای نامتناهی علم الهی برما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام
زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در عالم حادث شود در آن شب مقدر شده است
بر او عرض می کنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد
جمیع ص ایشان هست و وارث علم پیغمبرانند و ایشان متوسمند که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان
و کفر و نفاق او را میدانند و در درختی و برگی و ریگی و سنگی نیز که امام نظر میکند از آن علمی برای او ظاهر
میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها
و مهرها و انگشترها و جمیع اسباب باطنه و ظاهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین

علیه السلام رسیده و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران
و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نیز
هست که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت
صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان صلوات
الله علیهم رخصت می دهند که باسمانها عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط
طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس رجوع به بدنهای شریف خود بر میگردند
با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال همه این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته
و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم
و پرده ها و دیوارها و کوهها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب
عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در
هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیر المؤمنین علیه السلام تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آنوقت هزار
باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و
حنوط کنی مرا بنشان و آنچه خواهی سوال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب از علم را تعلیم
کرد که از هر باب کشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از
خود تسلیم و تعلیم مینماید و ... را بغیر از امام غسل نمیدهد و کفن و دفن و نماز نمیکنند و اگر امامی
در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز امامت و طی الارض نزد
او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت
امام رضا در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء
العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی
خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد
که امامی را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش برمیدارد و نزد پدر امام می آورد که
او می آشامد و آن آب از آب دقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید

باب هفدهم

تراست

تراست و از برف سردتر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز بر او
میگذرد در رحم روح در بدن او دمیده میشود و در روایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و می
فهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون
متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می آید و رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر
بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و در کتفش
نام این آیه را نقش میکند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام
و تو برگزیده منی از خلق من و محل رازمنی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در
زمین من از برای تو و هر که ترا دوست میدارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت
خود را و بعزت جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم
هرچند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام شود آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی
بخواند پس در آنوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس
در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بمرتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهر
منارۀ و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که
متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آنرا مشاهده نمایند و چون بر زمین آید
رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهای پیش
بر رویده باشد و در یک شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای مبارک او ساطع باشد
و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر نازل
میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با طفال ما مهربان تر اند از ما و حضرت دست زد بیالشی
از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار می باشد که ما پرهای ایشان را بر می
چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان حجت خدا اند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت
ایشان می آمدند و حلال و حرام و سایر احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و آیه ایشان را خدمت
میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت

ملکم

حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن
چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمر پسر عثمان که پدرم با برجن خلیفه کرده بود چون او در قید
نوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود کردانید اینها محالی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر
خلق بان میتواند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان بسیار است و تاب شنیدن آنها ندارد مکر ملک
مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مومن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و نور ایمان منور کردانیده باشد
و در اخبار وارد شده است که ما را شریك خدا مکردانید و دیگر هر کار که از برای ما قایل میشوید و غیر اینها
آنچه از فضل و کمالات برای ما اثبات کنید کم کفته خواهید بود و حق تعالی فرموده است قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ
مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بکو یا محمد
اکر بوده باشد دریا مداد از برای نوشتن کلمات پروردکار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود
کلمات پروردکار من و هر چند بیاوریم مثل آن دریا مداد آنرا و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات
پروردکار که فضائل ما را احصا نتوان کرد چنانکه کفته اند کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی
سر انکشت و صفحه بشماری در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد
انکه از همه ظاهرتر و آسان تر است و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد
که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق بر امام لاحق
افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان
بیرون نیست معجزه که مقارن دعوی امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت
معدودی قلیلی حاصل میشود اکر چه یك باشد چنانکه به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی کفته اند میباید پنج کس بیعت
کنند چنانکه عمر مشورت باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نکفته اند ظاهر است که هیچ عاقل منصف تجویز این
نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یك نفر با جاهلی بیعت کنند
باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اکر نکنند قتل ایشان واجب باشد اکر چه آن
مخالفت کننده علی بن ابی طالب باشد یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت
یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جکر کوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت

فضایل

حلال الکم

ان ظالم

آن ظالم جابر ولد الزنای شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه
بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن حضرت امیر المومنین علیه السلام واقع شود بدون حضور حضرت امیر المومنین
و حسنین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه
و سایر اکابر صحابه واقع شود آنرا اجماع نام کنند و بجبر حضرت امیر المومنین و سایر صحابه را بکشند و به
بیعت آورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی
ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه نبوت است برچنین بازیچه بنا کذارد اکر نبی در ده می خواهند تعیین
کنند تا اکثر اهل آن قریه اتفاق بر کسی نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور ان شاء الله
تعالی بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از این سه امر است که مذکور شد
و هر یک از این سه امر در باب هر یك از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره و از ثقات شیعه و معتمدین
روات امامیه ایشان که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین
حقیقت آنها را میدانیم و اما اکر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند
بر ایشان پس اکر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اکر ایشان احادیث
موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان
وضع کرده اند بر ما حجت کردانند قبول آنها بر ما لازم نخواهد بود پس باید که از احادیثی که متواتر و مقبول
الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیقت مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که
از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص
کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع اند استدلال کنند و چون از شدت
تعصب ایشان درین زمان اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت
و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروك است فقیر درین رساله از کتب
معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن
مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشانست و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را
که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالك و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود
سجستانی و ابن ماجه در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مولفش از مشاهیر علمای ایشانست و طیبی و دیگران

شیعه

ایشان را بر ایشان حجت کردانیم لهذا علمای ما رحمهم الله پیوسته از احادیث کتب معتبره

ایشان

بمان شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند و در اول کتابش میگوید که من این
احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیثها را ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلی
الله علیه و آله نسبت داده باشم و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان
متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست و کتاب در منثور سیوطی
که از مشاهیر فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل آنست و تفسیر فخر رازی
که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد جمهور
و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهلبیت علیهم السلام را در کتاب حق الیقین ایراد کرده ام و بدانکه
مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی بن
ابی طالبست و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را
بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری قرار داد در میان شش کس و امیر المؤمنین را
داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار بعثمان بیعت کند زیرا که حضرت
امیر المؤمنین را با عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر
یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشند کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند
و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر
دیگر که آنکس را اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن
من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم
جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرفست باید که یا من کشته
شوم یا بیکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد که در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را
بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت امیر علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرطی
که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و
بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت آن دو مبتدع فاسق را قبول
نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند
و مردم دیگر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمهای عثمان

عثمان

عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق امیر المؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت
را خلیفه چهارم میدانند و قول بعضی دیگر از منافقین بخوش آمد خلفای عباس اختراع کردند که بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوی خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان این قول بسی ظاهر است
و اصحاب او بحمد الله منقرض شدند و کسی نمانده است و باثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیاتست که دلالت بر امامت و فضیلت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکند آیه وافی هدایه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ اول
الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او
و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند عامه و خاصه
اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت
کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول
کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی
این آیه را فرستاده پس بلال از برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی
در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی هم سوال میکردند که ناگاه سایلی سوال کرد پس علی علیه السلام در
رکوع انگشتر خود را باو داد و سایل رسول خدا را خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول
این آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم
نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله با این دو گوش و الا هر دو کر شود و الا دیدم با این دو چشم و الا کور
شود هر دو که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافرانست یاری کرده شده است هر که او را
یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا
نماز ظهر را پس سایلی در مسجد سوال کرد و کسی چیزی باو نداد پس سایل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت
خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در آنحال علی علیه السلام
در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل بانگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر را در دست
انگشت میکرد سایل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز در نماز

خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت رب

بود و آن را مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان
و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از جهة من وزیری از اهل من
که آن هارون است و محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را استجاب کرده ای
و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا به برادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهیم خداوندا
منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا
و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن
آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر
آنحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری
و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مولف مصابیح و سایر مفسران
و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکم و غالب بن عبد الله
و قیس بن ابی ربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان
شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که اِنَّمَا کلمه حصر است و ولی در لغت
بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیک بیکدیگر
و دو معنی اول معلوم است که درین آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مومنان مخصوص خدا و رسول او
و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مومنان یاور و دوست یکدیگرند
چنانچه حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز محب و یاور
مومنانند چنانچه فرموده است نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بلکه بعضی از کفار محب و
یاور بعضی از مومنان میباشند و اگر گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص آنحضرت باشد
جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات
کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه
در این آیه داخلند و هر امامی در وقت امامت خود باین فضیلت فایز میگردد و صاحب کشاف گفته است که
مراد این آیه هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و موید آنکه آیه
در شان آنحضرت است و مراد بولایت در این آیه امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین

روایت

روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را امیر آن
لشکر گردانید و چون حضرت فتح کرد یک کنیز از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد چهار نفر
از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این معنی را بحضرت عرض کنند و قاعده
چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر میگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از آن بخانهای
خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد
حضرت رو از او گردانید پس دوم برخواست و همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سیم نیز گفت
و حضرت رو از او گردانید پس چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه
مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست و من از اویم و او ولی هر مومن است بعد از من و ابن عبد البر
در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابی طالب علیه السلم گفت تویی ولی
هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولیکه در آیه است در شان اوست و از
تخصیص
فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را باین جناب بوده دیگری را نبوده و ایضا صیغه بعد از
خود در هر دو حدیث دلالت بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بوده و هر عاقلی میداند
که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود آیه کریمه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با راست گویان و
صادقان در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان
متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است
و بیفایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانها هست
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی
الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر که یکراست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق
و وجود
در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت
ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس
حقیت مذهب ایشان و امامت ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر
مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که مراد از صادقین علی ابن ابی طالب است علیه السلم و از

ابرهیم بن محمد ثقفی و محمد کوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند
که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت کرده اند که فرمود صادقون ما ئیم که
عترت آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که صادقون آل محمد اند علیهم السلم و در بعضی از روایات
وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مومنان مردانی
چند هستند که راست گفته اند آنها که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند
و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از
ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود
و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلم
نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المومنین علیهم السلم اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست
از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر
بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المومنین بود و از جنگ نگریختند مانند ابو بکر و عمر و عثمان
و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت
کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی
و در استدلال باین آیه نقل میکنم از برای تایید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم
علمای خاصه اول آنست که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیرش گفته است که حق تعالی درین آیه امر
کرده است مومنانرا که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط
است بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند
و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت
شده است که خطابهای قرآن متوجه است بجمیع مکلفین تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع
اوقات هست و تخصیص بعض از منه که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حق تعالی
اول امر کرده است ایشانرا بتقوی و این امر شامل هر کسی که هست که تواند که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس
آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطاست واجبست که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجبست و ایشان

آنهانند

آنهانند که حکم کرده است خدا بآنکه صادقند و ترتب حکم درین باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجبست
بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که
معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این قول را قبول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امت است
و شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوئیم که آن قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایستی ما بشناسیم
که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا کلام آن پیشوای اهل ضلالت
است و حق تعالی حق را بدست و زبان او جاری کرده و بعد از تمام دلیل بانهایت اتقان چنین جواب سستی گفته
که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر کردانیده و هر چند اگرچه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نیست
اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوئیم اول آنکه هر گاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم
هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز نمیکند که درین اعصار که ملت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرق
و مغرب عالم را گرفته است احدیرا ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در این
مسئله خطا و مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین
ناصبی که دعوی میکند بتجربه او از همه علما بیشتر است معلوم نیست ده مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر
فرق و اگر بر فرض محال همه را به بیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با و گفته اند
گاه باشد تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جایز است و ایضا از کجا معلوم میشود که تا مردن بر این
مذهب باقی بوده اند و نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی
ممکن است و علم بتحقق آن میتوان بهم رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود
سیم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و از ین وجه
ظاهر میشود که عین یکدیگر نیند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر میبود میبایست که ما
بدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باطل است زیرا که
اگر حق بود بایستی ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلم پیغمبر بود بایست
ما حقیت او را بدانیم و حلش آنست که این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را بر کنار کنند و رجوع بدلایل
و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان
ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان

ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت هوا و نفسانی اظهار نمی کنند و اگر گویند وجهی که در عدم تحقق
اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب میگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند
و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگرچه صد هزار کس اتفاق
کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هر یک خطا و غلط جایز است
بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم علیه السلم در اقوال علمای شیعه در اعصار حجج ائمه علیهم السلام
و قریب باین ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست
از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیه کریمه و آنکه در شان که نازل شده است
شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه جلیلة الدلالة در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب احادیث
بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است
که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید آنها را که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند
که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت خود
کند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که همه مومنین
باعتبار ایمان صادق اند و در آن دعوی راست گویند پس لازم آید که همه مومنان مامور باشند
بمتابعت خود و این محال است و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعض معهود معلوم مراد است که الف و
لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد است بنا بر اول باید آن جماعت معلوم و معروف
باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده
باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگر
این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین
ایشان بخلافت نشده بود و بنا بر دویم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین
و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که ایشان بآن نتوانند نمود و آن محال است
و معلوم است که در غیر ائمه ما علیهم السلم کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوانند کرد پس ثابت شد
که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر

شده است

شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان
معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است
و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نیست پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان
شده باشد و باتفاق نص بر امامت غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی
آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المومنین علیه السلم
آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت
و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت خدا بخویشان خود
یا محبت عطا
یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و بمسافران که بخانه
خود نتوانند برگشت و بگدایان سوال کننده و آزاد کردن بندگان وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط و ادا کند زکوة را و آنها که وفا می کنند
بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و آزار و در وقت
جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفته اند و صادق اند در دعوی ایمان و وفای بعهود و
ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که حق تعالی در این آیه شریفه جمع
کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی
علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است
پس آیه اولی را که با این آیه ضم میکنید مفادش این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها
در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه رسول صلی الله علیه و آله بغیر حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه
اولی او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون

امری نشده است و اما بیان اجتماع کمالات این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت
و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان با
آنها آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرده
چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه
صحابه قدیم تر است اسلام و انقیاد او و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را احدی پیش از من و
نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ گوی افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال
و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشند ترا پیش از من
و گفت در وقتی که سختی از خوارج بآنحضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ میگوید من بر که دروغ
می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسیم که او را عبادت کرده است یا بر پیغمبر او
افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آورده ام و تصدیق او کردم و یاری او کردم و حضرت
امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفت که
پیشینیان باو پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات باو نمیتوانند رسید و دلایل بر این بسیار است
که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را
فرموده که بنصوص قرآن و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه بیش است حق تعالی
در سوره هل اتی می فرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی و میخورانند
طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان
عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم نازل شده است و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب
و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی
بر ایشان و نه ایشان اندوهناک یعنی در آخرت و شیخ گفته است روایات مستفیض [illegible] ...
است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکثرت

خود

خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار که بدست
حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان
آنحضرت است بدلیل آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد
این آیه نازل شد مولف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده باشد بآنکه واو و الراکعون
را واو حالی گرفته باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه ایتاء مال سابقا در این آیه مذکور شده و تاسیس اولی است
از تاکید پس شیخ گفته که بعد از این حق تعالی فرموده است وفای بعهد را و هیچیک از صحابه نیست که نقض
عهد ظاهرا نکرده باشد یا نسبت این بآن نداده باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال آن نمیدهد که نقض کرده باشد
عهدی را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس
این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدتها و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی
بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرده
و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرمود که ایشانند
که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم
آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم
و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو
منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای ایشان اشاره بآنکه جمع دیگر نیز باو در این صفات
امر شریکند و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در بعض مرتبه و در این صفات
جلیله با آنحضرت شریکند مولف گوید که ثعلبی در تفسیرش از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را علانیه
و یکدرهم را در روز و یکدرهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان
هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شده در احادیث بسیار از
طریق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانکه ابن مردویه و حافظ
ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی

از مجاهد م

سیم م

وَالَّذِی جَآءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهٖ اُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق بآن کرد ایشانند
پرهیزکاران گفته اند آنکسی که صدق آورد حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و آنکه تصدیق بآن کرد علی
ابن ابی طالب علیه السلم و بنا برین موصول در صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول
کرده اند و باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللهِ وَرُسُلِهٖٓ اُولٰٓئِکَ هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ وَالشُّهَدَآءُ
عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُوْرُهُمْ احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند
که این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلم نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان
علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده است ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آورده اند بخدا و برسولان او
ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از
برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط و باز
حق تعالی فرموده است وَمَنْ یُّطِعِ اللهَ وَالرَّسُوْلَ فَاُولٰٓئِکَ مَعَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِّنَ النَّبِیّٖنَ وَالصِّدِّیْقِیْنَ
وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِیْنَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِکَ رَفِیْقًا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت
با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند
ایشان پس معلوم شد که صدیقون بعد از پیغمبران درجه ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این
مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السلم
صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی
و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مومن
آل یس است و حزقیل که مومن آل فرعون است و علی بن ابی طالب و او افضل است از ایشان و ثعلبی بسند صحیح
دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یکچشم زدن و علی بن
ابی طالب علیه السلم افضل است از ایشان و ایضا حافظ ابو نعیم روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم
که حضرت امیر المومنین علیه السلم میگفت که منم صدیق اکبر نمی گوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوی
هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک بآن صاحب
صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود
و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلم گفته است اِنَّهٗ کَانَ

وصاحب آل یس و مومن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و حضرت علی ابن ابی طالب ع

صِدِّیْقًا نَّبِیًّا و در حق یوسف علیه السلم گفته است یُوْسُفُ اَیُّهَا الصِّدِّیْقُ و کسی که مصداق این آیات و صاحب
این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بعض از انها نداشته باشد و او را بافترای صدیق
گویند چنانکه برعکس نهند نام زنگی کافور هفدهم حق تعالی میفرماید اَفَمَنْ کَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهٖ وَیَتْلُوْهُ
شَاهِدٌ مِّنْهُ یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل
کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و در شاهد خلاف است و در
احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المومنین علیه السلم است که گواه بر حقیت آنحضرت است
و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در منثور و طبرسی و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از
عباد بن عبد الله و عبد الله بن الحرث که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلم بر منبر فرمود که کسی از قریش
نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح و منقبت او نازل شده پس مردی برخاست پرسید در شان تو کدام آیه نازل شده است
حضرت در غضب شد و فرمود که در سوره هود نخوانده این آیه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بینه است
از جانب پروردگار خود و من گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی
از برای شرافت این گواه فرموده است که از وست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنا برین
نفس باید که حضرت امیر المومنین علیه السلم تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و بعد از و بلا
فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت میکند زیرا که تفضیل مفضول قبیح
است و ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت
نمیشود هجدهم اِنَّمَآ اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این گروه از عذاب الهی
و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی و تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که
در سیاق آیه تفکر کند میباید که معنی اول ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد
شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت
کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست
علی علیه السلم را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود چسبانید و گفت اِنَّمَآ اَنْتَ مُنْذِرٌ پس دست بر سینه
پر سکینه علی گذاشت و گفت وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت توئی بخش خلایق و علامت راه هدایت و امین
قاریان قرآن گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است

توئی م

در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست
مبارک خود را بر دوش حضرت امیر علیه السلم گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت مییابند هدایت
یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان
و بروایت دیگر از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست
از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از حضرت
امیر المومنین علیه السلم روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است
و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری که در روایات
مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است دلالت میکند بر آنکه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند
که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت
نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد
عدل است ششم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
یعنی از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربانست به بندگان
خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان مولای
مؤمنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب
خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند
و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در جای خود
بخواباند که گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول صلی
الله علیه و آله این بشارت را بحضرت امیر علیه السلم داد امیر علیه السلم شاد شد و بشکر این نعمت که جان
شریف خود را فدای جان عالمیان میکند سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر
برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول آیه را در شان آنحضرت
اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر
کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند

وسمعانی

و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا و مادحین رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم
اکتفا می نمائیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر
المومنین علیه السلم نازل شد در شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغار رفت و علی بن ابی طالب علیه السلم در
فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه
نمود حضرت امیر المومنین علیه السلم را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد
آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار برود مشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد
علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبزی که من بر خود میپوشم در شب بر خود
بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خواهد خدا بتو مکروهی نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین
کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهم السلم که میان شما من برادری قرار کرده ام و عمر یکی از شما
را دراز تر از دیگری گردانیده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچیک
دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود ننمودند حق تعالی وحی نمود
بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان
خود را فدای او گردانید و زندگانی محمد را بر زندگی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را
از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حیدر و حضرت امیر
نشست و میکائیل نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که بهبه کیست مثل تو ای پسر ابو طالب خدا
بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه
طیبه بود در شان علی علیه السلم و حافظ ابی نعیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت
کرده است هفتم آیه کریمه تطهیر است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه بر طرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر
و پاک گرداند شما را پاک کردنی بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه
در شان امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح شان
و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده

که میفرماید

وایضا ثعلبی وغیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله در خانه
من بود و حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت
بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت که
بطلب شوهر خود را و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و
مشغول خوردن آن حریره شدند درین وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول صلی
الله علیه وآله زیادتی عبا را گرفت و برایشان پوشانید و دست مبارک بلند کرد بسوی آسمان و گفت خداوندا
اینها اهل بیت منند و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی
ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت
تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد وایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد
عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب
علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول و شوهر محبوب
ترین زنان بود نزد آن حضرت به تحقیق که دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول
ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان من اند
پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت
دور شو وایضا نزول این آیه در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار روایت کرده است و آنکه
حضرت فرمود که اهل بیت من احق اند یعنی سزاوار ترند بخلافت و همچنین و از ابن عباس نیز روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه
من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است
و تو از ازواج رسول خدائی و در آنخانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و علی و فاطمه و
حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبائی برایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت
من اند دور کردان از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی و در جامع الاصول گفته
است و بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه استدعا کرد
که داخل شود در ایشان حضرت فرمود که عاقبت تو بخیر است و قبول ننمود و باز از صحیح ترمذی

خیبری نم

زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از وائله بن الاسقع روایت کرده است و آنکه

حضرت رسول صلعم

قبول ننمود و م

از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند
از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیرون آمد و ردای منقش سیاهی پوشیده بود و علی
و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلام داخل عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت
کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را
اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه
ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید
ابن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر
میباشد چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان
اویند که صدقه برایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس ابن مالک
گفت چون آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب بشش ماه چون بنماز بیرون می آمد بدر
خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و می گفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس آیه
تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و
عایشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع وغیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام
نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان
حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان
از کفر و نفاق و شرک و شک و هر گناهی معصوم اند زیرا که اراده بچند معنی اطلاق میکنند اول آنکه اراده
بعد از آن بلا فاصله مراد بالفعل حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده است اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُولَ
لَهُ کُنْ فَیَکُونُ یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مراو را باش پس او میباشد
و بهم میرسد دویم اراده بمعنی عزم و آن در حق تعالی محالست و نمی باشد و آیه سابقه نیز صریح است در آنکه اراده
الهی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف و این معنی در آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما
باتفاق اهل عربیت دلالت میکند بر حصر و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع
مکلفین حتی کفار نیز مکلفند باین امر که حق تعالی فرموده است من نیافریده ام جن و انس را مگر
برای آنکه مرا عبادت کنند دویم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح

و تشریف بود لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را مخصوص کردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید
و فرمود که ایشان اهل بیت من و مخصوصان من اند پس آیه مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانکه فخر رازی با آن
تعصب کفته است لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ یعنی جمیع کناهان را از شما زایل کرده اند وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی
خلعتهای کرامت خود را بر شما پوشانیده اند و اکر مراد تکلیف بر ترک کناهان باشد که کفار و منافق همه در آن شریکند
چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از
دعا و استدعای آنحضرت نازل شد و آنچه حضرت استدعا نمود ذهاب رجس بود نه اراده که متبع حصول
نباشد اکر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اکر
این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود
در دخول او در معنی که همه کس در آن داخل اند و آنکه بعضی از مخالفان کفته اند که این آیه در میان آیاتیست
که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که درین آیه نیز ایشان مخاطب باشند و این
باطل است بچند وجه اول آنکه تغییر ضمیر مونث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست
و کسی که تتبع آیات کریمه قرآنی مینماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصه
دیکر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانکه درین سوره نیز مثل این واقع شده که در میان
خطاب با زوجات مدتی بخطاب مومنان شده است و بار دیکر بعد از آن امر بمخاطبه ایشان شده است
با آنکه درینجا مناسبت تمام هست اکر کسی تدبر کند زیرا که درین تغییر کلام تعریضی بنسبت بزنان هست
که شما و اهل بیت همه با آنحضرت محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل ایشان نمی باشید در
طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرکاه
این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل اینها و العیاذ بالله صادر کردد
از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر
رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات میکویند واضح تر و آیان تر است دوم
آنکه اکر این سخن صورت داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و
معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم
آیه رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ را با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات

بسیار

دیگر

بسیار افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه ملحق کرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در سوره
احزاب فضایح بسیار از مردان و زنان قریش بود و بزرکتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم
آنکه معلوم نیست که نظم قران مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که
بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیکر نازل شده باشد و درین موضع دانسته
یا ندانسته الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرکاه باحادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که این
آیه مخصوص اهل بیت است اکرچه ربط آیات بر ما معلوم نبوده نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیکر ایشان را
در کتب مبسوطه ایراد نموده ایم و این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد و هرکاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان
زایل کرده باشد باید که جمیع افرادش منتفی کردد خصوصا هرکاه بعد از آن در تطهیر واقع شده باشد که قرینه
واضحه بر عموم است پس باید از جمیع کناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اکر کویند که دلالت
بر عصمت آینده میکند جواب میکوییم که همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که کسی از امت قایل نیست
که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبست و ایشان جایز نمیدانند
با آنکه هرجا در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل
يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ و يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ و يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ و يُرِيدُ الشَّيْطَانُ
أَنْ يُضِلَّهُمْ و مثل این بسیار است و هرکاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود در رجال ایشان
بدلایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند ششم آیه مباهله است
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَ
أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر
حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بکو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران
شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع میکنیم نزد خدا
پس بکردانیم لعنت خدا را بر دروغ کویان و در احادیث معتبره متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که
این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیکران از
صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه
و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و کفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و ایضا

در عصمت ع

در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و برو
عبای ملونی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل
عبا کرد پس علی علیه السلم آمد و او را نیز داخل کرد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس
روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد و رسول خدا آمد با علی و فاطمه و حسن و
حسین علیهم السلام پس بایشان گفت هر گاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان کردند از ملاعنه و صلح ابام
کردند و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کردند بسوی مباهله گفتند برجزیه
مهلت ده تا بر گردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون بایکدیگر خلوت کردند بصاحب رای خود گفتند
که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانسته اید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر
مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی
با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده ماند و کوچک ایشان بزرگ شود اگر مباهله کنید البته هلاک
میشوید و اگر البته بالف دین خود الفت دارید و میخواهید از ان جدا نشوید پس با او صلح کنید و به بلاد خود بر گردید
پس آمدند به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بیرون آمده بود بامداد و دست حضرت
امام حسن بود دست حضرت امام حسین علیهما السلم را گرفته بود در بر برداشت و حضرت فاطمه علیها السلم در پشت را کرفته
سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت
رسول بایشان میفرمود هر گاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می
بینم روئی چند را که اگر خدا بخواهد کوهی را از جای خود بر کند باین روها میکند پس مباهله نکنید
که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای
ما بر ان قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت
فرمود که پس هر گاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای
مسلمانانست و بر شما آنچه بر مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس من با شما جنگ میکنم
گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و
ما را از دین خود بر نگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر
و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود

بحق

بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند
ممکن مسخ میشدند به صورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل
میکرد نجران و اهل آنرا حتی مرغان بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک
میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایات را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را
ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین
و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلاف کرده اند و خلافی نیست که مباهله با آل
عبا علیهم السلم شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت
علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف سلام و الصلوة و التحیة و الثنا بوجوه شتی اول آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمی داشت باین جرات اقدام بر مباهله نمی نمود و عزیزترین
حقیت اهل بیت خود را بدم شمشیر دعای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال ایشان
میداد در نمی آورد دویم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و بنا
در تحقیق مباهله مینمود اگر جزم بر حقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در اظهار کذب
خود بود و هیچ عاقل چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای زمان
بود سیم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا نکنند نفرین
آنحضرت و معدودی از اهل بیت او نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود بکنند چنانکه برای این معنی
اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب در می آوردند
و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر
را منع از اقدام بر مباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردیده و معلوم شد
بر شما که آن پیغمبر موعود این است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم آنکه این قصه بر شما ظاهر میشود
که حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بودند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان
ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نمودند و زمخشری که

از همه متعصب تر است در کشاف گفته است که اگر کوئی که دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود
که او کاذبست یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله
جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاده بود از آنکه خود بتنهائی
مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرات نمود بر آنکه اعزه خود و پارهای جگر خود را و محبوب ترین
مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود بتنهائی و دلالت کرد بر آنکه
اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت که خواست خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شود
و مستاصل گردد اگر مباهله واقع شود و مخصوص کرد ایشان را برای مباهله پسران و زنان زیرا که ایشان — زیرا کرم
عزیزترین اهلند و بدل پیش از دیگران می چسپند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک
در آورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می بردند که
نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر نفس مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان
بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته اند که این دلیلی است که از این قوی تر دلیلی نمی باشد بر فضیلت اصحاب
عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد آنحضرت
پس باید که بهترین خلق باشند در آن زمان و بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت
آنحضرت از بابت دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت او را
دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و اقارب و
عشایر بدون جهتی دینی وارد شده است و ایضا از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را
از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست
میداشت مانند سلمان و مقداد و امثال ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف
آنحضرت فرموده است و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق
باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود — نوزدم
ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه ازین آیه
استدلال کرده است و میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع
صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است که بخوانیم نفسهای خود را و نفسهای شما را و مراد از نفس

خود

۳۷

خود نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد
از دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر زنان و پسران کسیکه بانفسنا از ان تعبیر کرده باشد بغیر علی بن
ابی طالب کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس
محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل
بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالاتست مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه
باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشند و از جمله
کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است از جمیع پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل
از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد است بر آنکه
محمد افضل است از علی اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه
جواب نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر
است زیرا که این اجماع را شیعه قبول ندارند و میگویند که اگر اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهائی حجه و اعتبار
ندارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را
اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه
متواتره از ائمه خود درین باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل
که امام المشککین میگویندش او را تصرفی نتوانسته کردن پس امامت حضرت امیر علیه السلام نیز باین دلیل ثابت
شد زیرا که از جمله کمالات رسول صلی الله علیه و آله امامتست و وجوب طاعتست و آن غیر پیغمبریست پس
باید آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه
ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید ممکن است که دعوت نفس مراد باشد مجازا
و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت و ما درین رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم
اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند
تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه
وارد شده است چنانچه در صحاح عامه وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر علیه السلام
گفت أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در غیره و در اخبار روایت کرده است که گفت

علی از من بمنزله سر من است از بدن من و در روایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و بکرو همچنانکه از منافقان
خطاب کرد که باز کنید و نه کوچ بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس من است یعنی علی علیه السلم
را و درین باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است **دویم** آنکه این آیه کریمه بر چهار احتمال دلالت
میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده است یا
باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم که درین مقامات شایع است یا از برای داخل بودن
امت است و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و ندعوا ابنائکم و شک
نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالاتست و این نیز دو احتمال دارد **اول** آنکه مراد آن باشد که بخوانیم
هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را **دویم** آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و نفس جانبین را
بخوانیم و اول اظهر است چنانکه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگرچه اکثر این وجوه
دخلی در ما نحن فیه ندارد و ما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس
محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام این
باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و اعاده ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون
اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که از ابتدا نظر بظاهر حال محتمل بود که
آنها که صلاحیت این داشته باشند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون بنا نشد کسی که
صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان و این جماعت را آورده و تعیین خصوص این جماعت قبل از
تحقق مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات دارد
بغیر احتمال سیم و این نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت
خود بود پس میگوییم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس آن شخص باشد که متصدی مباهله
شده است معلوم است که متصدی مباهله از نجانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و
باتفاق روایات و اخبار و اقوال حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بوده پس
دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط
ما داخل نبوده مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بوده و
گویا هر دو بمنزله یک شخص بوده اند لهذا او را آورده و اینوجه و با آنکه درین مقام نهایت بعد دارد و بعد

و ابنائکم م
ادخله م
در اول م

مطلب

۳۶

مطلب ما داخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت و اما ما وجه دویم میگوییم که اگر این امت یا صحابه
داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوییم که حاضر
کردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاف اصوات میکردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد
که این گروه انبوه را با خود آورده است که مارا بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا درین باب اعتماد بر
دعاهای مردم کرده است پس خود حاضر شد که قایم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه و امیر المومنین را
آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه علیها السلم
چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس باین اسباب آنحضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص
باین امر داد و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه آنجماعت نیز سر کرده جمیع
نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود در مقصود ما و اقوی
خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه اربع نیز دلالت فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه
در میان جمیع امت و صحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و
اولاد او نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور
شد پس منع ایشان آن معنی اول را فایده با ایشان نمیرساند با آنکه آن معنی موید باخبار معتبره بین جا
است چنانکه دانستی که حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع باشد و این معلوم است
که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند اخبار
که سابقا بآن اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را منافقه ضرور نیست
از برای اثبات خلافت و امامت و حق بودن که مطلب اصلی ما است درین مقام حصول این معنی کافیست
بتقریری که مکرر مذکور شد **دهم** وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی
و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاهدارنده است عامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند
که این آیه در شان حضرت امیر المومنین نازل شد چنانکه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی
در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن
مردویه در مناقب و اکثر مفسران و محدثان خاصه و عامه از حضرت امیر المومنین علیه السلم و ابن عباس
و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که حضرت

بر نهایت م
و اگر گویید م
آن -
بخلاف

رسول صلی الله علیه وآله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک کردانم و دور نکردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرموده که چون این آیه نازل شد حضرت فرمود که از خدا سوال کردم که این آمیز را گوشهای تو حفظ کرداند و خدا مستجاب کرده دعای مرا پس حضرت امیر فرموده که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون توانند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان آن باشد که هرچه بشنود حفظ کند و ضایع نکرداند به ترک عمل بآن پس این روایت را نیز روایت کرده است بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم که از برای اشعار باآنست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را بر این امر و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و برابری است بجماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فائده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المومنین علیه السلام است و او حافظ علوم الهی است پس چون تواند بود که محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام محتاج باو بوده اند و از و استفسار مینموده اند و حق تعالی فرموده است که هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مرویست که آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن انکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم که در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دل فهمیده و زبان گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده است یا در کوه و گفته است که ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعالم قدس ارتحال کرد علی علیه السلام به بیعت ابو بکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد کرده ام که ردا را بر دوش نبندم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند قرآن را به ترتیبی که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتم

رسول صلی الله علیه واله

بعمل آمده

میدانم

مجموع

کهم

که علم در انجات روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مرض موت خود فرمود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ نزدیک است که روح مرا قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر باشما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت من اند پس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق آنها کرده اید مولف گوید هرگاه متعصبی چنین که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده است و رد نکرده همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز میگذارم پس دست حضرت امیر را بگیرد و فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن در او ست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که درین باب حدیث تامل کند و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافیست از برای اولویت بامامت دهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دلهای مومنان می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء ابن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه وآله خطاب کرد با علی بن ابی طالب علیه السلام که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه های مومنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود از براء ابن عازب روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله با علی علیه السلام گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی

در میان شما

وایضا ابن مغازلی از ابن عباس روایت کرده است

پس علی علیه السلام دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه
را آورد و ایضاً از ابن جبیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست و از محمد
ابن حنیفه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی است و ایضاً از ابن عباس روایت
کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد
بر بالای کوه ثبیر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام را گفت که دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد
و حضرت رسول آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چنین
تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما
و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در
شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه
روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب
القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب روایت کرده اند قطع نظر از احادیث
مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله ایراد آنها را نمی نمائیم و معلوم است که این مودتی که
بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودتی است که سائر مومنان با
یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانست و ترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامتست
و ایضاً اگر والعیاذ بالله از و فسقی ظاهر میشد بغض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب مودتست و موید
آنکه مراد مودت عامه مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمانست بلکه مراد آنست که او را منزلتی عطا
کند که با آنجهت محبت او بر همه مومنان واجب باشد و محبت او که دلیل ایمان او باشد آنست که در مشکوة
از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی
و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضاً از مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه
روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد
ترا مگر منافقی و حضرت امیر علیه السلام خود میگفت بخدا سوگند که عهد نمود پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا

از ابن عباس م

دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن که بتو عطا میکند پس علی ع

صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضا م

و مسند احمد بن حنبل م

مگر آنکه

مگر آنکه مومنی و دشمن نمیدارد مگر آنکه منافقی و حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق
مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا
آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر ببغض علی بن ابی طالب تا اینجا حدیث ابن عبد البر بود و در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست
حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان و مادر
ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی دجانه نقل
کرده است که گفت که ما گروه انصار منافقان را می شناختیم ببغض علی بن ابی طالب ع و از صحیح ترمذی حدیث
ام سلمه را روایت کرده است و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام
گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد نبی امی
بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی
عمرو گفت بخدا پناه میبرم از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده و ایضاً ابن
حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت با اصحابه گفت که حضرت جاریه
از خمس را تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول باید گفت شاید که علی از چشم او بیفتد
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان از پس در شنید پس غضبناک شده بیرون آمد و فرمود
که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا غیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا
دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از اویم و او از
طینت من خلق شده است و من از طینت ابرهیم خلق شده ام و من بهترم از ابرهیم علیه السلام پس این آیه را
خواند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه
است که او برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً
ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد

امیر م

ومعلوم است که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام جدا نشدند و ایضاً ابن حجر بچند
سند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت
روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است
و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است
و ایضاً از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت
علی ابن ابی طالب است و ایضاً در مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که در باغی
از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر
فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد و هر که بر عهد من بمیرد در کنج بهشت است
و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را
با من و ایمان میکند ما دام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند
بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی خلق نمیکرد جهنم را و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگران روایات
مخالفین روایت کرده اند از ابن ابی عمر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام
حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمی بخشد با آن حسنه و
ایضاً روایت کرده اند از آنحضرت که محبت علی بن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد
و هروی در غریبین روایت کرده است از عباده ابن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن
ابی طالب پس هر یک را که میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشت میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار
درین باب نیز از طریق مخالف و موالف فوق از حد و احصاست و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم
خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز
مختار بودن شخصی در میان جمیع امت بآنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول
بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمانی باشد و دشمنی او نشانه نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی
و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر بآنکه پیشوا و خلیفه خدا و جانشین
رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و

ایمان

ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان
هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثواب است و آن بمحبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان
فی نفسه مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیت است اگر چه بد است اما نهایتش واجب وصم
آنست که اگر اظهار کند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست
پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانکه با نکار توحید و رسالت از ایمان بدر میروند
بانکار ولایت بلکه بترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر آنکه گفتی لازم
آید که رتبه آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار
بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هر چند اقرار به نبوت افضل است و از اصل است
اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار به نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت
از جمله اجزای ایمانست و از این جهة اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار به نبوت به تنهائی موجب نجات
نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که
حیوان هست لازم نیست که انسان متحقق باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانکه اقرار بکلمه
توحید اشرفست از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد
بوجود صانع و توحید آنرا و اقرار بهر دو به تنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها
ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و
اقرار بسایر ائمه و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیانست و به بیان او همه
اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده از این جهة ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص
از عقوبات است بأنعم لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ
مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی بآنکه بروید خانهها را و داخل آنها شوید
از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که پرهیز کاری نماید و داخل شوید خانهها را از درهای آنها
و پرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان و مفسران گفته اند که مراد آنست که امور
دنیا و عقبی را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و دین کاه آن
از اهل بیت علیهم السلام اند چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آل محمد ابواب خدایند و وسیله

اوپند و دعوت کنند کان و کشانند کانند بسوی بهشت و دلالت کنند کانند براه بهشت نار و نه قیامت و
مویداین است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله معنی
فرمود که اَنَا مَدِینَةُ العِلمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا و در مشکوة از ترمذی روایت کرده آنکه اَنَا دَارُ الحِکمَةِ وَعَلِیٌّ
بَابُهَا و در استیعاب روایت کرده آنکه اَنَا مَدِینَةُ العِلمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا مَن اَرَادَ العِلمَ فَلیَاتِهِ مِن بَابِهَا
و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم یا حکمت و علی در گاه
آنست پس هر که علم خواهد باید بسوی در گاه بیاید و این حدیث از متواترات است و شک نیست در بن حدیث
مرا مگر بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیه کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم
است بسوی آنحضرت بیایند و عمده احتیاج بامام از جهة تحصیل علم و معرفت یا امری چنداست از قضایا
و احکام که اجرای آنها موقوفست بر علم پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قومی امامت
دیگری عین خطاست و بدانکه این حدیث یکدلیل است از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آنحضرت
از آفتاب روشن تر است و ابن عبد البر که از افاخم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه
بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرتست و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمیباشد
امرا و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت که اعلم بقضا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند
که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه وآله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از و داناتر نمیدانم
و عطا از اکابر علما و محدثین ایشانست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که
داده شده بود به علی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک
بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او حاضر شود و علی
علیه السلام حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفان است
در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب اعلم صحابه است اما اجمالا برای آنکه هیچ
کس را نزاع نیست در آنکه او را در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص حرص
در طلب علم بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله افضل فضلا بود و اعلم علما و در نهایت حرص در تربیت حرص
و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات

پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین استاد
با چنین خصوصیات احوال بی نهایت معراج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر در بزرگی بخدمت آنحضرت
رسید و در آنوقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی بیشتر خلوت نمی بود و مشهور است خدمت
که اَلعِلمُ فِی الصِّغَرِ کَالنَّقشِ فِی الحَجَرِ وَالعِلمُ فِی الکِبَرِ کَالنَّقشِ فِی المَدَرِ یعنی علم در کودکی مانند نقش بر
سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد
پس از بن مجمل ثابت شد که علی اعلم است مفصل گوید که موید این مطلب که از جانب شیعه تقریر کرده است
آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
گفت که بودم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه
وآله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است
که علی علیه السلام گفت مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه وآله منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت
نبود میرفتم در سحر بالندری یعنی نزد وی بدر خانه آنحضرت و میگفتم اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یَا نَبِیَّ اللهِ اگر تنحنح میکرد
بر میگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول
حضرت امیر المومنین را بجنگی فرستاد دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا
میکرد که خدا و ندا مرا اندنیا مبرتا علی را بمن نمایی و این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت
اختصاص آن دو بزرگوار بیکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیر المومنین صلوات الله
علیهما میکند بسیار است پس فخر رازی گفته است و اما تفصیلا بچند دلیل اول وَتَعِیَهَا اُذُنٌ وَاعِیَةٌ که در شان علی
نازل شده است و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دویم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که اَقضَاکُم عَلِیٌّ و قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه
کس فایق خواهد بود سیم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرمود و از ین
باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته که امثال این قضایا یا خطاها غیر علی را
بسیار بود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه حضرت فرمود خود که بخدا سوگند که اگر
منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من اماده کردد هر اینه حکم کنم برای اهل توریة
بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل ومیان اهل زبور بزبور ایشان

شده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان که آمده و برای چه
آمده / انگاه افضل علوم علم دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل
و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرقه
متکلمین منسوب اند باو درین علم و اما شیعه انتساب شان بآنحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری
که از او دارند همه پیروان اکابر خود اند و ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل
فرق اسلام اند همه شاگردان اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما
علم فقه درین علم بمرتبه کمال رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او فرموده که اقضاکم علی
و از آنجمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچیک از فصحای که بعد از او بوده اند بپایه کمی از درجه او نرسیده اند
و از آنجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نموده و از آنجمله علم
تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله او استاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شریفه و چون ثابت شد که او
اعلم است از همه عالم پس واجب است که او افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است هَلْ يَسْتَوِي
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و ایضا فرموده است که يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ
گوید پس ازین دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان
و علم است و زیادتی آنحضرت درین دو صفت معلوم شده و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست
فَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت
با یکدیگر کنند در ایذاء او آزار رسول خدا پس خدا یاور اوست و جبرئیل و صالح مومنان یعنی شایسته
ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مومنین حضرت امیر المومنین علیه السلام است
و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول
دست علی را گرفت و گفت ایها الناس این است صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که صالح مومنان علی علیه السلام است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران
گفته اند که صالح مومنان علی بن ابی طالب است و مراد بمولی اینجا یاور است نیز اگر معنی که مشترک باشد میان

خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر یاری نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر افضلیت آنحضرت از دو وجه اول
آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل
و علی و معلوم است که نصرت محمد صلی الله علیه و آله اعظم مراتب طاعات است دوم آنکه ابتدا کرده خدا بذکر خود و بعد از آن
جبرئیل را ذکر کرده و بعد از آن
علی را ذکر کرده و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام فخر رازی و گویم از جهة دیگر نیز دلالت بر افضلیت آن
حضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنان در آن زمان منحصر در آنحضرت بوده
امامت یا صلاحیت
و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بوده اند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت
هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامت است و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل
کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست سیم اَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَائِزُونَ یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان
آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت
کروه م
نمیکند براه بهشت ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا
بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود
بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام
نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است
از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحة بن شیبه در
هنگامی که ایشان مفاخره میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اگر خواهم
شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با من است و اگر خواهم
شب در مسجد میخوابم حضرت امیر گفت نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس نماز بسوی قبله
کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت
کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر
و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلام و عباس منازعه شد عباس گفت من

عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضاً روایت
کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر
مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم
من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم حاضر شد و ایشان این سخن را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو و من اول
کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده ام پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
و این سخنان ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات تا ده آیه دیگر
نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از
ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخره علی علیه السلم نازل شده است و از شعبی روایت
کرده است که در مفاخره علی و عباس و شیبه نازل شد تا حَتّی یَاْتِیَ اللهُ بِاَمْرِهِ و ابو القسم حکانی
از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر مفاخرت میکردند پس علی علیه السلم
بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا بمن فضلی داده است که بدیگری نداده است و آن
آب دادن حاجیانست و شیبه گفت عمارت مسجد الحرام بمن داده است امیر المؤمنین علیه السلم گفت که خدا بمن داد
در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده شده است فرمود زدم شمشیر بر بینی های شما تا ایمان
آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید و به شکایت آمد
بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و گفت نمی بینی که علی چه سخن بمن گفت حضرت فرمود علی را
بطلبید چون حاضر شد فرمود که چه باعث شد ترا که چنین سخنی بعموی خود گفتی گفت یا رسول الله
حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلم نازل شد
و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده
شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و موید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که در اینجا حق
تعالی فرموده است که ایشانند فایزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل صحابه از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند از حال علی علیه السلم
گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که گفت بهشتی که علی و شیعیان او ایشانند فایزون در

روز قیامت

روز قیامت نه غیر ایشان مولف گوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد که آن آیات در شان
حضرت امیر علیه السلم نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات ثبوت
که مناط فخر و فضل و فوز بسعادت دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت در این صفات
بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است
از سلمان و ابوذر و مقداد و جناب جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب اول کسی بود
که اسلام آورد و همه را جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسی
که ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است که از مردان علی
علیه السلم بود و بعد از آنحضرت از زنان خدیجه و ایضاً گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار
از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر
کسی است که پیش از همه بمن اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایات بسیار
مذکور است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب را چهار خصلت بود که غیر او را نبود
او اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرده است و در هر جنگی علم حضرت رسول با او بود
و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و داخل قبر کرد و
ابو المظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که
غیر او با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که
اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل
در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر آنها موجب تطویل است و
احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانکه
حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است
سوره از قرآن را مگر آنکه علی علیه السلم امیر و شریف آن سوره است و به تحقیق که حق تعالی عتاب کرده است
اصحاب محمد صلی الله علیه وآله را در مواضع بسیار و نگفته از برای علی مگر خیر و نیکی و ایضاً روایت کرده است
که جمعی از مردم میگفتند که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا خطاب باصحاب محمد صلی الله علیه وآله بود حذیفه گفت هر جا که

ابن خطاب در قرآن واقع شده است لب بنالش از برای علی بن ابی طالب است و ایضا مجاهد از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی
علیه السلام سر کرده آن آیه و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی علیه السلم رئیس و قاید آن آیه است و بروایت دیگر
سید و امیر و شریف آن آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن
عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسیکه ولایت او را ندارد داخل مومنان نیست
و آنکه علی بآن آیه پیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و
دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای
علی است زیرا که او سبقت گرفته بر همه بسوی اسلام و موید این است آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه
و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند
که میان علی علیه السلام و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت ساکت شو چه سنی
که تو کودکی من والله از تو زبانم گشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای
فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت فرستاد افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
یعنی آیا کسی که مومن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها که ایمان
آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشانست بهشتها که ماوای دایمی مومنانست بسبب آنچه
کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشانست آتش جهنم و بسندهای بسیار
حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی بن ابی طالب است
و فاسق ولید بن عقبه است و دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرتست و شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت
آنحضرت میکند چون در باب فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و دلالت بر فضل
ایمان آنحضرت ما را درین مقام کافیست چهارم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریة یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن
فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم
و رضوا عنه ذلك لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است
که جاری میشود از زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آن خواهند بود خدا راضی از ایشان و ایشان

سید و امیر و شریف آن آیه است و بروایت دیگر

مهمانی ایشان است

اگر چه این سخنی برود

داخل

راضی از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المومنین علیه السلم و شیعیان آنحضرت
نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده
است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین علیه السلم گفت که
مصداق این آیه توئی و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان
تو غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند خود از احادیث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المومنین
علیه السلم فرمود که ما اهل بیتیم کسی را با ما قیاس نتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این سخن را بنا بر
استغراب او نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را بدیگری قیاس نمیتوان کرد پس
گفت این آیه در شان علی علیه السلم نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیه و ابو القاسم حسکانی
در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیر المومنین علیه السلم که گفت شنیدم
از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس او شد در حالتی که بسینه من
تکیه کرده بود پس در آنحالت گفت یا علی مگر نشنیده قول الله تعالی را ان الذین تا خیر البریة پس فرمود
که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب
خواهند خواند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که این آیه در شان علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه
بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و موید این آنست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی
علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بارخ والثریه گفت میکشد او را بهترین خلق و بروایت
دیگر میکشد او را بهترین امت و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم
بنزد عایشه پرسید که کشت ایشان را یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا
آن عداوتی که در نفس من است بر علی از آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که
میگفت میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت علی با حق است و حق با علی است

وشیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و

حسکانی

آیا

وایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را شنیدم که آنچه درین باب شنیدم بگو گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه وآله که ایشان شر خلق اند میکشد ایشانرا بهترین خلق وخلیقه و وخلیقه ص
بزرگترین خلق نزد خدا از جهت قرب و وسیله وایضا بچند سند دیگر از مسروق روایت کرده است و
در بعضی چنین است میکشد ایشانرا بهترین خلق وکسیکه در قیامت وسیله او نزد خدا از همه بیشتر است
و نزدیکتر است و در بعضی میکشد ایشانرا نیکان امت من و در مسند ابن حنبل بمثل این حدیث دو بار
روایت کرده است پس این احادیث که متفق علیه خاصه وعامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش
بهترین خلایقند پس اولی واحق است بامامت واما سبقت آنحضرت در جهاد که احتیاج به بیان ندارد
بمرتبه‌ایست که آفتاب جهاد آنحضرت تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان ورهبر جانسوز منافقانست
وبعد ازین بتفصیل بیان خواهد شد پانزدهم قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
علم ص یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما ومیان شما وآنکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قرآن یا لوح
محفوظ واحادیث مستفیضه از طریق عامه وخاصه وارد شده است که مراد بآنکسی که نزد او علم کتاب است
حضرت امیر المومنین وائمه از فرزندان اویند علیهم السلام چنانچه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت
هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب وعاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت
کرده است از ابن مسعود که گفت ندیدم کسی را که قراءة قرآنرا بهتر از علی علیه السلام کند وایضا ابو عبد الرحمن
روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم
گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر نزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود به نزد او رفتم وثعلبی بسند خود
از عبد الله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته
بودم پس عبد الله بن سلام را دیدم در ناحیه آن مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام گفتم
که سنیان گمان میکنند که آنکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن
ابی طالب علیه السلام بود که علم کتاب نزد او بود وایضا ثعلبی وابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنیفه
رضی الله عنه روایت کرده اند که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی علیه السلام بود وسیوطی روایت کرده است که
از ابن جبیر پرسیدند که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آیا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد وحال
آنکه این سوره در مکه نازل شده است وابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت

بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران وحق تعالی میفرماید هیچ تر وخشکی نیست مگر آنکه علم آن در قرآن
هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت فضیلت
وامامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دویم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت
برحقیت رسول خدا قرین خود کردانید واین مرتبه بالاتر نمیباشد سیم اکتفا بشهادت آنحضرت کرده به تنهائی دلالت
میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمیشود وعصمت دلیل
امامت است چنانکه گذشت شانزدهم آیه نجویست که مفسران ومحدثان خاصه وعامه روایت
کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله سوال بسیار مینمودند سبب ملال
آنحضرت میکردید حق تعالی باین سبب واز برای امتحان صحابه که ظاهر کرد که کدام یک در مقام اخلاص
وبذل جان ومال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا
بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ای مومنان هرگاه با رسول پس سخن گوئید پیش از آنکه سخن گفتن تصدق
بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی وسایر مفسران گفته اند نماند که نکفت ومطلقا عمل
نکرد بغیر حضرت امیر المومنین علیه السلام باتفاق مخالف وموالف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و
حق تعالی فرمود أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ
اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی آیا ترسیدید
پیش از آنکه از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید وخدا شما را بخشید پس نماز را
برپا دارید وبدهید زکوة را واطاعت کنید خدا ورسول او را وخدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم
شد که معاتبات این آیات متوجه همه صحابه است بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران
وازمجاهد روایت کرده اند حافظ ابو نعیم وسایر مفسران که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
که آیه در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من وعمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و
آن آیه نجویست که من یک دینار داشتم وبده درهم فروختم وهرگاه خواستم رازی بگویم یکدرهم تصدق
کردم تا آنکه آیه منسوخ نازل شد ودر روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این آن ص
امت وسدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول راز میگفتند
هرگاه حاجتی داشتند واین امر بحضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که

خواهد در پنهان راز بگوید آنکه تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان
دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بن احمد بسند از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید یا آنکه پیش از آن تصدق بکند
پس اول کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلم بود دیناری را به ده درهم فروخت و ده بار با حضرت
رسول گفت و درهمی را بازای یکی هم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که
چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن را با آنحضرت و بخل ورزیدند در تصدق کردن و حضرت
امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد و راز نگفت پس منافقان گفتند
علی این کار را نکرد مگر آنکه پسر عمش کار او را رواج دهد بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت
منقبت عظمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث
باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افتراست و معلوم است
که اگر کسی اعتنا بامور دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکبار هم یک دانه خرما
تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفدهم وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق
تعالی سبب نجات این امت گردانیده است و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت
رسول صلی الله علیه و آله اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز
این مضمون را از ابو حفص صایغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضاً عامه از ابو سعید خدری
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اَیُّهَا النَّاس من در میان شما دو حبل گذاشته ام
که اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری قرآن کتاب خدا
ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من اند بدرستی که این دو تا از
یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند هجدهم قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ
عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی بگو یا محمد این است راه من میخوانم مردم را بسوی خدا از روی بصیرت
و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلم منقولست

کمراد

کمراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت کرده است آنحضرت را که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محمد با[قر]
عامه از حضرت باقر علیه السلم منقولست که مراد آل محمد است و ایضاً حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ
وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار معتبره جانبین وارد
شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلم یا مراد بنصرت خدا نصرتی است که خدا بدست امیر المؤمنین
علیه السلم جاری کرده است و بنابر اول مراد آنست که عمده و سر کرده آنها علی بن ابی طالب است یا مراد بمؤمنان
آنهااند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که
بر عرش نوشته شده است لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ و اینست آنچه
حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از
ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمرا
خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم
که بر ساق عرش نوشته است لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ بِهِ یعنی تقویت کردم
محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که این
آیه در شان علی علیه السلم نازل شده است یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای
پیغمبر بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب است که
بهترین مؤمنان است مؤلف گوید که از این آیات و اخبار مقبوله الطرفین مبرهن گردیده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و از پی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضاً ظاهر شد که دعوت براه خدا
بعد از حضرت رسول مخصوص اوست پس امامت مخصوص آنحضرت است نوزدهم وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ
مَسْئُولُونَ یعنی باز دارید کافران که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیگر
و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر
ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان
از محبت علی بن ابی طالب علیه السلم و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او
روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود بحق آن خداوندی

و بیش از همه کس
خاصه و عامه روایت کرده است از
حضرت باقر علیه السلام
... و بروایت دیگر

و او علی بن ابی طالب علیه السلام است
که پیش از همه کس و بیش از همه
او را متابعت کرده است و عمر
محدث حنبلی گفته است که

که جانم در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکنند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سوال میکنند
از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش
که از کجا کسب کرده است و در چه مصرف صرف نموده و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا
علامات محبت شما بعد از تو بچه یافته میشود پس دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت و گفت علامت
محبت ما اهل بیت محبت این است هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد
مرا دشمن داشته است و وجه استدلال ازین احادیث گذشت بیستم قل لا اسألکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا موافق احادیث معتبره عامه و خاصه معنی
آیه آنست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و
هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میکردانیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای
دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سوال میکنم از مزد پس آن از برای شما است
و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربا در این آیه آل محمد است
و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه
طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال
ما هر حکمی که میفرمائی رواست پس این آیه نازل شد و ایضا ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس
روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن
مجتبی علیه السلام منقولست که در خطبه خود فرمود که ما آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر همه مسلمانان
واجب کرده است در این آیه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل
بیت است و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که
چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود
علی و فاطمه و فرزندان ایشان و بروایت ابو نعیم دو پسر ایشانند و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن
عباس روایت کرده است این مضمون را و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق
کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین

تو با ی م

بموده کا

پس هزار سال پس هزار سال

میوه‌های آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که
از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال
تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند
و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بسوی خانه فاطمه آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آنجا بودند پس در و عضاده در
را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را
از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت
نظر کرد بسوی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک
من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن
درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل
بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و علمنا منطق الطیر روایت کرده است که قبره در فریادی
که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر
محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل
محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک موت و منکر و
نکیر به بهشت و هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را به بهشت سوی برند مانند عروسی که بخانه داماد برند و هر که
بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی
ملائکه رحمت را بزیارت قبر او بفرستد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است
و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون روز قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد
که ناامید است از رحمت حق تعالی و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد
بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود که ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم

ابن ابی طالب و م

ایشان

بر قرابت کنیم ایشان آل اند
و اگر حمل م

مودت م

وابن عم علی دوستان نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست من است و
دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت
کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که از
پیغمبران سوال نمای که شما بچه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و احادیث
بسیار که در این مطلب است زیاده از آنست که احصا توان کرد و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل
محمد آنهایند که امر ایشان بآن حضرت راجع میشود و هر که ایل شدن امرش باو بیشتر باشد ایشان
آل آنحضرتند و شکی نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم تعلق میان آنحضرت و ایشان
اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند و ایضاً خلاف
کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول
دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند اما دخول غیر ایشان
پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول
الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسران ایشان
پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و
دلیل بر این چند چیز است اول آنکه این آیه در شان ایشان دویم آنکه چون ثابت شده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است ایذا میکند مرا آنچه
ایذا میکند او را و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجبست بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که حق تعالی
فرموده است فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب
تاسی و متابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیمی است و از این جهت خاتمه تشهد
گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه
محبت آل محمد واجبست و ایضاً صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه محبت آل
محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول

بفاطمه

سر دست را برداشت
بر روی ایشان م

در بیان امامت

و جلالت م

رسول م

بفاطمه گفت که بیار شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان آمدند عبائی بر روی ایشان انداخت و گفت خداوندا
اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد و بدرستی که تو حمیدی و مجیدی ام سلمه گفت من عبا را
برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بیست و یکم الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند طوبی است برای ایشان
و نیکی بازگشت باخرت ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در
خانه علی علیه السلم است و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت هست و ایضاً از جابر روایت کرده است از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود درختی است
در بهشت که اصلش در خانه من است و فرعش بر اهل بهشت مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود
درختی است در بهشت که اصلش در خانه امیر المومنین است و فرعش بر اهل بهشت پرسیدند که شما
یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه من است و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علیست فرمود که خانه
من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکانست بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در
شان حضرت امیر المومنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب حق القلوب
ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا نمودم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت
بر امامت و فضیلت و خلافت و عدالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند
فصل است فصل اول در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بر حضرت امیر المومنین علیه السلم و امامت آنحضرت نموده بدانکه قصه غدیر از متواترات است و
کسیکه انکار تواتر آن تواند نمود انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانچه وجود مکه و مدینه
متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقی است و اهل آن
محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام آنحضرت را نشان میدهند
و ایضاً همچنین که حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر و انبر
بیان منزله جلیله از منازل حضرت امیر المومنین علیه السلم و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است
و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه خطبه و دلالت
بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این مختصر احصا توان نمود مجمل

ازان قضایا با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد مینمایم سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب
اقبال کفته است که مر نص حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر حضرت امیر المومنین علیه السلام در روز غدیر بامامت
ازان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنم اسماء جماعتی را که درین باب تصانیف
کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند ازانجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای
مخالفانست در کتاب ولایت که هفده جزو است و حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است
و محمد بن جریر طبری که صاحب تاریخ است در کتاب الرد علی الحرقوصیة بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است
و ابو القسم حسکانی بطریق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایة بصد و پنج طریق
روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مولف کتاب النشر والطی روایت کرده است و او از کتب معتبره
مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که کفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر این آیه را اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی
بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ والمهاجرین
یعنی پیغمبر اولی است بمومنین از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانند و خویشان رحمی بعضی
از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مومنان و مهاجران پس صحابه کفتند چیست آن ولایتی که شما بآن
احقید از ما بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردنست در آنچه خواهید و نخواهید ما کفتیم شنیدیم
و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ وَمِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ عليكم
سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کرد بر شما در وقتی که کفتید
شنیدیم و اطاعت کردیم و ما نهادر مدینه بودیم پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول
برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و کفت پروردکارت سلام میرساند ترا که علی را نصب کن
که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقدر کریست که ریش مبارکش تر شد و کفت یا جبرئیل
قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در
آورده ام تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چکونه خواهد بود اکر دیکری را بر ایشان مسلط کردانم پس
جبرئیل بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه وآله علی را بیمن فرستاده بود در مکه
بآنحضرت ملحق کردید روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد و چون برکوع رفت سائلی سوال کرد
حضرت در رکوع انکشتر خود را باو داد پس آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ نازل شد چنانکه در سیاق آیات کذشت

پس حضرت

پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله الله اکبر کفت و آیه را بر ما خواند و کفت برخیزید تا ببینیم این صفات که
خدا فرموده است در که ظاهر شده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون
میرفت پرسید که از کجا می آئی کفت از نزد این مردی که نماز میکند این انکشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت
الله اکبر کفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و باو کفت که امروز چه کار خیر کردی علی تصدق انکشتر را
ذکر کرد حضرت رسول مرتبه سیم الله اکبر کفت پس منافقان بیکدیکر نظر کردند و کفتند دل
ما تاب این نمی آرد که او بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدیکری بدل کند چون این سخن را
بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد قُلْ مَا یَکُونُ لِی اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِی و مضمون
این آیه بنا بر تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات ما کویند آنها که اعتقاد بقیامت
ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را از آن بکو یا محمد نمیتواند بود از برای من آنکه بدل کنم
آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مکر آنچه را که وحی آمده است بسوی من بدرستیکه من میترسم اکر معصیت
کنم پروردکار خود را از عذاب روزی بزرک پس جبرئیل کفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را
حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقانرا درین باب پس جبرئیل بالا رفت
و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در منی بر منبر برآمد و کفت ایها الناس من بعد از
خود دو چیز در میان شما میکذارم که اکر متابعت آنها کنید هرکز کمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت
من که اهل بیت من اند بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند مانند این دو انکشت من و دو سبابه خود را بیکدیکر چسبانید هر که چنک در اینها زند
نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم کفتند بلی
حضرت فرمود خداوندا کواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه بوده باشد حق تعالی
سوره اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ فرستاد حضرت فرمود این خبر مرک من است که بمن داده چون دلالت بر آن
میکند که کار دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس کردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود
که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که اَیُّهَا
النَّاس من در میان شما دو چیز بزرک سنکین میکذارم یکی بزرکتر است که آن کتاب خداست یک طرف آن
بدست خداست و طرف دیکر بدست شما است پس چنک زنید در آن و کوچکتر عترت من است که اهل بیت

من اند بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود نمیگویم مانند این دو تا که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند که محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت با اهل بیت او رسد پس حق تعالی این آیه را فرستاد أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر آن ایشان بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و مینویسند گفتها و مکرهای ایشان را حذیفه گفته است در حدیث خود پس رخصت داد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمد و چون مردم بجای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر کن آن حضرت فرمود پروردگارا بدرستی که قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسر عم کرد و مسعود بن ناصر سیستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا من اولی نیستم بشما ای مومنان از جانهای شما گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در آن روز بر گردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی که این آیه نازل شد بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمود که ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خارها را بروبند

وجمع کرد میان انگشت شهادت و انگشت میان

و برا نزد

وسنگها

و سنگها را بر روی یکدیگر بگذارند و بشکل منبر بقدر قامت رسول خدا ساختند و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی من که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است نمیکنم و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر من است و خلیفه من است و امام است بعد از من ایها الناس علم من بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در علی آزار بسیار یک مرتبه میگویند بر او گوش است یعنی هر چه میگویند او قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد این آیه را وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکیست از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای شما مومنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم بگویم کسی که ایشان را نام برم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب گردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر همه کس که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آن را و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آن را پس بخدا سوگند که واضح نمیکرد تفسیر آن را مگر علی بن ابی طالب ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند ثقل کوچکتر است و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امامت و پادشاهی مومنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دو بازوی علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و بکمرجه پائین تر از خود باز داشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند

پس

نکرده ام

احاطه کرده است

در باب

دست زدم

کرده پس متصل شد صدای تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد
خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و حجت بآخر رسیده است
و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار و [illegible] خود را
نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات
و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله منست بر خلق من علی
ابن ابی طالب پس او را برپا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت
او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و
مولای ایشان و مولای هر مرد مومن و زن مومنه است یعنی علی بن ابی طالب زیرا که هیچ پیغمبری را از
دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان
خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت کنند ولی مرا
پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما
دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علیست بنده خالص من و وصی پیغمبر من و
خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست
طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت علی کرده است مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را
مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که او را بامامت شناسد
مومن است و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را شریک گرداند مشرکست — براوه
و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم
شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که تا دین تو وصی
بر سبیل خود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند
زیرا که کینهای ایشان نسبت بامیرالمومنین علیه السلام میدانست و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان
نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تاکید کرد اما خبر
نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون مابین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و
مبالغه کرد و حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق او قبول نکنند چون

بار

بار کردند و بغدیر خم رسیدند که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز
گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت
یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است
و در آن وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس حضرت فرمود پیش قافله را بر گردانیدند و عقب قافله را
نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است
خواند پس مردم گرد آمدند بر رسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت
کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بوده اند و تا سه روز متوالی بیعت کردند و اکثر مخالفان اجزای این
قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی
دارد مجملی از این واقع را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند
و هر عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی
و در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و ایضا قلیلی — واکنون
از آنچه در صحاح ایشان و سایر کتب مشهوره معتبره ایشان درین باب مذکور شده است ایراد مینمایم
زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان
از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که
آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه نمود و خدا را بیاد ما آورد پس
گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا
بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ میان شما میگذارم اول آنها کتاب خدا است
که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود
در کتاب خدا پس گفت اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود
پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت
زنان او از اهل بیت خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از حضرت تصدق بر
ایشان حرام است مانند آل عقیل و آل علی و آل جعفر و آل عباس گفت صدقه بر همه اینها حرام است

گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور هست
هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در روایت دیگر گفته
است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر
هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است و اهل بیت گفتند کیستند اهل بیت او زنان اویند گفت نه
بخدا سوگند زن چند گاهی با شوهر خود میباشد و طلاقش میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود اهل بیت
او خویشان و عصبه اویند که تصدق بر ایشان حرام است که معنی اهل بیت را سابقا
بیان کردیم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد
با آنکه متضمن مطلب ماست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان
دعوای امامت نکرده و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد قایلان
بآن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا روز قیامت و
ثعلبی در تفسیر وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا روایت کرده است از ابو سعید خدری
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم
یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه من اند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هر کدام یکی
از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت
من که اهل بیت من اند بدرستی که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی و
دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید
چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی
از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب
که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة
جامعة و میان دو درخت از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کردند پس دست علی را گرفت
و گفت آیا نمیدانید که من اولایم بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید من اولایم
بمومن از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست پس
گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت

یا علی

یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب که گردیدی مولای من و مولای هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است
که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی
درخت انداختند که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت که آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مومنی از جان او
گفتند بلی گفت فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ و ایضا در مسند احمد بن
حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المومنین علیه السلام مردم را جمع کرد
در ناحیه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده وجه دوم
باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت دادند بر مضمون این حدیث تا وَعَادِ
مَنْ عَادَاهُ دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعه کثیری از صحابه این مضامین را روایت کرده است
و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر خم مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار
کردند حضرت رسول امیر المومنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر
دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه من گردید هر تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ چیز را
دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن علی را خدا اکرام نموده است نسبت بمن بمنزله که نسبت بخدا
دارم و خدا از او راضی است چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار
نمیکند پس دستهای او را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ
عَادَاهُ پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر
تو گران باشیم و بخدا پناه میبریم از غضب تو پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبدالبر در
کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید
بن ارقم روایت کرده اند حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را
ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن
و مومنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد
بر رسول خدا در شان علی ع یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تا آخر آیه و واحدی در کتاب اسباب
نزول همین روایت را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس

روایت کرده است و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن بن ابی لیلی
روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز خیبر علم به علی بن ابی طالب داد و بر دست
او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن و مومنه است
و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل
قرآن جنگ کردم و گفت با او که تو از من به منزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم
با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من
و گفت تو عروة الوثقی و گفت با او که تو امام هر مومن و مومنه و ولی هر مرد مومن و زن مومنه
بعد از من و گفت با او که توئی آنکه در شان تو نازل شده وَاَذانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ اِلَی النّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ
الْاَکْبَرِ و توئی آیات را به مردم خوانندهٔ و گفت با او که توئی که بسنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت
من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و
گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من خواهی بود و گفت با او که من اول کسی ام که
داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه علیهم السلم داخل خواهند
شد و گفت با او که خدا وحی فرستاده است بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم
و آنچه خدا در شان تو کرده بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینها که در سینه
جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مردن من لعنت میکند خدا ایشان را و لعنت
میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت
خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر تو ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند
کرد و فرزندان ایشان را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد از آن خبر داد مرا جبرئیل
که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت
بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح
کنندهٔ ایشان بسیار باشند و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد
و بندگان خدا ضعیف باشند و از فرج ناامید شده باشند پس در آن وقت قایم ما ظاهر میشود
در میان ایشان و حضرت رسول فرمود که نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر من است خدا

حکم ص

شده ص

خود را با ایشان ظاهر خواهد کرد و به شمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان
خواهند کرد بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه آنحضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را
بفرج زیرا که وعده خدا تخلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا بدرستی که فتح خدا نزدیک است
پس گفت خداوندا ایشان اهل منند پس زایل کردان رجس را و بدی را و پاک گردان ایشان را پاک کردانیدنی
خداوندا ایشان را محافظت و رعایت و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من در ایشان
بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که آیه یا
اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ یعنی در فضل علی علیه السلم و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که آیه چنین نازل شده است بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فی عَلِیٍّ و چون آیه نازل شد حضرت دست علی
گرفت و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند
از تفسیر قول خداوند عز و جل سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ مِنَ اللهِ ذِی
الْمَعارِجِ یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب
خداوندی که صاحب معارج است این آیه در باب که نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم شنیدم که از پدرانش علیهم السلم روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شد به غدیر خم
ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلم را گرفت و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ و این امر شایع
شد و خبر به شهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت
در میان صحابه نشسته بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد
و گفت یا محمد ما را امر کردی از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم
از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم آن را از تو و امر کردی ما را که روزه ماه مبارک رمضان
بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس با اینها راضی نشدی تا دست پسر عم
خود را گرفتی و بر ما بزرگی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب
تست یا از جانب خداست پس حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز او خدائی نیست که تفضیل
او بر شما از جانب خداست پس حارث روانه شد و رو براحلهٔ خود کرد و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید
حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران و بیاور بسوی ما عذابی دردناک پس هنوز براحلهٔ خود

از ایشان ص

من باش در میان ص

نازل شده است ص

نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی
این آیه را فرستاد و حسکانی که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفه (حسکانی)
ابن الیمان روایت کرده است و دیگر از کتب مخالفین ابی القسم حسکانی و غیر او از ابوسعید خدری روایت کرده اند (کتب)
که از مجمع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیده ام از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما دین اسلام را که دین اسلام دین شما باشد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی
شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و بروایت دیگر گفت الله اکبر
الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر آیه و این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم
فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان
و از من بترسید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و
ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق
ابن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم
تا آخر آیه و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و
سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او
بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است
از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد
که هجدهم ماه ذی الحرام بوده باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من کنت مولاه فعلی مولاه (الحجة)
پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیه بلغ ما انزل الیک
من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب وان لم تفعل
فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او
از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول

بلغ

بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب
فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده است ترمذی و نسائی و
سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جدا و بسیاری از سندهای
او صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع نص
کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب گفته اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث
غدیر را بصد و بیست و پنج طریق از هفتاد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری بهفتاد (صد و بیست و پنج)
و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب
مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب
هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر
نص بر آنحضرت را شنیده بودند حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمان روایت کرده اند که شیطان
بصورت مرد پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه بسیار کم است کسی
که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد ولقد صدق علیهم
ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس متابعت
کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و
گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد (گفت آنچه گفت)
مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقین
در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که تا آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه پس هفت
نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت باینجا رسد ناقه را رم دهند
و چون شام شد و حضرت نماز کرد و بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه تندروی
سوار بود و چون بعقبه بالا رفتند جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین نشسته اند
در عقبه که ترا بخیش هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب من است
حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی گفت پنهان کن چون
بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و بنامهای ایشان چون ندای حضرت را شنیدند

بیرون رفتند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت
ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه
بزیر آمد گفت چه جهت دارد که جماعتی که در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت فرمود
باهل بیت من برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن کنند و چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت
آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده ایم پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا
وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا وَمَا
لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ یعنی سوگند یاد میکنند که نگفتند آنچه نسبت بایشان داده شده و البته
گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند و کلبی
و مجاهد از مفسران عامه گفتند که مراد آنست که قصد کردند که شتر آنحضرت را رم دهند و حضرت را
هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کرد ایشان را خدا و رسول از فضل خود
پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد بود از خدا
ایشان را عذابی دردآورنده در دنیا و آخرت و نه خواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در
حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید
و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنه رسیدیم آن
چهارده نفر منافق دبهها را که پر از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبهها را از پیش پای ناقه انداختند
و نزدیک بود که شتر رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش که بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را
بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح و گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست را
از جای و پا را از جا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند
پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاریک بود پس ایشان ناامید شدند
از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و گفت نه نفر از قریش بودند
ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیدة بن جراح
و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابی موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه

واوس

و اوس بن الحدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری مؤلف گوید که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار
طولانی است و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث در این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف
کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیده ام که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود در
دو جلد بزرگ بود و کتاب دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده اند که
او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر در آن ذکر کرده
بودند و در پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و
بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی
رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است که هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده
باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینمایم
بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در هرچه امر کند آمده است دویم
آنکه در این مقام معنی اولی مراد است اما اول آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق عربیت و بیان ایشان میدانیم
و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول
حق تعالی که مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ گفته است که معنی مولاکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی
و زمخشری و سایر مفسران در این آیه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی وَلِكُلٍّ
جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ که مراد آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فرا و سایر
اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه موالی و اولی بیک معنی مستعمل میشوند و اکابر بلغا و شعرا در اشعار
بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل است و ابوالقسم انباری از برای مولی هشت
معنی گفته است و از جمله آنها اولی بشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث بسیار
مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعه بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد
کننده و یار و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمانی باو بسته باشند و بنده و آزاد شده
و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن نماید او مولی و ولی آن امر است و از
جمله این است حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله این است
حدیث که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است

یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است در آیه اَنْتَ مَوْلٰینا یعنی آقای مائی و ما بندگان
توایم یا یاوری مائی یا متولی امور مائی و اما دویم که مراد از مولی در این مقام صاحب اختیار کل و اولی
بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینمایم اول آنکه گوییم آزاد شده و هم سوگند معلوم است
که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند کسی نشده
هم سوگند کسی نیست که باو عزت بیابد و بعضی از معانی که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه
هست صح
باطل است مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است
که مراد نیست برای آنکه بی فائده است مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست
مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت
مؤمنان و قرآن مجید ناطق است بآن پس برای چنین امری واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین
وقتی با این اهتمام جمع کنند و همچنین اگر مراد ولای عتق بوده تعلق آن به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت
و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة منافی
این احتمالات پس ماند که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و آن معنی امامت است و
این وجهی است که سید مرتضی ذکر کرده است و فقیر را چند وجه دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه
اکثر مخالفان مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد
و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در
میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام دین ازین ضروری تر بود که حضرت این اهتمام در شان آنها
نفرمود و ایضا این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت
کند که یاری کن که هر که را من یاری او میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشته ام و در جمع
دادن مردم باین امر فایده معتد به نبود مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که مراد نسبت
برعایا میباشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان
او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را بجهة ایمان پس باز
معنای ما ثابت است دویم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقرینه این خصوصیات این واقعه
هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم که یکی از

پادشاهان نزدیک و نائب جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و مخصوص ترین
خلق باشد باو و بگوید که هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از آن دعا کند
یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگران برای خود تعیین ننماید
گمان ندارم که احدی از رعایای او شک کند در اینکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت او
و ترغیب ایشان در اطاعت او سیم آنکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید که
هر که من یاور اویم فلان یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می آید و از آن مرد
ضعیف اگر اعانتی بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند
بر آنکه پایه آن شخص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا
نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا و لایتی با نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را
گفتن پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد
بمولی اولی بتصرف و امام است آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که
در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای
اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن سؤال اول قرینه واضح است بر آنکه مراد بمولی اولی است
که پیش گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی از احوال نیست پس افاده عموم
میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقتی
و حالی و فردی نبوده باشد و الا القا در کلام سابق لازم می آید خصوصا آنکه در اینجا من انفسکم مذکور
شده و آدمی را هست که هر تصرف مشروع در نفس خود بکند و متوالی هر امر مشروع که خواهد بشود
پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس میرسد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری
که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت
همین است و ایضا معلوم است که آنچه حضرت در اول از ایشان سؤال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود
آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِینَ
مِنْ اَنْفُسِهِمْ مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف
گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق

جانهای

فرموده ومقید بقیدی نکرده پس واجبست بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از ایشان و حکم
او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت
ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند نزد او
و فدای او کردانند هر کاه امر عظیمی روی دهد و جان خود را وقایه او کردانند در جنکها و آنکه متابعت
نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از ان و متابعت کنند هر
امری را که حضرت ایشانرا بآن بخواند و ترک کنند ایشان از آن که منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین
کفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات اولویت است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام و آنچه بعضی از متعصبان عامه ملا علی قوشجی و غیر او کفته اند
اللّٰهم وال من والاه قرینه است که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است
بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرموده و تمشیت آن
محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت
بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانتست خصوصا با وجود آنکه
میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان
او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعاها مخصوص
امرا و اصحاب ولایتست و مناسب احاد رعیت نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت
که لازم امامت است زیرا که اکر معصیت از و صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند
آنکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی
بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرکز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت
خواهد بود از قوم و اکر مراد ناصر و محب باشد چنانکه آنها میکویند مقصود بیان آن خواهد بود
که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا برای کسی که موالات و نصرت او کند باولی انسب خواهد
بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم آنست که از اخبار عامه و خاصه ظاهر میشود
و معلوم شد که آیه اَلْیَومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است
در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد

کود دسیم آنکه اکر مراد
بمولی ولی باشد چنانچه
ما میکوییم مقصود ازین
کلام طلب موالات و متابعت
و نصرت ص

واین

واین دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنی است که با امامت کبری بر میکردد زیرا که امری که سبب کمال دین
و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول باشد بلکه اعظم و متمم آنها باشد و آن امامتست که بآن
تمام میشود نظام دین و دنیا و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه
عامه و خاصه وارد شده است که یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ تا آخر در این واقعه نازل شد
چنانچه بعضی کذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه کریمه کفته است که این
آیه نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی را کرفت و کفت مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ
اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ پس عمر او را ملاقات کرد و کفت کوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح
کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه پس کفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد
ابن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر
غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اکر
تبلیغ نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب آثار فتنه
شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نکاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که
مامور به تبلیغ آن کردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم
باشد تا روز قیامت و حلال و حرام ظاهر کردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند از تغییر و تبدیل و قبول
آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی کفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست
مکر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت تبلیغ آن نموده از احکام دین و ایمان و بآن
منتظم میکردید امور مسلمانان و از جهت کینهائی که از آنحضرت در سینها داشتند مظنه ثوران فتنها بود
از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نکاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنست که اخبار
خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است
و اکر این نص را کنیم لا اقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامتست خصوصا هر کاه
ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین
میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قراین دیکر که
سابقا مذکور شد وجه ششم آنست که از نظم و نثر آن جماعتی که در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که

دین ص

سه معنی خلافت فهمیده اند این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است
که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرخص شده و درین باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین
کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن نعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق
او کرد چنانچه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوای دلایل است بنابر آنکه او از آنحضرت این بوده است
و عجب دارم از بی شرمی علمای مخالفین که در مقالات بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و با آنکه
ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت رسیدند قناع حیا را
از سر میکشند و در حصار منع میگریزند عَصَمَنَا اللهُ وَاِیَّاهُمْ مِنَ الْعَصَبِیَّةِ وَالْعِنَادِ وَاهْدِنَا اِلٰی سَبِیلِ
الرَّشَادِ فصل دویم حدیث منزلت است و آن از طرق خاصه و عامه متواتر است و مابه الاشتراک همه
آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مواطن بسیار با میر المؤمنین علیه السلام فرمود اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ
هَارُونَ مِنْ مُوسٰی و در اکثر روایات این تتمه را دارد اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی یعنی تو از من بمنزله هارونی از
موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان
موجود است چنانکه جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد
ابن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در غزوه تبوک علی بن ابی طالب را در مدینه گذاشت علی
علیه السلام گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من
بمنزله هارون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم
باز روایت کرده است مجموع این عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از
سعد بمن رسید خواستم که بمشافه این حدیث را بشنوم رفتم نزد سعد و گفتم تو این حدیث را از
رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی پس انگشتهای خود را بر گوشهای خود گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده
باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان
سعد بن وقاص را امیر کرد و باو گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت
تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای
من میبود دوست تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشند از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که باو میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر

از جابر انصاری مجموع الحدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده اند ۲

شنیدم ۲

کرده مانا که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی یعنی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست نبوت ۲
پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و
رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول را ما همه گردن کشیدیم که شاید بما بدهد پس گفت علی را
بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش درد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک را بر دیده او مالید
و علم را باو داد پس خدا بدست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت من اند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبر ترین کتب
ایشانست گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در همه غزوه از غزوات که حضرت رسول صلی
الله علیه وآله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول
او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و باو فرمود اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسٰی اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند
و ثابت ترین و صحیح ترین آنها است که روایت کرده است آنرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله سعد بن ابی روایات ۲
وقاص و طریقهای بسعد بسیار است و روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث را ابن
عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسما بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر
آنها بطول می انجامد و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسما بنت عمیس که گفت شنیدم که
رسول خدا با علی میگفت اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسٰی اِلَّا اَنَّهُ لَیْسَ بَعْدِی نَبِیٌّ و بروایت
ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که
جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث
و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از ایشان از جمع
کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از
عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام
و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هارونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای
عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر
انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید

ابن ارقم و ابو هریره و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو شریحه و حذیفه بن اسید و انس
ابن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبشی بن جناده و معویة بن ابی سفیان
و ام سلمه و اسما بنت عمیس و سعد بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام
و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث و در روایت ابن مسیب
زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت دو مرتبه گفت راضی
شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول با علی گفت
میباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی
از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که او را مکروه بود حضرت امیر از پی آنحضرت
رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی از
موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر از سعد و علی
و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس
ابن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسما بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمع
طرق اینرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه
که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر
منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علمای محدثین عامه است در شرح
این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار موید این کلام نقل کرده است گفته است دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر
حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی نقل کرده است
که گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و رسول صلی الله علیه
و آله فرموده در حدیثی که اجماع بر صحت آن بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزله هارونی
از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کرد از برای آنحضرت جمیع مراتب هارون
و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده

امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم میبود و باز ابن ابی الحدید در
موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المومنین علیه السلام در روز شوری گفت با آن پنج نفر
که عمر با او شریک کرده بود آنها را آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفته
باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق
محرقه با آن تعصب و عناد که در اعادی اهل بیت و امیر المومنین علیه السلام است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث
کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام تواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین
ایشان از جماعت بسیاری از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از آنها را در هر امری از اصول
و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقلیه در بسیاری از
اصول دین بهر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره
که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما وجه استدلال باین حدیث متواتر بر
امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزله عموم است بحسب عرف خصوصا هر گاه
بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل
آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزله من است مگر آنکه بخیل است همه کس چنین میفهمند که در غیر جود در
صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هارون علیهما السلام
بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله آن نسبتها خلافت بر امت بود چنانکه گفت
اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي پس هر گاه موسی غایب میشد هارون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت
امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبری است که استثنا شده است اگر گویند که باشد خلافت در حال
حیات مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد اعم است و الا
احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلافت ظاهر لفظ است دویم آنکه از جمله منازل هارون آن بود که او افضل بود
از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا
چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده
فرموده اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در وقایع متباینه نمیفرمود مثل آنکه بسد و کردن درها از مسجد
و مفتوح کردن در خانه آنحضرت ایلا را فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسمای اولاد هارون علیه السلام

شبیر و شبیر و مشبر این را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب غدیر این را فرمود پس
معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصاً منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه
در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند
که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة
یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنهارا که پیش از شما بوده اند مانند دو پای کفش که باهم موافقند
و مانند پرهای تیر که باهم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ سوسمار
شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل و سامری حادث نشد
پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست
از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف کردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مویدش آنست
که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر علیه السلام را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر
حضرت رسول کرد و این آیه را خواند که مشتمل بر تظلم هارون نزد موسی و شکایت از قوم خود کرد یا ابن
ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند
و نزدیک بود که مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از مخالفین نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلام
منتقل شد باولاد هارون پس از جمله منازل هارون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او
بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق خاصه و عامه مسمی بنام پسرهای
هارون شدند خلیفهای حضرت رسول باشند پس چه ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت
باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانیست که در
کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش
هارون علیهما السلام چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هارون وصی موسی بود و چون در حیات
موسی فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هارون بر
سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص
غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات نیز
خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب صرف نظر کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت

واختصاص

واختصاص میکند پس صاحب منزلت هارونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب
جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر از سبق بر کفر که عین نقص است
و شایبه کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطاست و نزد هیچ عاقلی روا نیست والله الهادی الی سواء
السبیل فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی در مواطن
متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی
هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من این مرغ
پس علی آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که زید بن گفت که در این حدیث قصه هست و در
آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت که طلب آمرزش کن از برای من که ترا نزد من بشارتی هست پس
این حدیث را نقل کرد و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که زنی از انصار دو مرغ بریان در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بهدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق را بسوی
تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است
گفت در را بگشا چون در را گشودم داخل شد و آن مرغها را بایکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی
در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت
کرده است که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک آنحضرت
گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من این مرغ در خاطر خود
گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت
علی گفتم حضرت مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول رفتم بار
دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من این مرغ باز
در خاطر خود گذرانیدم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم
من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون بنزد حضرت رسیدم باز آن سخن را گفت
پس علی علیه السلام آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر

حضرت برا افتاد سه مرتبه فرمود که بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از ولا ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که با من این مرغ بخورد و اگر تو مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت که چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود مگر در میان انصار بهتر از علی هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر المومنین علیه السلام بر اصحاب شوری احتجاج فرمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت آن نمودند حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ میگوئی مبتلا شوی به برصی که نتوانی پنهان کرد آن از مردم بعمامه بستن و بعد از آنکه پیسی در رو بهم رسید مکرر میگفت که این به نفرین علی علیه السلام است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را به نزد آنحضرت گذاشتند فرمود کاشکی امیر مومنان و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزمی نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان نماید میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلادری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بده طریق روایت کرده است و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهائی تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان

با امیر المومنین علیه السلام داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را مستحق ثواب و موفق طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمیباشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای از قرآن مجید بیان این معنی فرموده مثل قوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگی و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح کرده اند و فرموده است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی و مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکرداران بسیار کم متذکر میشوند حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول این حکم بیان فرموده است باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان و مخالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر کسی که اندک ربطی داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قید احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست یا آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است بآن مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است

زیراکه معلوم است که در میان صحابه پریشان تران آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمة از این اعتراض
جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا این قدر
سعی میکرد و حضرت را بی میکردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای
انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله علیه وآله تقریر او را بیان نمیکرد و فرموده هر کس قوم خود را
دوست میدارد و نیز باآنکه مگر در میان انصار از او بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید
که چه فضیلتی درین سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه
حضرت امیر این را حجت بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند
بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلت نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد
کلام مفید قدس سره و ایضا گوئیم که اگر این دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت این منافقان
کتمان شهادت مینمود تا مستحق نفرین حضرت شود و پیس کرده اعتراض دوم آنکه ممکن است حضرت
در آن وقت احب خلق و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند جواب
این همان است که مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بعد از
حضرت رسول در جمیع احوال و ازمنه حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در
کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر درینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از
فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مردند در میان دو قول
اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات دویم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و
اوقات این احتمالی که تو گفتی هیچیک از امت بآن قایل نیستند و بدانکه از بعضی احادیث شیعه ظاهر میشود
که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بر آن آنست که حضرت با آن سخاوت و فتوت انس
و غیر او از حاضران را شریک نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین
روا نیست خوردن و بنابرین فضیلت آنحضرت درین واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت
هر دو میتواند شد دویم منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از
صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر گفت البته میدهم این
علم را بکسی که دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارند خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد

عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکه مرا برای این
امر بطلبد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و بعقب مکرد تا
حق تعالی فتح را بر دست تو جاری گرداند چون حضرت امیر اندکی راه رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و بآواز
بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی
بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق
و حساب ایشان بر خدا است و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است
از سلمه بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه وآله بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیده مبارکش
رمد داشت و درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شد حضرت امیر با خود گفت که حضرت
رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شب شد که صباحش
فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد خدا
و رسول را و دوست میدارند خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد
و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه و
آله در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول را
و دوست دارند او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد علم را
چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد پس حضرت
فرمود کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید
و در دیدهای او رمدی بود پس آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد در حال شفا یافت چنانکه
گویا هرگز دردی نداشت و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت
فرمود بتأنی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه
واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است
برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبر است و روایت سعد بن وقاص که مشتمل بر این منقبت
بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا روایت کرده

است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدید مستولی شد
پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش
گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند
بترس و نامردی و حضرت را در آنروز درد شقیقه عارض شده و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت
و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را
و دوست میدارند خدا و رسول او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلام در آنوقت در میان لشکر
نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار
بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلام را
طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و بنزدیک حضرت رسول رسید شتر را خوابانید و دیدهای
خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت که من دست علی را گرفته میکشیدم
تا بنزد حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد در دیدهایم بهم رسیده
فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت و در ساعت
شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن
مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام علم را بدست معجز نمای خود گرفت بسرعت روانه
شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس
یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب
خود کرد و گفت بحق خدائی که تورات را بموسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و بروایت
ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارغوانی پوشیده بود چون بپای
قلعه آمد مرحب بجانب بیرون آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده
بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند و با حضرت امیر علیه السلام شروع کرد و پیش رفت و دو
ضربت در میان ایشان رد و بدل شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر او را
بدو نیم کرد و شمشیر بدندانهای او نشست چون یهودیان حال را مشاهده کردند بقلعه گریختند

روزهای گذشته از قلعه ۵ برجزم

و در قلعه

و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یکقطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نمای را در آن
سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر آنرا گرفت و تا صد گام رفت بو سر دست ۳
پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند داد
۱ و آن در را عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفر می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی
خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر
بعضی را در حیوة القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت
خدا و رسول است نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند
و با این منقصت نامردی و بی غیرتی باز آنها و منع این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را
بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد حنبل در مسند بطریق
بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی
در دلائل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده
روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید خدری
و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و عمر داد و ایشان
گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول
در مدح آنحضرت گفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است
و اما استدلال این قصه بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه مبین میتوان کرد که هیچ عاقل منصف
انکار نتواند نمود اول آنکه بر هر عاقل معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در این
شریک میدانند با آنحضرت هر اینه صحابه با آن جبنی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میداشتند
آنقدر آرزو نمیکردند که علم بآن با ایشان داده شود و آنقدر حسد بر آنحضرت در این باب نمیبردند
و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر علیه السلام در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم
شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان اختیار ننماید و جان
و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه
امور و در جمیع احوال و جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است

وعصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم یا مراد محبت من
جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله نصیب هر مؤمنی من حیث الایمان هست و اختصاص بوجه است و محبت نسبت ۳
من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن
مستلزم آنست که از این جهة او را دوست ندارد و اگر از این مراتب تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته
متضمن فضیلت و منقبت عظمی هست برای آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است
و بر حکیم علیم محالست دویم آنکه بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی نمیماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از او
بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا
علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص به
این صفات باشد و آن صفات در آنها که منهزم شده باشند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود
که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در آنها که پیشتر علم را گرفته
بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند
و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی مرتبه خلافت و امامت است بلکه
منافی ایمانست و چون تواند بود که کسی که مومن باشد خدا و رسول او را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی
فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی آنها که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر
است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید
مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات ایشان را قبول نکرده
باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که خدا تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند
در راه او و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را پس مقبول
نشده خواهد بود جهاد و توبه ایشان از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که میباید که ایشان نه
از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که
حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان یکی از نسبت ۴
این جماعت میبودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت
خود را با ایشان نسبت داده است مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و متکبرین

ومسرفین

و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال اینها
از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی که باین مشابه باشد چگونه استحقاق خلافت
رسول و امامت دارد و هرگاه آنها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت
باجماع مرکب چنانکه مذکور شد و ممکن است این دو دلیل را یک دلیل تمام بگردانیم بآنکه گوئیم که اگر مراد
محب کامل است در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر
مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر حط مرتبه معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم
شد و بدانکه حق تعالی فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ
بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ
لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که
مرتد شود و بر گردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست
دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مومنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد
کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خداست میدهد بهر کس که خواهد و
خدا واسع العطایا و داناست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف
ایشان را در این آیه مذکور ساخته حضرت امیر المومنین و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر و معویه و
خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین علیه السلام را
بآنها وصف کرد موافق است با کثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه و قطع نظر از آنکه معلوم است
که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از آنها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت
بر انکار نمیتواند نمود و در طرق علما از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت
نازل شد و مؤید این است آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر المومنین
علیه السلام روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جمعی از رؤسا و سرکردهای
مشرکان و گفتند بیرون آمده اند بسوی ما جمعی از پسران و غلامان ما و از خدمت گریخته اند پس رد کن
آنها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت
امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را به شمشیر بزنند و آنها گروهی اند

که خدا امتحان کرده است دلهای ایشان را برای پرهیز کاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند

آنجماعت فرمود که از جمله ایشان است خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهائی که متعلق

بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشد در آنوقت حضرت نعل خود را

داده بود که حضرت امیر علیه السلام پینه کند و حضرت مشغول آنکار بود عبدالله بن احمد حنبل در مسند

بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک

این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دلها را برای ایمان

که بزند گردنهای شما را برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است

گفت نه ولیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت

کرده است که حضرت فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من

بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله حضرت فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه

ولیکن آنست که نعل مرا پینه میکند احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب

وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول

صلی الله علیه وآله دو لشکر فرستاد بسوی یمن بر یکی علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را

فرمود که اگر کارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن

قلعه جاریه از برای خود برداشت خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای

حضرت رسول آوردم چون نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می بینی در باب

مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارند او را خدا و رسول را من گفتم پناه میبرم

بخدا از غضب خدا و غضب رسول او من تقصیری ندارم بغیر اینکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری

نیز وارد شده و در اینجا این زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده از آنست که برداشته است

و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که

بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده

اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت کرد و گفت علی جاریه از غنیمت برای خود برداشت پس حضرت رسول

بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را برای من بگذارید که علی از من است

بدرستی

ومن از

ومن از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او در خمس زیاده از آنست که برداشته است

پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث

را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله

فرمود که علی از من است و من از علی ام و نمیرساند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این حدیث صحیح

است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر

انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول

صلی الله علیه وآله فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در حق حضرت عیسی علیه السلام

گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذشتی مگر آنکه خاک کف پای ترا بر دارند

و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و بآنها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من

از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از

من و تو بری میکنی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خدا

بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد

خواهی شد و اول کسیکه حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسیکه داخل میشود از امت

من تو ئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور من شفاعت خواهم

کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است

و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار تو آشکار من است و پنهان سینه تو

پنهان سینه من است و فرزندان تو فرزندان من اند و وعده های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تست و حق

بر زبان تو و در دل تو و در میان دو چشم تست و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است

با گوشت و خون من و در حوض کوثر بر من وارد نمی شود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو

و با تو بر حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد

میکنم خدائی را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و

خاتم پیغمبران و سید مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی

اگر تو نمی بودی مومنان بعد از تو شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المومنین

ازامت من

اختصاص امیر المومنین بحضرت رسول صلی الله علیه وآله در اخوت و مانند آن بودن

در بیان اخوت امیر علیه السلام با رسول صلی الله علیه و آله

صلوات الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در اخوت و هم راز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است
اول اخوت در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله برادری قرار داد میان اصحاب خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گریان بنزد آنحضرت آمد و
گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول
گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت تو از من بمنزله هرونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل
روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن
و سعد پس حضرت امیر علیه السلام با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر من کسی
هست که حضرت رسول برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد
گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی علیه السلام گفت من بنده خدا و برادر
رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوی و قصه مواخات از متواترات است
ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت
کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله برادر کردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او
بود چنانچه ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین
سایر صحابه را برادر کردانید و حضرت امیر علیه السلام را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت
رسول فرمود که من ترا برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از من است و من از ویم
و او از من بمنزله هارونست از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان تمام
صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت
در یاست نیز شبیه آنحضرت باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت دیدم بر در بهشت نوشته بود که هزار سال پیش از آنکه حق تعالی
آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی برادر رسول خداست دویم آنکه آنحضرت صاحب اسرار
خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله

در بیان صاحب سر بودن علی علیه السلام با رسول صلی الله علیه و آله

که در روز فتح طایف هم

کفت صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و در
سایر کتب از جابر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی صلوات الله علیه راز گفت و بسیار طول
داد عمر با ابو بکر گفت بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول
و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که راز ش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول
رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز گفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده و ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه
و سایر کتب عامه و خاصه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید
از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا پس ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او گردانید
و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند رو گردانید باز گفت یار مرا بطلبید عایشه گفت علی را
میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم بقا ارتحال نمود
سیم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد
خانها بنا کردند و درهای او را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا
معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید و کنید مگر
درخانه علی پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان بحضرت ص رسید خطبه خواند و گفت
بخدا سوگند که من این درها را نبستم و درخانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم
و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم
در حلیه و دیگران سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل
در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر
در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون
روند از مسجد همه کس بغیر رسول و آل رسول بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم
و بیرون میبردیم و تا این زمان نیز علامت درخانه امیر المؤمنین که در مسجد نبی مفتوح بود موجود است
و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر درخانه علی علیه السلام را و صاحب

در بیان مسدود کردن درها
صحابه از مسجد غیر از باب علی علیه السلام

جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المومنین علیهما السلم گفت حلال
نیست احدی را که جنب شود درین مسجد بغیر از من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص و منقبتی است
که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را
بر دوش برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانکه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد
و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نظیری در خصایص و جماعت بسیار دیگر از
جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و
شصت بت در دور کعبه گذاشته بودند حضرت امر کرد که همه را بر انداختند و بر بالای خانه بتی بزرگ
گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی میباید تو
بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بزیر اندازیم علی علیه السلم گفت بلکه
تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای ثقل
رسالت و جلال نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد
و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است
چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمانرا میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از ان
خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی حد جلالت
همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت
رسول هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت
میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد
حضرت امیر علیه السلم میگفت رَفَعَ اللهُ ذِکْرَکَ یعنی خدا ذکر ترا بلند کرداند حضرت رسول صلی
الله علیه و آله در جواب میگفت أَعْلَی اللهُ کَعْبَکَ یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند کرداند و چون
حضرت غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت
کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی علیه السلم را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه فدای
تو ای یگانه شهید چون علی حاضر نبود ای میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و این جمیع

در بیان شکستن بتها که در کعبه گذاشته بودند کفار مکه

جزو

جزو اول حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من مگر علی و ابن
عبد البر در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دویم هجرت دختر
خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را بغیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلم و با او گفت ترا
تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و به هستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود
و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسما بنت عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا
آن دو بزرگوار را بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو کرد و هیچیک را در دعا با ایشان شریک
نکرد و از برای علی دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد و ایضا روایت کرده است از مطلب بن
عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان
میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت جان من است پس گردن شما را خواهد
زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی
امارت نکردم مگر در آنروز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس رو کرد بعلی و دستش
را گرفت و دو مرتبه گفت او این است مولف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم
دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را مکرر پیغمبر در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته است
البته یکی زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا نداشته است که مردم از نحوای
حال او دانند که او دروغ میگوید و از همه کس حریص تر بوده و اگر گوینده مرادش این بوده که اهلیت
این امر را در خود نمیدید این راست است اما بایست درین مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول
از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابو بکر و عمر فاطمه علیها السلم را از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند حضرت نداد و عذر فرمود که او کوچک است و علی علیه السلم
خواستگاری کرد و با او داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول علیهما السلام
زیاده از آنست که درین رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند
که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود کرداند و در امور
کلیه و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته او را محرم راز خود کرداند و همه احوال در مجامع خلق مبالغه در

مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این اولی است بامامت و نیابت او از آنکه صریح بگوید
که او جانشین من است خصوصاً که هرگاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع
محبت خداست و مبتنی بر امور دنیویه و روابط بشریه نیست پس آنها ادل دلایل اند بر امامت و خلافت
آنحضرت فصل الخامس در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که تلقی بقبول نموده اند ثابت
شده است که حق با امیر المؤمنین علیه السلام و او از حق جدا نمیشود پس در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت
کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی
ابن ابی طالب که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که
از علی مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول بعمار گفت اگر به بینی علی بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم
را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابو ذر روایت کرده است
از ام سلمه که حضرت رسول گفت حق با علی است و علی با حق است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من آیند و ایضاً از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است
این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد
هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین
حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن
شکی نیست که احتیاج باستدلال حدیث باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی
از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علی است
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده
از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است
و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی
را خداوندا حق با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد
هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچند وجه اول آنکه
دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است دوم آنکه دلالت بر افضلیت

در بیان آنکه حق با علی و علی علیه السلم با حق است

آنحضرت

آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره ظاهر
میشود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرد و همیشه ایشانرا
نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان برخلاف حضرت باشند مخالف
حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات
ندارد اما چند حدیث از صحابه ایشان ایراد مینمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی
و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر
و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر بایشان گفت که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی
و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابو بکر گفت که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران نمیگذاریم
آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغ گو و گناهکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند
که او راست گو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابو بکرم
پس شما مرا دروغ گو و گناهکار و مکار و جابر دانستید و خدا میداند که من راست گو و نیکوکار و
تابع حقم پس خلافت را متصرف شدم و الحال هر دو متفق شده و میگوئید که میراث ما بده پس ازین
حدیث که از پنج صحیح ایشان وارد شده است باعتراف ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق
کذاب غدار و گناهکار میدانسته است پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضاً شبهه
که ایشان در باب خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه دادند اجماع امت است بر او و هرگاه امیر المؤمنین
و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است
از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابو بکر و طلب میراث
خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابو بکر
گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت ما پیغمبران میراث نمیمانیم آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد
ازین مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است من غیر آن نمیکنم پس چون حاصل حدیقه مدینه آمد
عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد
و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت کرد از

ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را از برای نماز او خبر نکرد
پس عایشه گفت که علی روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت نمود
روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس راوی
پرسید که پس علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه
با ابوبکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی علیه السلم دید که روی مردم از او گردید بضرورت میل
بصلح کرد با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی من و کسی با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود
نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا
سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی علیه السلم و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند
پس حضرت امیر المومنین برخواست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد
تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخواست و خطبه خواند و عذر
نا موجه خود را در باب نزاع ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقلی که در این
حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماع بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا منعقد
شد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود
و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد از خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بوده
و اجماع و بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابر و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی
در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین عامه است در
تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی علیه السلم نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد حسد ده
نه جروکن در نشت و بکجرو در سایر مردم زیرا که امور دین امت برنگشت با حدی بعد از رسول خدا مگر
آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان
ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن و خلفت بیعت کردن خلفا را میکشیدند بسوی بیعت
مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه مشومه او پس حضرت
امیر در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد بر خلفا و امتناع
از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی

غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند می باید امیر از ما باشد و انصار گفتند
می باید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ما است و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را
بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر
بیعت کردند آمد ابو سفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که
مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان بر پسر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس
آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی علیه السلم خواست بجانب
بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا
برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه
کس پس دانستیم که صبر کردن بر این ظلم از همه بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان
بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک تاملی
متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت گردیدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدار
جزا رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر گفت خداوندا تو جزا ده قریش را
که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت دیگر فرموده که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستی که ایشان طمع کردند در حق مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری را که من اولی
بودم بآن از ایشان و هر گاه امیر المومنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست
نمیداشت و ایشان او را دوست نمیداشتند و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان
نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی
از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد
مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است
و حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم

در بیان افضلیت آنحضرت بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد باقرار

در بیان افضل بودن امیر علیه السلام بر سایر صحابه

مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفانست گفته است که قول بتفضیل امیر المومنین علیه السلام قولیست
قدیم بسیاری از صحابه و تابعین بآن قایل بوده اند از انجمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر
ابن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمه
ابن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی عباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز
اول قایل بود و بعد از ان برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از انجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر
ابن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسرین ایشانست نقل کرده است که این آیه در مصحف ابن مسعود
که از صحابه کبار است چنین بود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن
حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول صلی الله علیه وآله در پنج چیز با
آنحضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ و فرموده است سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ
و در صلوة بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده است طه یعنی یا طاهر و فرموده که وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و فرموده قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت شهرت بجائی رسیده
که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماجتست بعد از ان گفته چگویم در شان مردی که اعدایش
اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانستند کرد معلوم است که
بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث
بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع نمودند و بر منابر سب و لعن او کردند و مادحان
و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او
کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان در
این امر اهتمام و سعی بیشتر می کردند نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند او را نهان
کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم او را
نه بیند چندین چشم دیگر به بینند و چگویم در شان کسی که همه فضایل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات
باو منتهی میگردد سر کرده همه فضیلتها و سر چشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی
سبقت از میدان همه مکارم او برده و بعد از او هر کس نصیبی از فضیلت داشته از و داشته و هر که

بهره

۷۰

بهره از کمال یافته از و یافته و پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا شناسی است و هر که خدا را
شناخته از و شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او بر افراخته و راه خدا بشمع کلام او روشن
گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و
در این فن استاد مردم اند شاگرد اویند و اشاعره نیز غاشیه بر دوش ایشانند و پیرو و هوادار ایشان
گویند نیز که استاد ایشان ابوالحسن اشعریست و او شاگرد ابو علی جبائیست که یکی از مشایخ معتزله است
و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه است و او شاگرد
پدر خود امیر المومنین صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه انتساب شان بآنحضرت ظاهر است
و از انجمله علوم علم تفسیر قرآنست که تمامی از و ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است
و اکثر این علم از و ماخوذ است شاگرد اوست و از و پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چونست گفت
مثل قطره باران بدریای محیط و از انجمله علوم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است
که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی
و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وغ فخر میکنند و خرقه که شعار ایشانست بسند
متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع
این علم او کرده است و ابو الاسود دیلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد
آنرا بیان فرموده از انجمله آنست که اقسام کلام اسم و فعل و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره
و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوبست و مضاف
الیه مجرور است و تعیین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص
انسانی نمائی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده
اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را بر زبانها فسرده مقاماتش
در حروب مشهور و حربش تا بقیامت معروف و مذکور است اوست شجاعی که هرگز نگریخته
و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز خصمی با او برابر نیامده که از و نجات یافته باشد و هرگز ضربی
نزده که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه کشته اوست
چنانکه بعد از انکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت

که مضمونش این است که اگر کشنده عمرو دیگری میبود تا زنده بودم بر وی میگریستم اما چون قاتلش کسی
است در شجاعت ممتاز و بکرامت سرافراز کشتن او عار نیست و کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه
مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بآن افتخار می نمود روزی معویه بدعت بر تخت خوابیده
بود بیدار شد دید عبدالله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبدالله از روی مزاح گفت بابای امیر اگر
میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشت معویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبدالله گفت مگر انکار شجاعت
من میتوانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابی طالب استاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدر
ترا بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده طلب دیگری مینمود مجملا اینکه هر شجاعی
در مشرق و مغرب او را مسلم میداند و بنام او مثل میزنند اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه
آفاق و هیچ کس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند
حرکتش داد و سنگ عظیمی را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند اما سخاوت و جودش
از آن مشهورتر است که باید گفت روزها روزه میگرفت و شبها با گرسنگی میگذرانید و قوت خود را
بدیگران میداد و سوره هل اتی باین سبب نازل شد و آیه کریمه اَلَّذِینَ یُنفِقُونَ اَموالَهُم بِاللَّیلِ
وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلانِیَةً در شان او آمده و مرویست که برای نخلستان از یهود بدست خود آب میکشید
آنقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم
می بست و گفته اند که آنحضرت اسخیای ناس بود در سخاوت و جود بحدی بود که خدا خواسته و پسندیده
و هرگز نه بالی نگفته حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روگردان شده بنزد معویه رفت که دشمن
ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت و عیب و منقصت او مینمود گفت از پیش
بخیل ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه
از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از او نماند اوست که خانهای اموال را
تصدق میکند تا آنکه جاروب نموده بر جایش نماز میکند اوست که بمالهای دنیا خطاب میکرد
و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام که هرگز رجوع ندارم و با اینکه تمام
دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراثی نگذاشت اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو
کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد با اعدا

عدو خود مروان بن الحکم و عبدالله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد
و بعد از آنکه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض شان نشد و تلافی ننمود با آنکه عبدالله بن
زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام میبرد وقتی که او را اسیر کرد سر داد
و گفت برو تا ترا نه بینم و پیش از این نگفت و آنچه عایشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی
و شفقت با او فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان
ظفر یافت شمشیر را از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولادشان نگذاشت که غارت کنند و آنچه
در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع
کردند بعد از آنکه حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند
تو هم ایشان را از آب منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود والله آنچه ایشان
کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود که طرفی از آب را گشودند که ایشان آب
بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد
مخصوص اوست و هیچ کس دیگر را سوای او جهاد نیست و درین باب اطناب بی فایده است زیرا که
جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد
خطباست بلغا کلام او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت
پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی
والله که راه فصاحت و بلاغت بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخن را سوای او کسی
تعلیم ننموده اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدی که اعدایش او را باین عیب
کرده اند و عمرو بن عاص میگفت که او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این را از قول عمر
برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را بآنحضرت نداد گفت با زیکر است و صعصعه بن صوحان
و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که میخواندیم می آمد
و هر چه میگفتیم می شنید و هر جا که میگفتیم می نشست و با این حال از هیبتش میترسیدیم مانند اسیر دست
بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد که گردنش را بزند روزی معویه به
قیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس

گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی
که مدح او میکنی اما قصد ذمش کردی والله که او با این شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر
بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز
درمیان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی درمیان مخالفان
او مانده است اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی
سیر نخورده و ماکول و ملبوس او از همه درشت تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان
نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد
گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرما و پیراهنش کرباس بسیار درشتی بود و اگر آستینش بسیار دراز
بودی بریدی و نمی دوخت و رشته رشته بر سر دستش میریخت تا وقتی که تمام میشد و کم بود که نان
خورش را با نان ضم کند و اگر خواهش ترقی میکرد اندکی سرکه یا نمک بود و اگر باز ترقی میکرد سبزی
بود و اگر ازین هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را
مقبره حیوانات نکنید و با اینحال قوت و زورش از همه بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که
در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بمردم قسمت میکرد اما عبادت تا عبد ناس بود نمازش
از همه کس بیشتر بود و روزه اش از همه فزونتر مردم از و نماز شب و ملازمت اوراد و اقامت نوافل را
آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه
از آن این است که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند بر آن نماز میکرد
و تیر باران است و چپ و راست میگذشت و در پیش او بزمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ
شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را
تامل کنی و از تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی توانی
دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از
علی بن الحسین علیهما السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت
جدت چونست گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود اما قرائت قرآن او درین
باب مرجع همه بود و همه متفق اند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست

و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسیکه قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی
که استادان قرائت همه شاگردان اویند و قرائت همه منتهی باوست و همه پناه باو میجویند اما رای و تدبیرش
همه از صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر را
او از هلاک نگاه داشت و عثمان از مخالفت او در آن بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را
از آن ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت مینمود
و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود گفته اگر نه رعایت تقوی بود من از همه زیرک تر بودمی و خلفای
دیگر از برای خود هر چه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است
که کسی در اکثر امور رعایت دین کند دنیایش بنظام تر از کسیست که پروائی از دین نداشته باشد اما سیاست
و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این
معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرده و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد
که در همه آنها او بر همه مقدم و امام عالم است و چون توان گفت در وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب
و عناد ملتها او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود می نگارند و بعضی از ملوک
ترک و دیلم برای تبرک و تیمن صورت آنحضرت را بر شمشیرها خود از جهة ظفر و نصرت نگاشته با خود
میداشته اند و چه توان گفت در شان مردی که هر کس میخواهد از و منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی
که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را باو منسوب میگردانند تا بجائیکه در روز احد
از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که ملائکه ملأ اعلی میگفتند لا سیف الا ذو الفقار
و لا فتی الا علی و چه گویم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند
کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بوده و او متکفل حفظ و تربیت
حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود
و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از فوت او از دنیا
حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا درینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری با
این رفعت شان پسر عمش خاتم النبیین و سید اولین و آخرین است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اجنحه
و زوجه اش سیده نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنان بود از ایشان جد ایشان رسول و مادرانش

ما دران خبر خلق گوشت و خونش بگوشت و خون او مقرون و نور وجودش با نور و روح او متصل
پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند
و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی و چگونه در شان کسیکه از همه مردم در همه آیات
سبقت نموده و بخدا ایمان آورده در وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچکس بر وی در توحید
الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت در عالم افراشته و اکثر اهل حدیث برین آمده که
اول همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و با وی ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک درین
ننموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل
اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع احادیث نماید انچه گفته شد بیقین داند و آنچه ما درین
مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضایل آنجناب و اگر شرح مناقب او را به تفصیل ذکر کنیم محتاج شویم
بکتابی بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را
ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنست که
دشمنان بآن شهادت دهند نیز اگر این گمراه با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن ولی خدا مینماید بآن
منافق جاهل چند را بر او در خلافت مقدم میداند و عدا و تعصب بالا تری باشد و آن همه غریب‌تر
آنست که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را
در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر
علیه السلم از ایشان میکرده و مکرر میفرموده که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم کردند
اگر خود بایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بدگوئی عاق برای خود میشد و این
افتراها در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست مگر منصب
دنیویست یا حطام دنیای فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد
پس بر هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با اینجهات و مناقب و کمالات در میان
امت باشد و دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود و اگر خدا و
رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نماید و جمعی با آن
کمال را رعیت کرده اند که باید اطاعت او بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلی

گذاشته اند

و در بیان بعضی از احادیث که دلالت بر امامت امیر علیه السلم میکند

گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود در اخذ حق خود
نکرده اند تا مخالفان و منافقان بر او غالب شده اند چنانکه قوم موسی هارون را ضعیف کردند و اطاعت عجل
سامری کردند وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ فصل [illegible] در بیان قلیلی از اخبار است که مخالفان
در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت و ایشان تعامی و تجاهل از آنها مینمایند
و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا مینمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه
است روایت کرده است از ابی الحمرا خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت فرمود که در شب معراج
دیدم که بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از جابر
روایت کرده است که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم و
صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول با علی علیهما السلم گفت در تو
مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری
او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بآن نبود با آنکه او را خدا یا پسر خدا
خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی
من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا از مسند از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در مفاخره در آید و خواهد فضایل
و مناقب خود را بشمارد بآن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع فصحای
عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند عشری از آنچه رسول صادق القول در شان او گفته است
و مراد من اخبار مشهوره نیست که بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و
قصه برات و خبر دار گفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه
جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان می آورد وصی و خلیفه من است و اول علی صلوات الله علیه ایمان آورد
و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من از اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان
او روایت کرده اند و از بسیار قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من از آنها نقل میکنم
که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان

بعضی از صحابه را برو تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان کنند نفس بآن مطمئن میکردد و
مثل روایت دیکران نیست پس بیست وچهار حدیث روایت کرده وما درین رساله بعضی را یاد
مینمائیم اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا واحمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله با علی بن ابی طالب علیه السلام کفت یا علی بدرستی که خدا ترا مزین ساخته است
بزینتی که زینت نکرده است بندکان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او ازان وآن زینت ابرار و نیکوکارانست
نزد خدا وآن زهد در دنیاست که دانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم
نمیکند و بخشنده است بتو محبت مساکین را پس کردانیده است ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند
وآنها راضی اند که تو امام ایشان باشی وابن حنبل این را زیاده کرده است پس خوشا حال کسی که ترا دوست
دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم از مسند احمد حدیث
ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول بکروه ثقیف کفت که مسلمان شوید
یا میفرستم مردی را که از من است یا کفت عدیل نفس من است وآن روی عمر را نقل کرده است چنانچه
کذشت و کفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست
ابوبکر کفت بدانجا که من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست خود را بر پشت من کذاشت که بود
کفا او را یافتم و از من پرسید که که را کمان داری که اراده کرده کفتم ترا نمیخواهد او را میخواهد که نعل او را
پینه میکند یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام سیوم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله کفت بدرستی که خدا عهد کرده است در باب علی علامت راه هدایت
است و امام اولیای من است و نور کسی که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم کردانیده ام بر متقیان
ایشان با آیه کریمه والزمهم کلمة التقوی هرکه او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و هرکه
اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس کفتم پروردکارا من او را بشارت
دادم کفت من بنده خدایم در قبضه قدرت اویم اکر مرا عذاب کند بکناهان منست و هیچ ستم نکرده است
بر من واکر تمام کند آنچه مرا بآن وعده داده است پس او سزاوار تر است بآنکه بکند پس حضرت
رسول کفت من دعا کردم از برای او وکفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بکردان
خدا فرمود کردم اما او را مخصوص کردانیدم ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان

نکرده ام

نکرده ام کفتم پروردکارا او برادر و مصاحب منست فرمود که در علم من کذشته است که او مبتلا و ممتحن است
و مردم را باو امتحان خواهم کرد وایضا حافظ بسند دیکر از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که بدرستی که پروردکار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت است
و منار ایمانست و امام و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست علی امین منست در قیامت
و علمدار منست و بدست علی خواهد بود کلید های خزانهای رحمت پروردکار من چهارم روایت کرده است
احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله که هرکه خواهد نظر کند بسوی
نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی داود در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی
علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] که فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه
باین نحو روایت کرده است هرکه خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی موسی
در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بعلی بن ابی طالب پس از جانب شیعه کفته است که ظاهر
حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبر است دران صفات و شک نیست که آنها افضل از
ابوبکر بوده اند از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس میباید علی افضل از ایشان باشد
پنجم حافظ ابو نعیم در حلیه وابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند
که هرکه دوست دارد که زندکانی کند بروش زندکانی من و بمیرد بروش مردن من چنک زند در شاخی که
از یاقوت سرخ است و خدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است بآنکه کفت باش آنهم رسید پس
باید متمسک شود بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود که بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه
بهمه شما عموما وکناه همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص وکناهان او را آمرزید من سخنی
میکنم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستی که سعادتمند و کل سعادتمند و حق سعادتمند کسیست
که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم احمد بن حنبل در کتاب فضایل و مسند روایت
کرده است که حضرت رسول کفت که اول کسی که او را در قیامت بطلبند منم پس من می ایستم از جانب راست
عرش در سایه عرش پس حله بمن بپوشانند پس پیغمبران یکی بعد از دیکری میطلبند و از جانب راست
عرش بایشان می ایستانند و حلها بایشان می پوشانند پس علی بن ابی طالب را می طلبند برای قرابتی که با من دارد

ومنزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از وهست همه در زیر
آن علم اند بعد از ان با علی خطاب کرد که پس تو با علم من می آیی تا می ایستی میان من و میان ابرهیم خلیل
پس حله بر تو می پوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابرهیم و نیکو برادریست
برادر تو علی و بشارت باد ترا که میخوانند ترا هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت می پوشانند هرگاه مرا خلعت
می پوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه مرا عطا می کنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس
ابن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست
و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسیکه بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و
سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان
و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای
خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت که آمد گفتم علی آمد پس برخواست بسوی او
شاد و خندان و دست در گردن او کرد و عرق رویش پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز می
بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت
مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه
در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید
عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدم و علی سید عربست چون علی علیه السلام آمد انصار را
طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بچیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید
گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامیت
من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد بآنچه گفتم از جانب خدا بشما دهم ایضا حافظ ابونعیم در حلیه روایت
کرده است که روزی علی علیه السلام آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرحبا بسید مومنان و امام متقیان
گفتند بعلی که چگونه است شکر تو برین نعمت گفتم حمد میکنم خدا را بآنچه بمن داده است و سوال
میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بآنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند آنچه بمن انعام
کرده است یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که

خواهد

خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار
من آنرا کشته است پس باید که موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوستان وی و پیروی کند امامان بعد از
مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من اند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان
داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا
خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب کتاب فردوس
الاخبار روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بودیم من و علی نوری نزد حق تعالی
پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو
پس یک جزو من بودم و یکجزو علی و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب
عبد المطلب پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که یا علی نظر کردن بروی تو عبادتست تو سید و سروری
در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن
من است و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب
فضایل ذکر کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت کیست که آب از برای ما بیاورد مردم
امتناع کردند علی علیه السلام مشکی برداشت و شب بسیار تاریک بود آمد بسر چاه عمیقی و فرو رفت بقعر چاه
پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوید برای نصرت و یاری
محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدائی که هر که می شنید می ترسید چون بنزد
چاه رسیدند همه ملائکه بر حضرت امیر علیه السلام سلام کردند برای اکرام و اجلال آنحضرت و ایضا این حدیث را
احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در روز
قیامت ناقه از ناقهای بهشت را برای تو خواهند آورد و بران سوار خواهی شد و زانوی تو بازانوی من
و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم از احمد در کتاب فضایل روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش
من و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب دوست نمیدارد او را مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر
منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته

وهرکه مرا دشمن دارد عذاب خدا او را بابآتش **شانزدهم** آنکه از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که خدا در حق علی علیه السلام پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبترست
بسوی من از دنیا وهرچه در دنیاست اما اول آنکه او متکای من است در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ
شود از حساب خلایق دویم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود وآدم وجمیع فرزندانش در زیر آن علم
خواهند بود سیم آنکه در کنار حوض با من خواهد بود وهرکرا شناسد که از دوستان اوست آب
خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشید ومرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او
نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان **هفدهم** از حلیه حافظ ابو نعیم روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری
بعد از من نیست وتو بر سایر مردم مخاصمه میکنی وبر ایشان زیادتی داری بهفت چیز واحدی از
قریش در آنها با تو منازعه نمیتوانند کرد تو پیشتر از همه ایمان آورده بخدا وپیش از همه وفا کننده
بعهد خدا وزیاده از همه قیام نماینده بامر خدا قسمت کننده تری میان مردم بسویت وعدالت کننده
تری از همه در میان رعیت ودانا تری از همه بقضا وحکم در میان خلق ومزیت وفضیلت تو نزد خدا
از همه بیشتر است **هجدهم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت که یا رسول الله
مرا تو وی تزویج کردی بفقیری که مالی ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است
وحلمش از همه بزرگتر است وعلمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین واز
میان همه شوهر ترا برگزید **نوزدهم** ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است ودر تفسیر
مذکور که بالفعل موجود است که چون سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ نازل شد بعد از برگشتن از جنگ
حنین حضرت رسول بسیار گفتن سُبْحَانَ اللَّهِ وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده
بود فتح مکه شد ومردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند وبدرستی که هیچکس از تو سزاوار تر نیست
بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری وقرابتی که با من داری ودامادی من ونزد تست بهترین
زنان عالمیان وپیش از این بر من ثابتست نعمتهای ابو طالب وحقوق او در وقتی که قرآن نازل شد
ومن حریصم وبسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزند ش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از
آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است که این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که

بسیار رعایت مینمودم

بسیاری

بسیاری از این جماعت که منحرفند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برای نعمت
بنعمتهای خدا بر خود در خطبها فضایل وکمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر وفخر میدهند
وبعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر وجنگ را بعلی بگذار
گفت او تکبرش زیاده از آنست که این را از من قبول کند وزید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی واسامه
ندیده ایم لهذا ما این حدیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد
وآنحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر بآسمان بالا رود وبا ملائکه وانبیا مفاخرت کند سزاوار است
وملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار وکردار ش اظهار تکبر ننمود ولطف وکرم وخلق وتواضعش
از همه بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه ومزاح مذمت میکردند وگاهی که این نوع سخنان از آنحضرت
صادر میشد از باب چونی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهار مینمود
واز سر دی بود که از دل پر درد میکشید وشکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر
نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود وتنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشته اند واز باب
امر بمعروف ونهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او
نکنند ودیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند وحق تعالی نهی کرده است از این وگفته است أَفَمَن يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید
بود **مولف گوید** که حق تعالی چشم وگوش ودل مخالفان را می بندد وحق را بر زبان ایشان جاری میکند
تا حجت شیعه باشد بر ایشان وبسیار غریبست که این مرد با این فضیلت این احادیث را نقل میکند
وتصدیق بصحت آنها میکند وقبول میکند که صدیک این فضایل در حق دیگران وارد نشده است
واقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکند واعتراف بمظلومیت آنحضرت میکند وبر آنحضرت
واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود ونقص آنها بکند واستشهاد میکند باین آیه
که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست ومع ذلک آنها را خلیفه میداند ودر بیست
وپنج سال آنحضرت رعیت آنها میداند وآنها را نسبت باو امام وواجب الاطاعت میداند إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ
وبدانکه احادیثی که درین فصل وفصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت آنها کردن زیرا که آنچه
از شش صحاح ایشان نقل کردیم متفق علیه است وانکار صحت آنها نمیتوانند کرد وآنچه از سایر کتب ایشان

نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مولف آن از ائمه اربعه
ایشانست که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود وکتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند
وکتب او را معتبر میدانند وتفسیر ثعلبی که از مفسران مشهور ایشان است ودر همه تفاسیر از او نقل
میکنند وسایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست واکثر فضل واعتبار ایشان نزد
عامه زیاده از مولفین صحاح ایشانست وچون آن شش نفر که تعصب ایشان زیاده از دیگرانست
آنها را معتبر شمرده اند واحادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما وایشان
همه روایت کرده اند وآنچه آنها در برابر میآورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از آن
اثری نیست وآثار وضع بر آنها ظاهر است وکسی که استشمام رایحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر
احادیث که در اینمقام نقل شده واکابر علمای ایشانست حکم بصحت آنها کرده اند صریح است در امامت
زیرا که امامت در عرف حدیث وقرآن صریح است در خلافت وریاست کبری وکسی که عدیل نفس
رسول باشد رعیت غیر نمیباشد وحدیث ابتدا صریح است در امامت وغصب خلافت در چندین
موضع وکسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد وهمه در تحت لوای او ودرجه اش میان
رسول خدا وابرهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق باو بیعت کرده باشند نمیباشد
وحدیث وضوح نزد منصف عارف بلغات ومصطلحات اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند
خصوصاً امام المتقین وسید المسلمین ویعسوب المومنین وخاتم الوصیین زیرا که معلوم است
که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است در ریاست امور امامت وهدایت ایشان چنانکه وصایت
انبیاء دیگر این معنی داشته والا آنحضرت طفلی نداشت که وصیتی برای او تعیین کند ومالی نداشته
که در آن وصیت کند خصوصا بنابر طرق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد واحادیث وصایت
آنحضرت متواتر است وابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت
است وایضا آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادا کردن رسالت از جانب حضرت رسول وصوت
آنحضرت را بایشان شنوانیدن باینمعنی که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده
آنحضرت است وگویا صدای او را شنیده اند وایضا چون بمنزله نفس او وجان او است پس صدای او بمنزله
صوت او است وایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام وثمره امامت است ودر حدیث نهم سید

وسید

وسید جمیع عرب بودن ومحبت او باعث هدایت ابد گردیدن بالاتر از رتبه امامت است ودهم صریح است
در امامت بجهاتی که مذکور شد ویازدهم صریح است در امامت او وامامت اولاد امجاد او ودوازدهم باعتبار
وصیت ونهایت اختصاص وولایت ظاهر است در امامت وهجدهم که دلالت میکند که افضل است از سایر
خلق بغیر حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور شد وحدیث آخر صریح
است در آنکه حضرت رسول خلافت را از برای او تعیین کرده بود وآنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد
وحق تعالی ترک خواهش رسولش نمیکرد وتا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بمردم اظهار نمینمود
وسایر اخبار صریح است در جلالت وامتیاز آنحضرت وترجیح غیر بر او تفضیل مفضول است وعقلا قبیح
است واگر منصفی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه باهم موجب علم یقینی است باستحقاق
آنحضرت امامت را وخلافت را وکسی که تعصب وعناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد وهدایت نیابد
بهیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ فصل هشتم در بیان
مطاعن جماعتی است که غصب حق آنحضرت کردند وآنکه آنها قایل بامامت نبودند پس منحصر در آنحضرت
بود زیرا که باجماع حق منحصر بود بایشان وآنحضرت وهرگاه خلافت آنها باطل باشد خلافت آنحضرت ثابت
میشود ودر آن چند مطلب است مطلب اول در مطاعن ابوبکر است وآن بسیار است بقلیلی در این
رساله اکتفا مینمائیم طعن اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله امور عظیمه که رو میداد بعظماء صحابه
تفویض مینمود وهیچ امری را بابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برات بر اهل مکه
چون روانه شد جبرئیل نازل شد وگفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسی
از تو باشد پس حضرت امیر رفت وآیات را از ابوبکر گرفت وابوبکر را برگردانید وآیات را در موسم
بر اهل مکه خواند ومعلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس
اول آنکه حق تعالی امر کرد که باو بکر بدهد وبعد از آن از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه
معلوم شود که او اهلیت امارت وخلافت ندارد وآنکه بعضی از متعصبین مخالفین نقل کرده اند
که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد وهمراه بود ودر اکثر روایات معتبره ایشان نیست وخلاف
روایات ایشان هست اگرچه فایده از برای ایشان ندارد وآنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب
آن بود که بنهر ایشان عهدی که میکردند میبایست آن عهد را بزرگان قبیله او بشکنند حرفی است بی

در بیان مطاعن جماعتی که غصب حق حضرت امیر علیه السلام کردند

در مطاعن خلیفه ناحق ابوبکر

اصل و در کتاب از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این
عادت عرب معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان ابی بکر اختراع کرده‌اند و ایضاً اگر عادت مقرری
بود بایست بر رسول مخفی نباشد و در اول ابو بکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابو بکر
و عمر و سایر صحابه که عادت جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند
که فرستادن ابو بکر مخالف قاعده است و ایضاً اگر سبب این بود بایست وقتی که ابو بکر خایف و محزون
برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد
بلکه عذری که در روایات مذکور است این است که فرمود که جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو
مگر کسی که از تو باشد و از همه غریب‌تر آنست که نیابت جسمانی را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد
بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری نماز میتواند کرد دلیل خلافت ابو بکر میکنند
و عزل ابو بکر و دادن آیات بامیر المومنین بامر خدا منشاء فضیلت او نمیدانند طعن دویم آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی از اصحاب را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید
کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابو بکر و عمر از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که
تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین
احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که
مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ
و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز الجوهری
روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود امیر کرد
اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله آنها ابو بکر و عمر بود و ابو عبیده
ابن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضع که پدرش
در آنجا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل نمودند اسامه و لشکرش و حضرت
گاهی مرضش شدید میشد و گاهی سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن
لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روزی بمانم تا خدا ترا شفا
دهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال

بگذارم

بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود که برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه
بقوم و احوال ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت حرف من بکن پس مرض بر حضرت
غالب شد و اسامه برخاست که متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد از خبر اسامه و لشکر را
پرسید گفتند تهیه بیرون رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت
کند کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد
و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابو بکر
و عمر و اکثر مهاجرین و روسا و سرکردهای انصار تا آنکه ام ایمن کس فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت
رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را برداشت و داخل
مدینه شد و علم را بر در خانه حضرت رسول نصب کرد حضرت در همان ساعت بعالم باقی ارتحال نموده بود
ابو بکر و عمر تا مردند اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و
هلال بن عامر و اکثر مورخین و محمد بن عامر گفته‌اند که ابو بکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده‌اند
که چون ابو بکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با من اند ترا والی نکرده‌اند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت تو و مصاحبت عمر بی رخصت
من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من
امیر نکرد ابو بکر برخاست که خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد
ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد و او مرا عزل کرده و دعوای امارت
بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میانه صحابه شد در
مرض آنحضرت آن بود که حضرت رسول فرمود که کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که
پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت
از مدینه بیرون رفت و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده دل ما تاب نمی‌آورد که آنحضرت را در این
حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت بکجا میرسد و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار
از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده‌ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت آن سه
غاصب اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نکردانید و ایشان در تحت حکومت

وامارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و
او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هرکه خلیفه باشد او را اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند
و بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه
تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ایشان تولی و اعراض
از قبول امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بگفته حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ
بِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند
ایمان آورده ایم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کردیم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و
اطاعت نمیکنند و اینجماعت مومن نیستند **طعن سیم** در بیان جوری که ابا عمر و سایر منافقان
بر اهل عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه که از اهل بیت رسالت
و ثقات و متدینین صحابه منقولست نقل مینمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن
متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی
رحمه الله در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده است موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه
مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر
علی علیه السلم و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند
و وصیت کرد در باب اهل بیت خود و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر آنکه خلیفه در
میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که
ایشانرا ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید بعد از آن
اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت
داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که مسارعت کرد
برفتن ابوبکر و عمر و ابو عبیدة بن الجراح بود و رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض
حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه حضرت سید
انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر
بعسکر رسید اکثر ایشان برگشتند و مدینه هم بر آمد پس ابوبکر بر ناقه سوار شد بمسجد آمد و فریاد

در بیان نصب خلافت و جور منافقان بر اهل بیت عصمت

کرد یا ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرده پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ
یعنی نیست محمد مگر رسولی که پیش از او گذشته اند رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید
گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده در سقیفه بنی ساعده
برآمدند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و عمر و ابوبکر بسرعت متوجه سقیفه شدند
و ابو عبیده که هم سوگند ایشان بود با خود بردند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شدند و سعد
بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار
گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از این دو نفر یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر
و ابو عبیده با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب
غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم که غالب شود برین امر کسی که نه از ما باشد و نه از
شما پس ما از برای خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران
و انصار هر دو را ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری
برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شمایند و کسی جرات
بمخالفت شما نمیکند اگر اینها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات
دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی
بآنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و کی میتواند منازعه کند با ما و حال آنکه ما خویشان
و عشیره اوئیم مگر کسی که خواهد خود را بهلکه اندازد و فتنه بر پا کند باز حباب از آن قسم سخنان گفت
و گفت شمشیر ما آنها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابو عبیده
برخاست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد چون ابن عم او کان انصار بود و از قبیله اوس بود
و ایشان خلافت را برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود و حسد او را برین داشت که میل
کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید
و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابو عبیده دو شیخ قریش اند با هر یک که میخواهید
بیعت کنید و عمر و ابو عبیده باعتبار توطیه که با هم کرده بودند گفتند که ما با وجود تو اختیار قبول خلافت
نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله او سخن

بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پایها
هلاک شود و گفتند کشتید او را عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بر ریش
عمر چسپید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها و شیر غران در محل ایمنی اگر
یک موی پدرم کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابوبکر گفت ای عمر آهسته باش ای عمر رفق و مدارا
نافع‌تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخاستن میداشتم هر آینه میشنیدید
در کوچه‌های مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کنند و ملحق شوید بگروهی که در میان
ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید الحال جرأت بهم رسانیده‌اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون
برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه
والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم
و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر کس متابعت
من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو منافق بیعت
نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب را بایشان گفت عمر گفت البته از او بیعت باید گرفت
پس بشیر پسر سعد گفت ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود
و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را بگذارید بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد
پس قبول کردند قول او را و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان
قایل نبود و اگر یاری مییافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود تا ابوبکر بجهنم واصل
شد و عمر بخلافت متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچکس
بیعت نکرد و سبب مردنش آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند
که جن او را کشتند و بعضی گفتند که عمر جعاله برای محمد بن مسلم انصاری قرار کرد و او سعد را
کشت و از حضرت امیرالمومنین علیه السلم روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر
انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و حضرت امیرالمومنین علیه السلم در این احوال
مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و سلیم بن قیس هلالی گفت
از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بملا اعلی رحلت نمود و مردم

کردند

کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی بایست بگوید ایشان گفتند
حجت ایشان این بود ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله از قریش و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را
تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت
حضرت امیر علیه السلم و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی
غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس
هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را طاهر میکرد و چون از غسل و
کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم و ما در عقب او صف بستیم
و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت نماز را نبیند پس رخصت داد صحابه را که ده نفر
داخل میشدند و بر دور حضرت می‌ایستادند و علی علیه السلم آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی را تا آخر آیه
میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات
فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میداشتند طمع میکردند که امامت
نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت من خبر دادم امیرالمومنین را بآنچه آن منافقان کردند در وقتی که
مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند
بلکه با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بالا رفته بود گفتم و لیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود
پس ابوعبیده پس عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم
که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان
دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست و بالا رفت و گریست و گفت
الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا چون او دست را دراز کرد با او بیعت کرد پس گفت این روز
مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که بود گفتم نه و لیکن سخن
او را بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه
الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و سرکرده‌های اصحاب او حاضر شدند در روز غدیر که حضرت

رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا وخبر داد مردم را که من آوردم بایشان ان جانبهای ایشان وامر کرد ایشان
که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین ومتمردان اصحاب او باو کفتند که این امت مرحوم ومعصوم
وتو و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود وامام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان
محزون وغمکین برکشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظله
بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد واول کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد
شیطان خواهد بود بصورت مردی پیر متعبدی وچنین خواهد کفت پس بیرون خواهد رفت وشیاطین
واتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد وخواهند کفت ای سید ما وبزرک ما تو آن
که آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد کفت که کدام امت که بعد از پیغمبر خود کمراه نشدند
شما میکفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید که چکونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است
که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق
که راست کرد بر ایشان شیطان کمان خود را پس متابعت کردند او را مکر کروهی از مومنین سلمان کفت چون
شب شد علی علیه السلم فاطمه را بر درازکوشی سوار کرد ودست حسن وحسین علیهم السلام را کرفت وبخانه هر یک
از اهل بدر از مهاجران وانصار رفت وحق امامت وخلافت خود را بیاد ایشان آورد وطلب یاری از ایشان کرد
اجابت او نکردند مکر چهل وچهار کس ودر روایت دیکر بیست وچهار نفر پس فرمود که اکر راست میکوئید
سرهای بتراشید واسلحه خود را بردارید وبامداد بیائید نزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته
نشوید دست از یاری من بر ندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان وابوذر ومقداد وعمار
ودر روایت دیکر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد ودر روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند
چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر ومکرند ویاری او نمیکنند رفت ودر خانه نشست ومشغول جمع کردن
قرآن شد واز خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد وقرآن متفرق بود در پوستها وچوبها ورقعها و
استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا وبیعت کن حضرت کفت من سوکند یاد کرده ام که ردا را بر دوش
نکیرم مکر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چند روز صبر کردند وحضرت مجموع قرآن را جمع کرد ودر میان
جامه کذاشت وسرش را مهر کرد پس آنرا بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر با صحابه در مسجد بودند وندا کرد
باواز بلند که یا ایها الناس چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله از دنیا رفت مشغول غسل وتجهیز او

کردیم وبعد از آن مجموع قرآن را درین جامه جمع کردم وهیچ آیه نازل نشده است مکر آنکه حضرت رسول بر من خوانده است
وتاویلش را بمن کفته است در قیامت نکوئید ما ازین غافل بودیم ونکوئید من شما را بیاری خود نخوانده ام
وبیاد شما نیاوردم وشما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر کفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است واحتیاج
بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیکر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من آنرا ظاهر کرداند وبخانه
خود برکشت پس عمر با ابوبکر کفت علی بن ابیطالب تا بیعت کند وتا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم پس ابوبکر فرستاد
که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت کفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر
وجمعی که در دور او اویند میدانند که خدا ورسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیکر فرستاد که اجابت کن
امیر المومنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود وکفت سبحان الله از زمان وفتی است که پیغمبر از میان ایشان
رفته است او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد ودر هفتم آنجماعتی بود که حضرت رسول
ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند ومرا امیر المومنین بنامند پس او وفیقش عمر پرسیدند که خدا این را امر
کرده است حضرت فرمود که بلی حق وراستی از جانب خدا ورسول است واو امیر مومنانست وسید مسلمین است
وصاحب علم وغر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت
فرستد ودشمنان خود را بسوی جهنم چون آن خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب بان
حضرت امیر فاطمه وحسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب حضرت رسول صلی
الله علیه وآله برد واز ایشان یاری طلبید وبغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر کفت چرا
نمی فرستی که علی واین چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابوبکر کفت کرا بفرستیم
عمر کفت قنفذ را میفرستیم که او مردی درشت غلیظ بی شرم است واز قبیله بنی عدیست پس او را با جمعی از
اعوان فرستاد چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برکشتند وکفتند
رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر کفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوکند داد
ایشانرا که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند واصحابش برکشتند وخبر آوردند عمر
در غضب شد وکفت ما را بکفته زنان چه کار است وامر کرد جمعی را که بدور او بودند که هیزم برداشتند
وخود نیز هیزم برداشت وبدور خانه اهل بیت کذاشتند وحضرت امیر المومنین وفاطمه وامام حسن
وامام حسین علیهم السلام با سایر اهل بیت در آنخانه بودند فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا وبیعت

کن با خلیفه رسول خدا والا آتش در خانه ات می افکنم پس حضرت فاطمه برخاست وگفت چه میخواهی از ما
ای عمر عمر گفت در را بگشا واگرنه خانه را با شماها میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمی ترسی بخانه من میخواهی
در آئی آن بیحیا بر نگشت وآتش طلبید و بر در خانه انداخت فاطمه فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر بسر
غلاف شمشیر بر پهلوی آنحضرت زد وتازیانه را بلند کرد وبر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد
بپدر بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر وعمر در حق اهل بیت پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بی تاب شد وبرجست وگریبان آن ملعون را گرفت وبر زمین زد وبینیش را شکست وگردنش را
پیچید وخواست آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت رسول صلی الله علیه وآله که او را امر بصبر ونهی
از مقاتله ایشان فرموده بود دست بر داشت وگفت بحق آن خداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری
ای پسر صهاک اگر نه تقدیری میبود از حق تعالی که پیش گذشته وعهدی که حضرت رسول درین باب
با من کرده هر اینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من نمیتوانی شد پس عمر فرستاد ولشکر بمدد
خود طلبید وآن منافقان هجوم آوردند وداخل خانه شدند وحضرت امیر شمشیر خود را بر داشت چون
قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید ویکی را زنده نگذارد
دوید نزد ابوبکر وقصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید واورا بگیرید
واگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید قنفذ ملعون واصحابش بدون رخصت هجوم آوردند وشمشیر از دست
حضرت گرفتند وریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند وکشیدند که از خانه بیرون
آورند وبروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست
او گرفت وخواست بر او بزند او حضرت را قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد
بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی شود بر او مکن واو را بزن ودور کن
چون حضرت را بدر خانه رسانید حضرت فاطمه علیها السلام بنزدیک در آمد ومانع شد قنفذ ملعون
در را بعنف گشود وبر پهلوی فاطمه زد که یکی از دندانهای مبارکش شکست وفرزندی که
حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد وبامر منافق میفرمود تازیانه بر بازوش
زد که استخوان شکست وبهمین ضربتها شهیده شد وچون از دنیا رفت در بازویش ورم بزرگی از آن
ضربت مانده بود پس حضرت امیر را با آنحال بیرون کشیدند تا بنزد ابوبکر لعین آوردند وعمر

باشمشیر

با شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاد خالد بن ولید وابوعبیده وسالم ومعاذ بن جبل ومغیرة بن
شعبه واسید بن حضیر وبشیر بن سعد وسایر منافقان مکمل ومسلح بدور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن
قیس گفت بسلمان گفتم آیا انجماعت داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه بر سر نداشت واستغاثه
میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتی وابوبکر وعمر با اهل بیت تو چنین میکنند ومن
دیدم که ابوبکر لعین وآنها که بدور او بودند همه میگریستند بغیر عمر وخالد ومغیره وعمر میگفت
ما را کاری نیست بزنان ورایهای ایشان در هیچ امری چون علی علیه السلام را بنزدیک ابوبکر آوردند فرمود
که بخدا سوگند که اگر شمشیر من در دست من میبود شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود
نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آنچهل نفر که با من بیعت کرده بودند بیعت را نشکستند وچون نظر ابوبکر
بحیل لعین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از وی بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود بر جستید
بر مخالفت رسول خدا واذیت اهل بیت او وبکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا
ورسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیدارم تا بیعت نکنی فرمود
که اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت وخواری حضرت فرمود پس کشته خواهید
بود بنده خالص خدا را وبرادر رسول او را ابوبکر گفت وبروایت ابن عباس عمر گفت بنده خدا را قبول
داریم اما برادر رسول را خبر نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود نکرد
گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران وانصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیده
از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت ودر غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول صلی
الله علیه وآله عدالیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر
ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت کرد وگفت آنچه گفتی همه حق است وما همه را شنیدیم
بگوشهای خود ودر خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که بعد از اینها گفت که ما اهل
بیت را خدا برگزیده است وگرامی داشته است واز برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا وخلافت
وپیغمبری هر دو را در ما جمع نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی بدهد عمر گفت
راست میگوید خلیفه رسول الله من نیز شنیدم پس ابوعبیده وسالم مولای حذیفه ومعاذ بن جبل
نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشته بودید

که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذاریم که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید
ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود که ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد
سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که نشنیده اید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را
نام برد و گفت چنین نامه نوشتند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند
و پیمانی با یکدیگر بسته اند و چنین عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر
و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چکنم فرمود اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد
و قتال بکن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر فرمود که اگر آن
چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این
خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند با حدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و
آنچه تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول بستید این آیه است أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ
عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا یعنی آیا
حسد میبرند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابرهیم را
کتاب و حکمت و عطا کردیم با ایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبریست و حکمت
سنتاست و ملک عظیم خلافتاست و مائیم آل ابرهیم پس مقداد برخاست و گفت یا علی چه میفرمائی
بخدا سوگند که اگر امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدار باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست
باز دار و بیاد آر عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من
برخاستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلم میتوانم کرد و دین خدا را عزیز
میتوانم کرد هر اینه شمشیر خود را میکشیدم و میزدم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی و خلیفه او را
در امتش و پدر فرزندانش را باین مذلت میکشید و میآورید پس بشارت باد شما را به بلای خدا و ناامیدی از
نعمت و رحمت او پس ابوذر برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول
کردیده اید حق تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً
بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و آل محمد اخلاف نوح اند و آل ابرهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند
و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد شد ملائکه اند و ایشان

خاتم

مانند آسمان بلند رحمت آله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترم قبله
عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کننده خلق اند
و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مشتعل نموده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی
اوصیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث
علم او و اولی ناس بمومنین از نفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ
وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای
ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند از بعضی در کتاب خدا پس ابوذر
گفت مقدم دارید هر کرا خدا مقدم داشته است و موخر دارید هر کرا خدا موخر داشته است و ولایت
و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس در اینوقت عمر برخاست و گفت چه عبث در بالای
این منبر نشسته علی با تو در مقام محاربه است در زیر منبر تو نشسته است و برنمیخیزد که با تو بیعت
کند یا از منبر بزیر آی با بفرما که گردنش را بزنیم امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای
سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جدا
یا رسول الله حضرت امیر ایشانرا بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر
بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیلتر و بیمقدارترند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا
آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را بسخن زنان چه کار است
و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندان او
چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش میشناسیم با آن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا
نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مومنان شما پرسیدید که بامر خدا
و رسول است گفت بلی ابوبکر گفت بلی چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری
و خلافت جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله در شهری که تو در آن
امیر باشی من نمیمانم عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب
برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر علیه اللعنه گفت گردنت میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را
گفت و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد و بی آنکه حضرت

دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت ابن عباس عمر گفت کردنت را
مینم حضرت فرمود بخدا سوگند که ای پسر صهاک تو قادر بران نیستی و تو لئیم و ضعیف تری از آنکه
این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت
برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید سلمان گفت
چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمانی در گردنش بود و میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول
کرد و گفت یَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف
گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی کرد از پرستیدن قوم او گوساله را
پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد عمر و خالد و مغیره با جمعی دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند
و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سلعه در گردن
من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین
و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم و شدت و امتناع زبیر از همه بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای
پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمی توانستی مرا جبر کنی
در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت
کردند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام می بری زبیر گفت
صهاک کیست که نام او را نمیتوانم برد صهاک کنیزک حبشی بود از جدم عبد المطلب و او زناکار بود
وجد تو نفیل با او زنا کرد پس خطاب پدر تو از زنا بهم رسید و بعد از آنکه او ولد الزنا ازو بهم رسید
عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ماست پس ابوبکر میان ایشان اصلاح
کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ
نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید
با خود سنت گذاران پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید
و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدن نزع کردید عمر گفت حالا که
تو و امامت بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت بر تو و بر صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت است تا روز قیامت

ومثل

ومثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات روشن شد
بآنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام که یکی از درهای
جهنم بنام تو وصفت تست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان
گرفته بودید بغیر از خدا گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در تفسیر این آیه
فَیَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ اَحَدٌ که در شان تست یعنی عذاب و بند او از همه
کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام فرزند زن گنده پس
حضرت امیر علیه السلام گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت
امیر مرا امر بسکوت نمیفرمود هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تهدید
که تو مطیع و منقاد او نیستی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا
ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو
ایشان را زیاده از انها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا
لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم بگیرد و مردم را
بر ایشان مسلط کرده اند و این امت را از پس پشت از دین بر گردانند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را
که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند
ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
ای پسر صهاک پس ما را در آن حقی نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابی بکر دو زنا زاده پسر زن خورنده مگس
است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و به تو
راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت
باد ترا و مصاحبت را و آنها که متابعت و معاونت شما ها کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او و آمده
بر تو ای پسر خطاب نمیدانی که چه کرده و چه عذاب برای خود و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای
عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود
بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا

شنیده‌ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر
هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهیست در قعر جهنم
و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را
از آن چاه بر میدارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی علیه السلم فرمود من در
حضور شما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر
آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری
و ابلیس ششم ایشانست و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و
با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند در غصب حق تو تا آنکه
پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما درین واقعه حاضر بودیم و فهمیدیم
شنیدیم درین وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و اصحاب تو حدیثی است که در حق من شنیده باشد علی ع
گفت بلی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار
کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در
حیات رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند
که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت درین وقت
حضرت امیر علیه السلم آهسته بمن گفت راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد
و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند
بعد از رسول خدا بغیر از چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هارون و اتباع او شدند و بمنزله
گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هارون بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب
داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را به بینم و ایشان مرا به بینند و من ایشان را بشناسم
و ایشان مرا بشناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند بمن
نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند
پس من گویم دوری باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا که مرتکب خواهند شد سنت و طریقه بنی اسر

را مانند

را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریه
و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساوی‌اند و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت امیر المومنین علیه السلم را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت
فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه
نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است
که اگر دست از وی بر ندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا
بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی‌تر از من نیست و بچه آن گرامی‌تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من
نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست
از زیر آن میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من خداوند ترا
رحمت عالمیان گردانیده بود و تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت
و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت
دیگر حضرت فاطمه علیها السلم حسنین علیهما السلم را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شد که نفرین کند پس حضرت امیر علیه السلم سلمان را گفت برو دختر محمد را دریاب که من می‌بینم
پهلوهای مدینه را که بحرکت آمده است اگر او موی سر خود را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش
رود و فریاد کند بدرگاه حق تعالی این جماعت مهلت نمی‌یابند و مدینه بزمین فرو خواهد رفت با اهلش
پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب
این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المومنین علیه السلم را میکشیدند
به نزد ابوبکر می‌آوردند چون بنزدیک قبر مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید این آیه را
خواند یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر
که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است
که أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائی که
ترا آفرید از خاکی پس از نطفه پس درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلم

واز طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر در خلافت
او و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و
مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین
خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی
گفتند میرویم و او را از منبر بزیر می آوریم و بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق
تعالی فرموده است که خود را بدست خود بتهلکه میندازید پس رای ایشان برین قرار گرفت که بخدمت حضرت
امیر روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق
بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با حق است
و حق با علی است بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم
که رای ترا درین باب بدانیم حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید
و شما نسبت با ایشان از بابت نمکید در میان طعام و از بابت سرمه که در چشم کشند و خواهید آمد
بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا
میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ضرر ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول
خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و
عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت بعد از من از بابت هرون
و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی مبادرت
کن و اگر یاوری نیابی خود را باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آیی چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم
مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای
اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشانرا که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشانرا
بیاری خود و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از نزد ما
برخیزید و ساکت باشید برای آنچه میدانید از کینهایی که در سینهای این جماعت هست و بغض و
عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما بروید با هم بنزد این مرد و ظاهر کنید

بود آنچه

۸۶

بود آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر ایشان تمام تر شود و او را عذری نماند و چون
ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را ملاقات کنند بدتر باشد پس در روز جمعه که آنشقی بر منبر بالا رفت
همه بپای منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر اعانت بنی امیه
داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار
من شما را وصیتی میکنم حفظ نمایید بدرستی که علی بن ابی طالب امیر شماست بعد از من و خلیفه من است در
میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری
او ننمایید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان والی شما خواهند
شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت من از بعد از من خداوندا هر که
اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشانرا محشور گردان در زمره
من و از برای ایشان بهره کاملی از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند فوز منزلت آخرت را خداوندا
هر که بر خلاف من کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشت [illegible] در عرض آسمانها و
زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در نسب و حسب و قبایح [illegible] بسیار گفت و در
آخر گفت مثل تو درین امر بمنزله شیطانست که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطانست
در وقتی که بانسان گفت کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که
در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول بفارسی گفت که کردید
و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید
و هرگاه امر مشکلی از تو سوال کنند بکه پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسی که از تو
داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر از تو داناتر است و
رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید
و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعده او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت
اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما از مدینه بیرون روید که این فتنه را نکنید و بر امت
ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید و سهم را برهم زدید و بزودی عقوبت بتو خواهد
رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت بیا و از خدا توبه کن و این وبال عظیم را با آخرت مبر تحقیق

که آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابو ذر برخواست و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین شک خواهند کرد و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنتهای گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و برگردیدند و وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخواست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که بیعت علی علیه السلام در گردن تست و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول خدا و امین المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شماها امیر کرد تا این خیال بخاطر شما نرسد و بار دیگر شماها را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن عاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و آن منافقی بود که در شان او ان شانئک هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شماها امیر کرد و بر سایر منافقان و عمر و شما را چاوش آن لشکر کرد از چاوشی یکبار ترقی کردید بخلافت و یقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن ابی طالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخواست و گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا امر کرد ماها را که علی را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم باو بامارت مومنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشنده قاسطانست از خدا بترس و حق را بکسی که احق است برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین پیش از همه میتوانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر میتوانند کرد و خیر خواه ترند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست بعهد خود

و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار درهای مسجد را مسدود کرد بغیر در او و گرفته خود فاطمه را باو داد و بسایر طلبکاران نداد و گفت من شهرستان حکمتم و علی درگاه آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور دین محتاج هستید باو و در هیچ امری او بشما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک از شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت می برید بِئسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً پس ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول کرد گفتند بلی پس گفت شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که اهل من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم وَما عَلَی الرَّسُولِ اِلّا البَلاغُ المُبینُ پس ابوالهیثم برخواست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند که او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای این باز داشت که مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از آنحضرت سوال کردند حضرت فرمود بگوئید که علی ولی مومنانست بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود در روز قیامت وعده گاه ما است پس سهل بن حنیف برخواست بعد از حمد و صلوة گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم او را در این مکان در ما بین قبر و منبر و او دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شماست بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین منست و وفا کننده بوعده من است و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض پس خوشحال کسی که متابعت و یاری کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان باو ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل بیت من ستاره های زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اهل بیت او گفت علی و طاهرون از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منمائید با خدا و رسول و خیانت ننمائید

امانتهای خود را وحال آنکه دانید حق خود را پس ابوایوب برخواست وگفت بترسید از خدا در حق اهل
بیغمبر خود ورد نمایید بایشان حق ایشان که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق شما شنیده اید
مثل آنچه برادران شما شنیده اند که در مقامات متعدد میگفت که اهل بیت من امامان شمایند
بعد از من واشاره بعلی میکرد ومیگفت این امیر بررة ونیکوکارانست وکشنده کافرانست هرکه
او را واگذارد خدا او را وا میگذارد وهرکه او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی
خدا از ظلم خود بدرستی که خدا تواب رحیم است حضرت صادق علیه السلم فرمود که ابوبکر ساکت ماند
بر منبر ونتوانست که جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم وبهتر شما نیستم اقاله کنید بیعت مرا
ودست از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانستی
گفت چرا خود را در این مقام بازداشتی والله که من میخواهم که ترا خلع کنم وخلافت را بسالم مولای
حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد ودست عمر را گرفت وبخانه خود رفتند وتا سه روز داخل
مسجد نشدند چون چهارم شد خالد بن ولید آمد با هزار کس وگفت چه نشسته اید بخدا
سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند وسالم با هزار نفر آمد ومعاذ بن جبل
با هزار کس آمد وپیاپی لشکر می آمدند تا چهار هزار نفر منافق جمع شدند وبیرون آمدند با شمشیرهای
برهنه وعمر در پیش ایشان آمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای
اصحاب علی اگر یکی از شما سخن میگوید آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنم پس
خالد بن سعید برخواست وگفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را می ترسانید یا
بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای
شما وما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر این بود که
امام ما را منع میکند از قتال واطاعت او بر ما واجبست هر آینه شمشیر می کشیدیم وجهاد میکردیم
تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی
ترا در راه دین وترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست وسلمان برخواست وگفت الله اکبر
الله اکبر شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله واگر نشنیده باشم گوشهای من کر شود که میگفت
بیرون خواهد بود که برادر من وپسر عم من در مسجد نشسته باشد با چند نفر از اصحاب خود که

ناگاه

ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت واراده کشتن او واصحاب او خواهند نمود ومن
شک ندارم که شما آنهائید پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه جست
وگریبان او را گرفت واو را بر زمین زد وگفت ای پسر صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که از پیش نوشته
شده وعهدی که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیشتر شده هر آینه بتو می نمودم که کدام یک ضعیف تراست
وعددش کمتراست پس باصحاب خود خطاب نمود وفرمود که برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که
بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی وهرون داخل شدند در وقتی که
اصحاب موسی با او گفتند برو تو وخدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم وبالله بعنک نمی ایم والله که داخل نخواهم
شد مگر از برای زیارت رسول صلی الله علیه وآله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود وحکم بحق در آن
بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را در حیرت
بگذارد وبدانکه این مجمل قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه درین قضیه هائله وارد شده است
ولکن این مضامین در کتب سنی واحادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است وبعضی از آنها
در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از آنجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قضیه سقیفه مختلف
است وآنچه شیعه میگویند وجمع کثیری از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المومنین
علیه السلم امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند وزبیر امتناع نمود از بیعت وگفت من بیعت
نمیکنم مگر با علی وهمچنین ابوسفیان وخالد بن سعید وعباس عم رسول وپسرهای او وابوسفیان
بن الحارث وجمیع بنی هاشم وگفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد وگروهی از انصار وغیر
ایشان با او بودند گفت شمشیر را بگیرید وبر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند وبر سنگ زدند
وشکستند وهمه را بجبر آوردند بنزد ابوبکر تا بیعت کردند وکسی بغیر از علی علیه السلم نماند وآن برای
رعایت حضرت فاطمه علیها السلم او را بیرون نیاوردند وبعضی گفته اند بیرون آوردند وبا ابوبکر بیعت
کرد ومحمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است وگفته است که چون انصار دیدند که
خلافت بایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمیکنیم ومثل
این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ خود وایضا ابن ابی الحدید نقل
کرده است که علی علیه السلم بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله میگفت که اگر چهل نفر از صحابه

عزم میبیافتم جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند
و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرده و بیعت نکرد تا حضرت
فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم بقا و راحت رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت
کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه علیها السلام در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت
بود چون فاطمه وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت
حیات فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مولف گوید که از جمله غرایب آنست که با آنکه این مرد فاضل
از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه طوعاً بیعت کرد و حال آنکه عبارت
صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع نمود و قبول بیعت نکرد و چون
روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز
جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر
و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند
در امور خود بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه علیها السلام شد و گفت که
ای دختر رسول الله احدی از نزد خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب
تر نیست از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم
و خانه را با ایشان بسوزانم عمر چون بیرون رفت آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم این
کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میایید ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید
گفته است که از سخنان مشهوره معویه است که بعلی نوشت در زمانی بود زنت بر دراز گوش سوار کردی و
دستهای دو پسر حسن و حسین را گرفتی در روزیکه با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر
و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال
با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق میبودی اجابت تو میکردند
و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر
آورد که اگر چهل نفر مییافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردند با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری

روایت

٨٦

روایت کرده است که سلمان و زبیر میخواستند که بعد از رسول خدا با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار درست
کردید که با نصار ندادید اما خطا کردید که بمعدنش که علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت
پیغمبر ندادید و اگر با ایشان میدادید دو کس بشما اختلاف نمیکردند و بر فاهیت زندگانی میکردید و ایضا
از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجرین در بیعت ابوبکر و بغضب
آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با صلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از ایشان اسید بن حضیر بود
و سلمه بن سلامه پس حضرت فاطمه فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نداد و هجوم آوردند و شمشیرهای
علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند
پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و بی تامل
و خدا از شر آن نگاهداشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حریص بر خلافت نبودم
و امری را بگردن من انداختند که من طاقت آنرا ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم
بجای من میبود و این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت
ابن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند و بروایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز
با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمه بن
عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر با گروهی از بنی هاشم
در خانه فاطمه صلوات الله علیها بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست
اوست بیرون می آیید که بیعت کنید یا خانه را بر شما میسوزانم پس زبیر بیرون آمد مردی از انصار
او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابوبکر از منبر صدا زد که شمشیر را
بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا می آورد ایشان را و جوهری
گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز
بود و ایشان جمع شده بودند که با علی علیه السلام بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر
بیرون آمد و حضرت فاطمه علیها السلام بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری نیز روایت
کرده است که از عبد الله بن موسی حسینی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجواب
که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند و گفت فاطمه صدیقه و معصومه

باشمشیر برهنه

بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما این غضبناکیم
از برای غضب او و ایضاً جوهری از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که ابن عباس
گفت من از عمر شنیدم که گفت که صاحب تو اولی ناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا صلی الله
علیه و آله مگر آنکه ترسیدیم بر او برده و چنین گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او با اولاد
عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی علیه السلام از بیعت ابو بکر تا آنکه او را بعنف بیرون
آوردند بآن نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری
درین باب از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقاتند و مأمونند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند که احصا
نمیتوان کرد و ایضاً روایت کرده است از جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابو بکر بعمر
گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابو بکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت
کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را
مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بود مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر
زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون
آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد
و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت و
کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و میکشیدند ایشان را بعنف شدید
و مردم جمع شدند و تماشا میکردند و نظر میکردند و حضرت فاطمه علیها السلام با زنان از هاشمیات و غیر
ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه علیها السلام ندا کرد ابو بکر را گفت
خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با تو حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات
کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند این فتنه فرو نشست ابو بکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه
از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایت را نقل کرده است و گفته است صحیح نزد من آنست
که فاطمه علیها السلام که از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند
و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت
و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار

ابن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هر گاه رسول خدا
خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود مباح
میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت که من بنقیب گفتم من
این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت
و بطلانش را هیچ یک از من روایت مکن که درین باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت
سقیفه را بهمان نحو که سابقاً ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمد ترین مورخین ایشان است
آنست که روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی علیه السلام و گفت
بیرون آیید و الا خانه را بر شما میسوزانم و ابن حرابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من
از آنها بودم که با عمر هیمه برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت
و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که درین خانه است و الا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و
در آن وقت علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت
آیا خانه را بر من و بر فرزندان من میسوزانی گفت بلی و الله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه
که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی علیه السلام و عباس در خانه حضرت فاطمه نشستند و ابو بکر بعمر گفت
که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت آیا
خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی و الله یا بیرون آیند و بیعت کنند و باز ابن ابی الحدید قصه
سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقاً مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که
گفته است که بنو هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم
میشمرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرانش
بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه
و گفت بیایید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت
این سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر
بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را

نزد ابوبکر بردند و گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم
و شما اولایید بآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز
بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه
انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم کردید عمر گفت دست از تو بر
نمیدارم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک بایکدیگر ساختهاید این امر را امروز از برای او میگیری که فردا او بتو
بر گرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من
ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را
نداری و ابوبکر قوت براین امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس باو راضی
شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری
و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را
از خانه اش بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای
گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و دانا فقیه
باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در
ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی
اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند
لیکن ایشان با ابوبکر بیعت کردند پس علی علیه السلام بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا
حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از
امام محمد باقر صلوات الله علیه که علی علیه السلام حضرت فاطمه علیها السلام را سوار کرد و شب بخانهای انصار
رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت
کردیم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی علیه السلام گفت من رسول
خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت می آمدم فاطمه گفت علی آنچه کرد خوب کرد
و ایشان کردند کاری که خدا ایشان را جزای آن خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علمای
عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است

چون خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت کرده اند و در خانه علی جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را
طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائیکه جان عمر در دست اوست یا بیرون می آیید یا
خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هر چند او باشد میسوزانم پس
همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نمی آیم پس
حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده ام جنازه رسول خدا در
پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که
تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو علی را بیاور قنفذ رفت و گفت
خلیفه رسول الله ترا می طلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند
ابوبکر بگریست و گفت برو و بگو امیر المومنین ترا می طلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان
الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر بگریست پس عمر برخاست
و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها
صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب
و پسر ابی قحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان
شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماند تا علی را بدر آوردند و به نزد ابوبکر رسانیدند
پس باو گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس
بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بنده خدائی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن
نمیگفت عمر بابوبکر گفت که در باب علی چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه علیها السلام
در پهلوی اوست پس علی علیه السلام نزد قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و گریان شد و فریاد
کرد که یا بْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی پس عمر بابوبکر گفت که بیا برویم بخانه فاطمه که
او را بغضب آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر
آمدند و التماس کردند که او رخصت بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه
بر روی حضرت فاطمه انداختند و چون داخل شدند حضرت فاطمه رو را از ایشان گردانید بجانب دیوار
پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا من صله قرابت رسول را دوست تر

میدارم از صله قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی مردی که پدر تو مرد من می مردم و بعد از او نمی ماندم آیا گمان
داری که من ترا شناسم و حق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول بتو نمیدهم من شنیدم از حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود ما گروه انبیا میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت اگر من حدیثی
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم آیا اقرار بآن میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را که نشنیده اید
از آن حضرت که گفت رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط من است و هر که فاطمه دختر مرا دوست
دارد پس تحقیق مرا دوست داشته است و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی کردانیده و هر که بخشم
آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را
گواه میگیرم که شما مرا بخشم آورده اید و مرا خوشنود نکردانیده اید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را
خواهم کرد با او ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست بر خود که نزدیک
بود که هلاک شود فاطمه گفت که بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد
از برای تو در هر نمازی پس ابوبکر گریان بیرون آمد و با مردم گفت شما ها هر یک میخوابید با حلیله خود خوشحال
بصبح میروید مرا با این حال میگذارید مرا احتیاجی به بیعت شما نیست شما ها اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول
الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود که
رشته عروه اسلام سست شود هر اینه یک شب با بیعت شما نمی خوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه
پس علی علیه السلام بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلادری که
از محدثین و مورخین مشهور مخالفین است و در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر
علی را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در در خانه
با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه را بر من میسوزانی گفت آری و این قوی تر است از آنچه پدرت
آورده است پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابرهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید دود
از خانه اش بلند شد و ایضا بلادری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت
ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را بنهایت غضب و شدت پس چون آورد او را گذشت میان ایشان سخنی
پس علی علیه السلام بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر آنها

مگر آنکه ترا بر دیگران اختیار کنند و ابرهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد
از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام و ایضا ابرهیم روایت کرده است
که قبیله اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله با بریده گفته است که علی ولی شما است بعد از من پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که ایشان
مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود
و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند و ایضا
از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچ کس آنقدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند
بنزد ابوبکر آورده بودند و ابوبکر باو گفت بیعت کن علی گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را بر میدارم پس
علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست راستش را انگشود و بلند کرد و ایشان باین
بیعت راضی شدند **مؤلف گوید** که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمده مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که
جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند
اجماع را که اجماع آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع
سخن بسیار است **بحث اول** آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند **اول** آنکه تحقق
چنین امری ممکن است یا محال **دوم** بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه **سیم** بر تقدیر
تحقق آیا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه **چهارم** بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد
یا نه و در هر یک از اینها اختلافات و مناقشات بسیار کرده اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات
جمیع این مراتب خواهد بود و آنها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال
میتوانند کرد و باز خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند
باین رای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع تنهائی حجت است یا مستندی باید
داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند امامت
دین و دنیا را بنماز و آن بوجوه شتی باطل است **اول** آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه
اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت
مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس یا عباس کرد و بمسجد آمد و او را از محراب

دور کرده و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت
رسول و مردم نماز میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او **دوم** آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت
علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن
اقامت نموده اند **سیم** آنکه بر تقدیر حجت در جائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع
مساوی اصل باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه این فرق ظاهر است زیرا که ایتای
امامت نماز را از برای هر نیکوکار و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی
بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضاً امامت جماعت یك امر است و در آن علم بسیار در کار نیست
و شجاعت و تدبیر امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و
دنیا است و در آن علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است که هیچ یك در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در
هر امری مانند خر در گل میماندند و استعانت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر صحابه مینمودند
و آنکه بعضی از آن ملاعین گفتند که حضرت رسول او را برای دین ما اختیار کرده چرا ما او را از برای
امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بوده و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیره
تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضاً اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل
در برابر انصار نگفتند و دست بقرابت زدند **چهارم** آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است
نه در مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت
رسول صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام را در غزوه تبوك در مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد
و هرگاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست و این اقوی
ست از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز **بحث دوم** آنکه
از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند
و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و
آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند
بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلطی یابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا

باشد

باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و نمرود و شداد و مسیلمه
کذاب باین رسوائی شده باشد و اگر گوئیم اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین علیه السلام
بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوئیم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این
بیعت هرگز داخل نشدند چنانکه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند
با ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که
روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه
از قریش و ایضاً ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچ یك
از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند بر بیعت چنانچه دیگران را جبر کردند برای آنکه اقوام
او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او
افتاد گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو
امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی میبود
روزی از قبیله بقبیله دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب
روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریك
یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره
کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد هر یك بر او تیری انداختند و او کشته
شد پس توهم مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را از زبان جن وضع کردند و تظلم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان تا آخر حیاتش متواتر است و آنچه حضرت در جواب معویه
نوشت صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرده **بحث سیم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد
از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء
و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضاً دانستی که ایشان در
تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یك امر در یك وقت زیرا که اگر در یك وقت نباشد
ممکن است متقدم پیش از موافقت متاخر از رای بر گردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده میکند
و از جمله غرایب [illegible] که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف

وسید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن موجب فضیحت است دست از اجماع
برداشته اند و گفته اند که هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع
اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از حل و عقد کافی
است در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین
داشتند اکتفا کرده اند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان
و شرط نکرده اند در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان
انکاری نکرده و بر این امر اتفاق کرده اند از اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد
گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد
و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابو سفیان گفت ای فرزند
عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پس میکنم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن
از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر عمر و ابو عبیده
را بسوی علی رسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیار
از جانبین و اندک غلظتی از عمر و روایت کرده اند که چون علی علیه السلم آمد و بیعت کرد و چون برخواست
گفت خدا برکت دهد شما را در این امر که مرا آنچه کرده و شما را شاد کردانید و آنچه روایت میکنند که با ابوبکر
بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابو ذر تخلف کردند پس علی نزد یکی با اصحابش آمدند
و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی
در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از
وفات او در زمان خلافت عمر که سعد عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل در این نظر کن که شیطان
فضلای ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند بآن
بیمانی که کسی از باالوعه بگریزد و خود را بکنیفی بیندازد هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن
این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معانده قبیله اوس و خزرج بود
و توطئه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را او خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند
از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت آن جماعت اجماع متحقق نشود عدم انکار چون معلوم

میشود

میشود و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت
چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلافت امامت ابوبکر و عدم اکتفا به بیعت آحاد امت متحقق
بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان
ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث
مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه روح من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است
و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق و هر که
چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و اعجب آنست
از آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا
و وجوب اطاعت عامه خلق بآنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف
دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت بدهد که درمی زید از عمر طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند
و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را
تیر باران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعة خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت یوم ندعوا کل
اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی قدم در قدم و بال او شریک باشی اختیار داری

بحث دیگر آنکه هرگاه باحادیث سابقه و اقوال مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که
اقل شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت
قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس یا باید قایل
شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بآنکه آنحضرت در این مدت
بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان تا مدتی
که اهلیت خلافت نداشته باشد و اکثر اعاظم علمای ایشان تصحیح کرده اند بصحت این حدیث که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بر گردد
و غزالی با آن تعصب در کتاب احیاء علوم گفته است که هر کس صاحب بصیرت علی را بخطا نسبت نداده است
در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی

قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید
حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی
از حنابله قرضی از مردی از اهل کوفه طلب داشت او نزد اسمعیل آمد و اسمعیل ازو پرسید که با غریم خود چه
کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام
که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شیعه و سب صحابه علانیه
بی خوف و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند والله که این راه را نگشود
و جرأت نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آن مرد گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی
ابن ابی طالب آن مرد از روی استبعاد گفت آیا ایشان را جرأت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله
آن مرد گفت اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او
مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید
و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب مسئله را داند و داخل خانه خود شد
آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده ایشانست بر خلافت خلفای خود ما بهمین احادیث که مستند اجماع
ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را نیز که معلوم شد که
باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و آن
خانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم در آن خانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و
غضب آوردند بلکه از روایات مستفیضه محفوفه بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را [illegible] رسانیدند
بلکه تازیانه در بازو و سر شمشیر بر او زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان
آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد
و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که
گفت با عمه ام بنزد عایشه رفتیم پس عمه ام ازو پرسید که از زنان که محبوب تر بود بسوی رسول خدا
گفت فاطمه گفت از مردان که محبوب تر بود بسوی آن حضرت گفت شوهرش و از برین نیز این

مضمون

مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار
میکند و هر چه او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه بهترین
زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مومنان است یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی
از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه بسیرت و رفتار
و نشستن و برخاستن و چون بنزد آن حضرت می آمد آنحضرت بر می خاست و او را میبوسید و
بجای خود می نشانید و چون حضرت نزد او میرفت بر میخواست و او را می بوسید و بجای خود می نشانید
و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلحید و باز
از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت حضرت
رسول خدا و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس
بخدمت آن حضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آن حضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت
روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت را
بیامرزد ملکی امشب بمن نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت
طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است
و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حذیفه
بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حسنین دو گوشواره
عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیهما السلام را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من
این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را
دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از اهل بیت
تو نزد تو محبوب ترند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسرم را پس ایشان را

میبوسید و در بر میگرفت وایضًا از ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول دست در
گردن حضرت امام حسن علیه السلم کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو دوست دار او را
و دوست دار هر که او را دوست دارد از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است وایضًا از ترمذی
از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من
و دو پسر دختر من اند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد
دوست دار وایضًا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حسین
از من است و من از حسینم خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از
اسباط وایضًا ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید
و مهتر جوانان اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود حسین
و حسین دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع توان نمود و
احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است و ایذای حضرت رسول
ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول را لعنت کرده است ایشان را خدا
در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این ایذاها
بایشان رسانیده اند ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اند

در بیان ظلم و جور منافقان در غصب فدک با اهل بیت

پس چگونه صلاحیت و استحقاق امامت داشته باشند طعن چهارم مصیبت عظمی و داهیه کبری است
که در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد اولاً از طریق شیعه مجمل آنرا روایت میکنیم
و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آن ایراد مینمائیم تا معلوم شود که فضایح این قصیه متفق علیه
هر دو فرقه است و مجمل این قصه هایله آنست که چون ابوبکر غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلم
نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد و طمع کرد در فدک که از اهل بیت
بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص
خدا و رسول با ایشان باشد چنین یکد ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان
شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیاپرستان از ناحیه ایشان منحرف
گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل کردند

وخلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در وقتی که صحیفه ملعونه را می نوشتند این حدیث مفتری
خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود
که بی جنگ بتصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیر المؤمنین
علیه السلم جاری شد اهل فدک و سایر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آن حضرت ندارند آنها را
بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از آن
آیه نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَیٰ حَقَّهُ یعنی بده بخویش خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که
ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است
و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و از فرزندان تو تا روز قیامت پس ابوبکر
چون خلافت غصبی برای او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه
و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که چون ابوبکر کار
خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلم را
از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت چه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول
خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داد ابوبکر
گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را
بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که حضرت رسول گفت
ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی
وحی کرد برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بطعمه حضرت فاطمه علیها السلم
داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نیز آمد و به همین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام
حسین علیهما السلم نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلم داد
عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوی فدک کرد و ام ایمن و علی برای او گواهی دادند
من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه علیها السلم گریان شد و بیرون رفت
روز دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بنزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بدور او مجتمع

مجتمع بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراث که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در
حیات حضرت رسول آنرا مالک بود و متصرف شده بود ابوبکر گفت فیء همه مسلمانانست اگر اقامت
شهود بکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او کرده است باو میدهیم والا او را دران حق نیست حضرت
امیر المومنین فرمود ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت
فرمود که ای ابوبکر اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و
دعوی کنم که از من است از که گواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی
بر آنچه در دست او بود و در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی
چنانکه از من طلبیدی دران فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان بگذار ما قوت
احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می‌آوری میدهیم والا تو و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت
فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در
حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی بدهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا
کرده است چه خواهی کرد ابوبکر لعین گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت
فرمود که اگر چنین کنی از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا
را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را همچنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که
فدک را بفاطمه داده بودند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول
میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث نمیباشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و تحقیق
که رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی
چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام
کردند و حضرت بخانه برگشت و حضرت فاطمه صلوات الله علیها بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر
بزرگوار خود و شعری چند خواند که شکایت روزگار و جفای منافقان غدار کرده بود و بخانه باز
آمد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی علی امروز با ما چه کرد
اگر در یک مجلس دیگر چنین معارضه با ما بکند کار ما را برهم میزند درین باب چه تدبیر بخاطر تو

میرسد

97

میرسد عمر لعین گفت رای آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از که می‌آید عمر گفت خالد ولید پس خالد را
طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بامری عظیم بداریم گفت بهر چه میخواهید بدارید اگر چه بقتل علی بن ابی طالب
باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر
شود در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد و اسما بنت
عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود این سخن را شنید و
نتوانست که علانیه این خبر را بآنحضرت رساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام و سلام مرا
بایشان برسان و در گذر این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی علیه السلام پیغام کرد إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ
بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو
که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستیکه من از برای تو از خیرخواهانم و اسما گفت اگر متفطن نشوند
مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت امیر علیه السلام فرمود
که خاتون را سلام برسان و بگو که خدا نمیگذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر
ایشان مرا بکشند که با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر برخاست و
مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد
لعین شمشیر بسته در پهلوی آن حضرت ایستاد و چون ابوبکر بتشهد نشست از اراده پشیمان
شد و از فتنه ترسید و شدت سطوت و شجاعت آن حضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد
و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده است پس
ملتفت شد بجانب خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا گفتم و بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه
این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود
گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت گفت خواهستی کرد گفت آری بخدا سوگند اگر پیش از
تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت
بخدای کعبه میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن
لعین برداشت و گریبان عمر را گرفته کشید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم و داخل

خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و آن قدر تشهد را طول داد و فکر میکرد نزدیک شد که
آفتاب طالع شود و بروایت ابو ذر حضرت خالد را بانگشت سبابه و وسطی بگرفت و فشاری داد و او
نعره زد و نزدیک بود که جان پلیدش برآید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن
نداشت پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شوم تست من میدانستم این حالت را و خدا را شکر که
متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که او از ترس بر میگشت
پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر
و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت
بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
بابوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود و چون
ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست که فدک و خلافت هر دو را رد کند عمر گفت من از
برای تو آب نکاه خلافت را صاف کرده ام که بیاشامی و تو میخواهی که تشنه باشی چنانچه همیشه بودی
و کدخدای کردن نکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر آنرا نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان
قریش را کشته است و سلسلها را برانداخته است و من بتدبیر او را رام میکنم تو از تهدیدات او پروا
مکن ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از افسانهای خود بداری بخدا سوگند که اگر اراده
کشتن من و تو بکند بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از و نجات نداده است
مگر سه خصلت اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد دویم آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او را امر
کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب را از و کینها در دل است اگر اینها نبود الحال خلافت
باو برگشته بود آیا فراموش کردی روز احد را که همه ما گریختیم بتنهائی شمشیر کشید و علمداران و
شجاعان ایشان را بر خاک هلاک افکند تو فریب خالد را مخور تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو
مؤلف گوید اگر چه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیر المومنین صلوات الله
علیه اخفا کنند و صریح در اکثر کتب خود نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب
خالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضح است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید
نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را

بقتل

بقتل علی ابو جعفر گفت که [illegible] سلام و [illegible] علویه این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد
زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه [illegible] سوال کرد از آنچه ابو حنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز
بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه
گفت آن مرد گفت چه گفت و چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت بر تو نیست که این را سوال کنی او مکرر پرسید
زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه
میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان در کتاب ایضاح
این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک
ابن عبد الله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند
که چه میگوئید در این که ابوبکر کرده همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفتند که
قصوری ندارد اگر از برای اصلاح امت که متفرق نشوند مردی را بکشند چون علی مردم را از بیعت ابوبکر منع
مینمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند اما اصل تمهید
ابوبکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن
آنچه را که گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند و
بعد از این نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر
بخالد گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چه کار است والله اگر علی راضی به بیعت
ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی
علیه السلام از اهل جنت است پس جرئتی در روی زمین ازین بیشتر نمیباشد که با این حال امر بقتل او
کند و اگر علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا
کلام فضل بود و آن وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از اخفای سایر جماعت علت سخن
گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن نتوانستند
کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت
داشته باشد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرف عامه بر غصب فدک وارد شده است
از آن جمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیقت آن

خطبهٔ حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها در طلب فدک

میدهد و این قسم سخن از غیر ایشان که منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید
که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المومنین علیه السلم
بعثمان بن حنیف نوشته است **فصل اول** در آنچه وارد شده است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث
و کتابهای ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنیم در این فصل از کتاب سقیفه
ابوبکر احمد بن عبد العزیز الجوهری است و این ابوبکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورعی است
که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسند این خطبه را
روایت کرده است از زینب دختر امیر المومنین و از امام محمد باقر و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه
نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است
اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه نیز در شافی بسند عامه از عایشه روایت
کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النسا بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر
در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار
طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و فقره چند از آن که متعلق باحتجاج
فدکست ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر
بحضرت فاطمه رسید مقنعهٔ مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی
از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش در پایش می پیچید از حیا و رفتارش را از رفتار حضرت
رسالت هیچ فرق نمیتوانست کرد تا در مسجد بنزد ابوبکر لعین آمد و او در میان گروهی از مهاجران و
انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و
ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود
که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبهٔ غرّا و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همگی حیران شده اند پس
درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آن حضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت
پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت که دار راحت و آخرت را
برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف کردانید بملائکه ابرار و خشنودی
پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین اوست بر وحی او

برکزین

برگزین او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای
بندگان خدا محل اوامر و نواهی خدایید و حاملان دین و وحی اویید که بر شما خوانده شده و شما از خدا امین
کردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین مینمایید و خدا را عهدی در میان
شما هست که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل
قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت
کنید خدا را در آنچه شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستی که نمیترسند از خدا مگر
علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم در آن
تجاوز از حد و عدول از حق نمینمایم پس این آیه را خواند لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ یعنی بتحقیق که رسولی
مبعوث شده بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بمومنان مهربان و رحیم
بود اگر نسبت او را یاد آورید پدر من است نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر و پسر عم من است
نه مردان شما و چه نیکوکاری برگواریست که این نسبتها را باو دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت
خود را ظاهر کردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک نداشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت
و تنهای ایشان را در هم شکست و سرهای سرکردهای ایشان را به تیغ بیدریغ شکافت و راه حجت را بر ایشان
بست بحکمت و موعظه نیکو و جمعیتهای ایشان را پریشان و شجاعان ایشان را گریزان کردانید تا صبح صادق دین
از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع کردید و چهره زیبای حق از پردهٔ جهالت رخ نمود و اهل دین بر مسند
هدایت نشستند و اعوان شیاطین و راهزنان دین لال گشتند و با ذلت اهل نفاق هلاک شدند و
عقدهای کفر و شقاق کشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام کردید و شما بسبب کفر و شرک
بر کنار گودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع
بر سر تکبر شما میگذاشت و هلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش بردن می پنداشت
آب متعفن ممزوج ببول و سرگین شتر را میخوردید و پوست برها یا برگ درختها را قوت خود میکردید
و بانهایت مذلت و خواری بسر می بردید و می ترسیدید که دشمنان شما از دور بربایند شما را پس
حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها ببرکت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نجات داد بعد از آنکه از آنها
کشیده و به بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا کردید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان اعراب

و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که آتش حربی افروختند حق تعالی آتش ایشان را بآب لطف خود فرو نشانید
و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن کشود برادرش علی را در کام ایشان
انداخت و از جنگ رو نکردانید تا فرق و جرأت ایشان را پامال قدم شجاعت خود کردانید و شرهای ایشان را
بآب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را بتعب می افکند در اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر
خدا و نزدیک بود برسول خدا و از و جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن برزده بود در اطاعت
خدا و خیرخواه خلق بود خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش
ایمن بودید و در رفاه ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه مینمودید
و چون جنگی رو میداد پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید پس چون حق تعالی
از برای پیغمبرش خانه پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را بآن مکان برد کینه کانش بروز ظاهر شد در سینهای
شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید در شما آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن در آمدند کمراهان
که از ترس شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شدند کمنامی چند که از همه کس ذلیلتر بودند و شتر اهل
بطلان بصدا در آمد و بجولان در آمد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را
صدا زد دید که همه استجابت او کردید و چشم بعزت دنیا دوختید و گفت برخیزید سبکبار برخواستید و شما را
بغضب آورد براه حق دید که غضبناکید پس بر شتر دیگری داغ ملکیت کذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری
بود بنام خود کردید و حق دیگر را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او
مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در
عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چگونه
بشما درست میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است
و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای آن پیدا است و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا است آن را
انداختید از پشت سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی بغیر آن میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که
مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود و او در
آخرت از زیانکاران است پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را بزور محکم کردید آنگاه شروع
کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا کردن بدعتها و هر صدائی که از شیطان کمراه کننده در میان شما

بلند

بلند شد اجابت کردید و انوار دین جلی را فرو نشانید بدعتهای پیغمبر برکزیده را محو کردید در پرده و بمکر
و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته میخواهید در لباس دینداری از شریعت او بیرون
کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع کردانید و کینهای رسول را در اهل و تبار او کنید و ما صبر میکنیم بر
ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید
که من از پدر خود میراث نمیبرم پس آیه را خواند که مضمونش این است آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید
و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته
پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند
در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است آنکه تو از پدر خود میراث
ببری و من از پدرم میراث نبرم لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيّاً عجب افترائی بر خدا بستی آیا عمدا ترک میکنید
عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود می اندازید و حال آنکه خدا میفرماید وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ یعنی
میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي وَيَرِثُ
مِنْ آلِ يَعْقُوبَ یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است وَأُولُوا
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی خویشان رحمی بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا [illegible]
پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میگوئید مرا
بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را
بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم
و باین سبب من از او میراث نمی برم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت
فاطمه صلوات الله علیها دید که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک را مهار کرده
بی معارض و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده است
خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده
نخواهد بخشید و هر چیز را قراری کاهی هست و بعد از این خواهید دانست که کیست آنکه می آید بسوی او عذاب
خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب کرد با انصار و فرمود که ای گروه شجاعان که خود را
یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و اینچه تغافل است که در ستمی که بر من

میرود و مینمائید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند
خوش زود راضی ببدعتها شدید و دست از حمایت ملت پیغمبر برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما
طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من در شما هست و اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که از آن در
آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شده و ستارها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و از این
عظیم تر مصیبتی نمیباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید که نیست محمد مگر رسولی
که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین خواهید برگشت و هر که از دین برگردد
بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قبیله آیا بستم میراث
پدرم از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کامله و قوت و شوکت
داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید و حال آنکه شما
موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید
و در معرکها تعبها کشیدید هر امری که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بیرون نمیداشتید تا آنکه حق
تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام
دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید پس از ایمان پس آیه را
خواند که مضمونش اینست که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که شکستند عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند
که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس
خدا سزاوارتر است بآنکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان در آن منافقان اثری
نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت شما دور کرده اید و از
شدت بر فاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکنده اید
پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که غدر و مکر
خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد ولیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم
حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی
و غضب خدا و عقاب دوزخ را خدا می بیند و میداند آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست آنها
که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم که انذار مینمود شما را از عذاب شدید

پس

پس بگیرید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزی را که حق و باطل
ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود
و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را که نسبت میدهیم پدر نسبت به زنان دیگر و برادر شوهر نسبت به
دوستان دیگر او را اختیار کرده بر هر خویشی و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر
سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگان
راهنمایان مائید بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست
گوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند و بخدا سوگند
که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا
که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری و نیست میراث ما گروه انبیا مگر
کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من
چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند
و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم
آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود و انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد
و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم حضرت فاطمه علیها السلام
فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سوره
قرآنی مینمود آیا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است
بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث
یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است
بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم
بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته است و تو که دختر
رسول خدائی راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی
بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند
ایشان بگردن من انداختند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان

گواه منند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بار دیگر بمردم خطاب کرد و فرمود که ای گروه مردم بسوی
قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم می پوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفل زده شده
است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را
گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بدترین امور را اختیار نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار
نموده اید و بزودی بارش را گران و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده ها از پیش
دیدها گشوده شود و عذابها که در مکمن غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما از پروردگار
شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت زیانکار میشوند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب قبر مطهر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رو کرد و این شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها این است
بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار بوقوع آمد که اگر تو میبودی آنها نمیبود ما بی تو گلستانیم بی باران
سر و برگ سبز شده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دلهای ما بخار تغافل مخراش و اهل بیت
هر پیغمبری را نزد امت قرب و منزلتی بود بغیبت تو ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را
چون رفتی و در خاک پنهان شدی روها ترش کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که ما با آن
روشنی می یافتیم و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل علیه السلام با آیات قرآن مونس
ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ در مییافت چون رفتی
و جامه خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلاهای چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل آن مبتلا
نشده بود نه از عرب و نه از عجم پس حضرت فاطمه علیها السلام بخانه خود برگردید و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای درشت
با سید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خاینان در خانه گریخته و بعد از آنکه
شجاعان دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر
بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و با آواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند
و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیده ها را پوشیده اند نه
دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی
در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و میربایند و تو از جای خود نمیکنی کاش پیش
حرکتم

ازین مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبح و شام محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت
من بسوی پدر من است و مخاصمه من بسوی پروردگار من است خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب
و نکال تو از همه شدیدتر است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن تست
صبر کن و آتش حزن خود را فرو نشان ای دختر بهترین عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبری من سستی
در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آورده ام و آنچه مقدور بود از طلب حق خود
در آن تقصیر نکردم روزی ترا و اولاد ترا خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تست مامون است و آنچه حق تعالی
از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند پس اجر از خدا طلب نما
و صبر کن حضرت فاطمه علیها السلام فرمود بس است خدا مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد
مؤلف گوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چندی که ممکن است که در خاطرها
خطور کند اگر کسی گوید که اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود
عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوئیم که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم
بدانند که حضرت امیر المؤمنین ترک خلافت برضای خود نکرده است و بغصب فدک راضی نبوده
و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض تهدید و تادیب دیگران است و از این
قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد در وقتی که بسوی قوم خود برگشت و ایشان عبادت
گوساله کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هارون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست
که هارون تقصیری ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با
حضرت عیسی علیه السلام خواهد کرد که آیا تو گفتی که مرا و مادرم را خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است
و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه علیها السلام در دعوای فدک و در مجامع
حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد در دنیا و کمال معرفت آن حضرت دارد
بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت نبود که از سر آن بگذرد و با ایشان
بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این امر
موجب تضییع حقوق ایشان میشد و بر آن حضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق
ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق

آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام
شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشعار
باین فرموده که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین
منازعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن متغلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم
و اظهار شکایت چنانکه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد
آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود سیم بیان کفر ابو بکر و عمر از اخباری که در این واقعه
هائله وارد شده است بچندین وجه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه صلوات
الله علیها و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آن دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانسته اند
در این واقعه و آنها نیز آن بزرگواران را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته اند و یکی از این دو فرقه
باید که محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت امام
بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضاً روایت کرده اند که
هر که بقدر یک شبری از اطاعت سلطان بیرون رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت
امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه علیها السلام از ابو بکر راضی نشد
و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابو بکر قایل باشد باید که
قایل شود که سیده زنان عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر
و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحد و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد و در جامع الاصول از
صحیح مسلم و صحیح ابو داود روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام سوال کرد از ابو بکر که قسمت کند از
برای او میراثش را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا بر او بر گردانیده است از انفال
پس ابو بکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه علیها السلام
در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه
زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه صلوات الله علیها سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول خدا در مدینه ابو بکر قبول
نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد لیکن عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت

ونداد بایشان و از صحیح بخاری نیز بعض این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است
که چون ابو بکر فدک را از فاطمه گرفت و او را بجواب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت
ابو بکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر گفت
بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد چون هنگام وفات حضرت فاطمه علیها السلام شد وصیت کرد که ابو بکر
بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب
بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه علیها السلام
با ابو بکر بیعت نکردند پس باید یا خلافت ابو بکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت
رسول کاذب باشد یا امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود عصمت و طهارت و جدا بودن از حق عاصی
و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضاً عداوت امیر المؤمنین علیه السلام علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت
شدیدتر میباشد از آنچه در این واقعه و غیر آن نسبت بآن جناب کرده اند حتی آنکه ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر خطبه حضرت فاطمه علیها السلام را در باب فدک شنید
بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا
نبود این قصه از بابت روباهیست که گواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنهاست میخواهد فتنه پیر
شده را جوان کند استعانت میجوید از ضعیفان و یاوری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوسترین اهل
او بسوی او زن زناکاری بود اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند
ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان نمی گشایم تا
کسی مستحق آن نشود چون حضرت فاطمه علیها السلام این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است
که من بنقیب استاد خود گفتم که ابو بکر این کنایه ها را که داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مرادش
علی ابن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان را با او داشت گفت بلی پادشاه بود و هر چه می
خواست میگفت و میکرد و چون دید که انصار را از جا بدر آمدند ترسید که ایشان اعانت امیر المؤمنین بکنند
بتهدید ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن زناکاری بود در جاهلیت و بزنای او
مثل میزدند مؤلف گوید ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی نسبت بسید اوصیا و
پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت به خیر

پنج روز

رسول خدا و سیدهٔ نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره می‌دارد **دوم**
آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آن حضرت متضمن ردّ قول خدا و رسول است چنانکه
در تحقیق آیهٔ تطهیر دانستی و ایضاً از طریق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که فاطمه پارهٔ تن من است پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و هر که او را بیازارد مرا آزار
داده است چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آن حضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند
شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در آن معصیت موجب رضای
خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند که مراد آنست که آزار کردن او از روی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول
است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف
اصل است و حدیث عام است و ایضاً اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد
بود و در این کلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص
وارد شده است و ایضاً تفریع آن بر پارهٔ تن آنحضرت بودن بی فایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز
در این امر با او شریک‌اند و ایضاً احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز
بر جا میگذارم کتاب خدا و اهلبیت اگر متابعت کنید آنها را گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از
ابوذر روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که
هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از
صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اهل بیت آن حضرت‌اند و هر گاه متابعت
ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان
متبع باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه
و ملعون بوده باشند **سیم** آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد که پیغمبران را میراث نمیباشد محض کذب
و افترا بود بچندین جهت **اول** آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا
و اگر گویند مراد از میراث علم و پیغمبریست جواب گوییم که این باطل است بچندین وجه **اول** آنکه
بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصاً آنکه در آیه
قراین هست که مراد میراث مالیست زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گردان

و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بی فایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت
دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما
مقرر دارد و در مال ممکن است که داند که مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهة مضایقه داشته باشد
و همچنین مخالف آیهٔ میراث بردن سلیمان است از داود علیهما السلام بوجوهی که مذکور شد و ایضاً مخالف آیات
میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهور ایشان
در کتاب فرایض این را ذکر کرده‌اند **دوم** آنکه ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است
و متهم است درین باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد
بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی
ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هر گاه خدا به پیغمبری طعمه
بدهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت می نماید بعد از او دیگر آنکه از قراین مظنون بلکه معلوم بود که
میخواست که اهلبیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او
نتوانند نمود و همین از برای تهمت کافی است و این اقوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلام
بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعداوت
اهل بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود **سیم** آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک
ابن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
ما میراث نداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید
و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم
پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری
نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت
کرده است و احادیث صحیحهٔ مستفیضه گذشت که حق از علی علیه السلام جدا نمیشود با آیهٔ تطهیر و اخبار ثقلین
و سفینه و غیر آنها که در این زودی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث را حجت
قاطعه است بر بطلان آن **چهارم** آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله

این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این
حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوای ناحق بکند و هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که سیدهٔ نساء عالمیان این حکم را
از پدر خود نشنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بمجمع مهاجران و انصار بیاید و آن
عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال
او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را
لعنت کنند و اگر امیر المومنین علیه السلام میدانست که فاطمه علیها السلام حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این
امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع
بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصاً نسبت باهل بیت خود و برادر خود
و پاره تن خود مینماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بوده است **پنجم**
از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف بین
الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم
جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط
احوال انبیا و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصاً امری چند که مخصوص ایشانست پس چون
شده است که چنین امر عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور
نشده و بغیر ابوبکر بتنهائی یا با دو سه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر
در عصری از اعصار سابقه نزاعی نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده
که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که
ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده است پس کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع
کرده اند و بی تدبیرانه افترا کرده اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود
و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده و بعضی
گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال
کرده اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر بتنهائی باین حدیث عمل کرده اند

واما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبد
الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند **ششم** از جمله اموری که ابوبکر
برخلاف حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از
ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابوبکر
در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد و ابوبکر
باو نداد و آن سهم ذی القربی است چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابوبکر
آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذوی
القربی را قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست فاطمه
گفت آیا مال تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان
صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این خداست اگر حضرت رسول در این باب بتو
عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و باهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی
نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد که گفت بشارت میدهد شما را ای آل محمد که
توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمی فهمم که همه را بشما بدهم و لیکن آنقدر که شما را بس باشد
بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در
جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر کم کردند و تمام را بایشان ندادند و از حضرت باقر
و صادق علیهما السلام منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس را از برای آل محمد فرض کرد و ابوبکر ابا کرد از آنکه
نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است
خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه
آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای خاصه و عامه میگویند در باب اقارب و وصایا
و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده پس آنچه ابوبکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالفت
حکم قرآن کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است **هفتم** از جمله طعنها که بر ابوبکر کرده اند در این واقعه
آنست که زوجات رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجرهای خود باتفاق و نگفت که اینها صدقه

در بیان قدح کردن عمر خلافت ابوبکر را

است و این نقیض آن حکمی است که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه علیها السلام کرد زیرا که انتقال حجرها
با آنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرده و ثانی
محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی
بغیر از اضرار با اهل بیت علیهم السلام نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارقی
که مدرس مدرسهٔ غربیهٔ بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم
پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت که اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می‌آمد
و ادعای خلافت برای شوهر خود میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون
پیش از این خود بی بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگرچه این کلام
بر سبیل شوخی و خوش طبعی میگفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله
گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام **طعن پنجم** آنکه جمیع کتب کلامی و
احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کَانَتْ بَیْعَةُ
اَبِی بَکْرٍ فَلْتَةً وَقَی اللهُ الْمُسْلِمِینَ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ اِلَی مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ یعنی بیعت ابوبکر امری بود که
بی تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل
آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این نتوان گفت
در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابوبکر باین قدر دور است از اهلیت
خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت
نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله
و مکری که او داشت جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او
در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض باو ندارد و
میترسید که بعد از او خلافت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام برسد این سخن را گفت که این راه را ببندد
و تنبیهی بر شوری شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید
که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی علیه السلام بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او
روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت که شنیده ام که قائلی از شما میگفته است که اگر امیر المؤمنین یعنی خود عمر

در بیان کشته شدن مالک بن نویره و ظلم کردن قبیله بنی یربوع را خالد ابن ولید پلید علیه اللعنة و العذاب الشدید

بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد پس مغرور نشوید بآنکه بیعت ابوبکر فلته و ناگهان شد و تمام شد و آن چنین
بود ولیکن خدا شر آن را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیر المؤمنین او را بی تاب کرده و این بر زبانش
جاری شد و مطلبش تهیهٔ قتل آن حضرت بود چنانکه در شوری تعیین کرد **طعن ششم** آنست که چون
خلافت مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال
ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را
جمع کند و چون خبر وفات حضرت رسول باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید
تا معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی
منست و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلام چون حضرت رسول از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد
بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر رسول دید پیش آمد و گفت که ترا بر این منبر که بالا برده و حال آنکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی را وصی خود گردانید و امر کرد مرا بموالات او ابوبکر امر کرد که او را از مسجد بیرون
کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت من ایمن نیستم
از آنکه در کار ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان
شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون
خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون
شب شد آثار بغی از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند
ما نیز مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان
اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند و نزد خالد آوردند ابوقتاده
که در لشکر خالد بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان دادید خالد التفات
بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال
ایشان را اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت و در همان شب با او جماع
کرد پس ابوقتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد
و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را باو نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار

کفت با ابو بکر و کفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد بر کشت و داخل مسجد شد با هیات اهل حرب
و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و تیرها از سرش کشید و شکست و کفت که ای دشمن خدا
مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده والله ترا سنکسار خواهم کرد خالد ساکت بود و هیچ سخن نکفت و کمان
داشت که ابو بکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریک است چون خالد بنزد ابو بکر رفت و این عذرهای ناموجه را
کفت و ابو بکر از برای اغراض باطله قبول کرد خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر کفت و رفت و جمعی از
عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میکفتند و نماز میکردند و برادر مالک
عمر را شفیع کرده نزد ابو بکر رفت و از خالد شکوه کرد عمر کفت او را قصاص باید کرد ابو بکر کفت ما صاحب خود را
برای این اعرابی نمیکشیم و بروایت دیکر که صاحب نهایه روایت کرده است کفت خالد شمشیر خداست
من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوکند یاد کرد که اکر من قدرت بهم
رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم از برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد
تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در
پیشش در باقی مانده بود همه را کرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر
زنان و دختران حامله بودند و چون خالد از وعده کشتن او ترسان بود و همیشه از او کریزان بود
پیش عمر آمد و کفت بعوض کشتن مالک میروم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت
چنانچه کذشت پس عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک
آمد کفت برو عمر و فاکن و خالد را بکش کفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات
شیعه وارد شده است که چون اسیران را بنزد ابو بکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود
چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بکریه و افغان بلند کرد و کفت السلام علیک
یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند
کافران نوبه و دیلم و بخدا سوکند که کناهی نداشتیم بغیر اینکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود
کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انکاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام
ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و کفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا
و رسالت پیغمبر او کفتند کناه شما آنست که زکوة نداده اید کفت اکر راست کوئید مردان ما نداده اند

قصه مادر محمد بن حنفیه رضی الله عنهما

کناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را حصه خود بکیرند کفت نه والله مرا مالک نمیتواند
شد کسی و نیست شوهر من مکر کسی که مرا خبر دهد که در هنکام ولادت من چه بر من کذشته است در این
وقت حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادرت را وضع حمل شد
کفت خداوندا وضع این حمل را بر من آسان کردان بعد از آن اکر خواهی نکاهدار و اکر خواهی ببردار چون
تو متولد شدی همانساعت زبان کشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود کفتی که چرا بهلاک من راضی
بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و پسری از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را شنید فرمود
اینها را بر پاره مسی نقش کرده در آن زمین دفن کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند تمام اهتمام تو آن بود
که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه آنرا برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغه عثمان و دیکران
آن لوح را کشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را کرفت و بخانه اسما
بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و او را بآن حضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی
از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مولف کتاب روضة الاحباب
نقل کرده است که چون مالک را آورده که بکشند زنش ام تمیم دختر منهال بود مقبولترین اهل زمان
خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک کفت دور شو که من کشته نشدم مکر بسبب تو و زمخشری
در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت افتله این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از
اخبار مخالفین و موالفین در این واقعه شنیدی بدانکه ابو بکر در این واقعه از چندین جهة خطا
کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک است اول آنکه بی کناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین
فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میکویند آنست
که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت
نمودند و اذان کفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس شهادتین بکوید
و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه کفتند زکوة را بابو بکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم
و یا خود بفقرا میدهیم و طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع
زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد چون پراکنده شدند خالد
آمد و ایشان را کرفت بغیر امری که منکر شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که

مانعان زکوة هرگاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند
پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و زنان ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است
که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان
سؤال کند علت بغی ایشان اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن از ایشان بکند
و اگر شبهه داشته باشند دفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچ یک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت
کند و اگر اصرار بکنند اعلام کنند ایشان را که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است
که خالد یکی از اینها را در باب ایشان بعمل آورده باشد و از آنجماعت بغیر انقیاد و اظهار اطاعت چیزی
ظاهر نشد و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران که باخبار متواتره نقض عهود خدای
مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق حضرت امیر المومنین و سیده نسا و رد شهادت الهی و
گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کرده اند
و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مقاتله و محاربه نمودند
و آنقدر از اهلبیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره
که سلمک سلمی و حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول
و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته
که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول خدا نگفته که زکوة باو بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است
و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی
از ایشان دیده اند که این عذر بیصورتست عذر دیگر برای او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو
خالد نام حضرت رسول الله برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ماست
صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است
زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر واقع بود می بایست که خالد در برابر عمر این عذر را
بگوید و ابوبکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع
این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای دفع حد و دشبهه کافی است و بر تقدیر یکه مالک مرتد
شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ

نرسیده

نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولادشان در حکم ایشان بوده باشند چه تقصیر داشتند
که همه را مثل کفار اسیر کردند و به بندگی مردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت
کردند و اولاد از ایشان بهم رسید **دوم** آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت همه در واقع مرتد
و مستوجب قتل و اسر و غارت نبودند پس چرا ابوبکر این جماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر
کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد
زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر آنجماعت همه مرتد و مستحق این انواع
عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بنده مسلمین شده بودند
و اولاد مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نمود
و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق در یکی
از این دو امام البته لازم می آید و خلافتش باطل میشود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل
شود باجماع مرکب **سیم** آنکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک
قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را
خونشان را باطل کرد و قصاص و دیت شان را معطل نمود و در این کارها عمر هم با او شریک است و در تضییع
قصاص خالد عمر شریک است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دویم
آنکه بقتل سعد بن عباده بی گناه راضی شد و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که
انکاری که عمر در این باب نمود از راه دین داری نبود بلکه برای آن بود که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند
بود و از آیات عشر این تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از جمله
غرایب آنست که ملا علی قوشچی در دفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش
منقضی شده بود و این هرزه و افترا را هیچکس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود
بایست در وقتی که عمر او را تهدید سنگسار میکرد این عذر را بگوید **طعن هفتم** آنست که در اخبار
مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفا از خلافت میکرد
چنانکه طبری در تاریخ و بلادری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند
که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر گفت اَقِیلُونِی فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَعَلِیٌّ فِیکُمْ یعنی دست از

غالب هم

خلافت و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست و حضرت امیر المومنین علیه السلم در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرموده که چه بسیار عجیب بود از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن خلافت را از برای دیگری عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکنند بر آنکه خود را قابلیت امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضا اتفاقی است که عقل و عدالت هر دو در امام شرط است اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بر دینی برد و ضبط خود نمیتوانسته است کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضا اقاله امام جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بخلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها هم بدتر بود پس قدح در یکی ازین دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال آن مکار محیل و دنیقس که اینها همه محض مکر و حیله و مواطیه با یکدیگر بود تا مردم را درین باطل محکم تکنند چنانچه آن فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است بر آن طعن سیم آنست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانسته اند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما درین رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها باشد موافق روایات اهل بیت علیهم السلام چنانچه از آیات سوره نسا این معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است و آن ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست پس بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطان است و خدا از آن

در بیان جاهل بودن ابوبکر بتفسیر قرآن و احکام دین

بریست کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار خوب کرد که خود را قرین شیطان کرد چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد و تقوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی که پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند هرگاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه باهم موافق است هر چه را بدانید بگوئید و هر چه را نمیدانید از کسی که میداند بپرسید که دوای ندانستن پرسیدنست اینها همه روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد از ابوبکر شرم کند و آن برای رعایت او از برای خود بکرد اگر قول اول بی سند بوده وای بر او که بی سند تفسیر کلام خدا کند و اگر سندی داشته باشد وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و ایضا روایت کرده اند که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته به رای خود و برای خواهش نفس خود می گفته بی سندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دویم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است و هر خری میداند و او ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر سر من

شایع می کنند اکر نه دانسته در کتاب خدا سخن کویم سیم آنکه دزدی را کفت بعوض دست راست او دست چپش را
بریدند و فخر رازی کفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم آنکه جده
میراث خود را از فرزند زاده خود خواست کفت در کلام خدا و رسول از برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره
و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد و بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءه سلمی را که اطاعت او نکرد
باتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی کفته اند در میان آتش شهادتین باواز بلند میکفت تا سوخت و قبول
توبه نکردن و باتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است
که او دعوی اسلام کرد و عذری که بعضی کفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما کفته اند که توبه زندیق
مقبول نیست بی وجه است زیرا که در روایات او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان
و این باعث زندقه نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح
بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است ششم
آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و بالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود
که توقع داشت ناقص دانست خواست وبال شنایع اعمال عمر را با آن ضم کند و ایضا خواست که وفا
کند بان عهدی که با عمر کرده بود و بان میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق بامیر المومنین
علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت
کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و کفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
این عهدیست که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را کفت و بیهوش شد عثمان
نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش باز آمد کفت بخوان چون بخواند
ابوبکر کفت الله اکبر ترسیدی که اکر در بیهوشی بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان
کفت بلی ابوبکر کفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر
کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و کفت از خدا بترس و عمر را
بر مردم مسلط مکن ابوبکر کفت مرا بخدا میترسانی اکر خدا بپرسد خواهم کفت بهترین امت را
بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول آنکه او را چه نسبت بود که امام
و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد که باعتقاد ایشان

در بیان وصیت نمودن ابوبکر در حین مردن بخلافت عمر و وفا کردن بعهد خود

خلیفه

خلیفه تعیین نکرد و تاسی بحضرت رسول بنص قرآن واجبست دوم آنکه کفت که عمر بهترین امتست
با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود و باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانکه کذشت و خود کفت
فلست بخیرکم و علی فیکم سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر
عظیمی برای چنین فظ غلیظ جاهل فتاک بیباکی بکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی
چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد و رسول خدا صلی الله
علیه و آله در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیکفت این جاهلان
بی باک ایا از ان حضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین
بودند و از اینجا لازم می آید شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که رحمة
للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار متناقضه و اقوال متباینه
می باید که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه معهوده و محروم کردانیدن اهل بیت رسالت از
خلافت بود و اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در این حال از او ظاهر شد و دلالت بر ضلالت و بطلان
خلافت او میکند بسیار است و این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد

در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دوم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و
معدن ابن زیاده از آنست که در کتب مبسوطه احصا توان نمود فکیف این رساله و او در جمیع مطاعن
ابوبکر شریک است بلکه خلافت ابوبکر یک شعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او
اندکی در این رساله ایراد مینماییم

در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن
مشتمل است بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که
این اول فتنه و خلافیست که در اسلام بهم رسید و سببش عمر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل
کفته که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم و اول خلافی که در اسلام شد
منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار
آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان
بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس کفت روز پنجشنبه
و چه روز پنجشنبه و آنقدر کریست که آب دیده اش ریسمان ریزها را تر کرد و بروایت دیکر مانند مروارید

در بیان قبایح اعمال عمر

در بیان حدیث قرطاس و مانع آمدن عمر از نوشتن وصیت

دوات

قطرات عبرات بر گونه‌های رویش جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و
آزار رسول خدا صلی الله علیه وآله پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر گفت کتفی و دواتی یا لوح و دواتی
بیاورید که نامه برای شما بنویسیم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد
هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود
او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر گفت درد و بیماری برو غالب
شده است و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و منازعه کردند
و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته گفته رسول
خداست و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع
بسیار شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست
نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان
رسول خدا صلی الله علیه وآله و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند
و در جامع الاصول نیز این حدیث را بهمین نحو و زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی
که از فضلای مشهور ایشان است و در کتاب شفا از ابن مسعود نیز بر این شنیع تر روایت کرده است و بر ناقد
بصیر مخفی نیست که امری که خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایع دین
نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست
مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم و عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم
دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بیک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظاً و معنیً
برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث
ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد
و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آنها با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند
انگاشت خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار
نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافی آن تمهیدی بود که او با آن منافقان دیگر در این باب
کرده بود این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت

دید که آن بیحیا در حیات آنحضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام
بفرماید و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه
که اهتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از جرم ظاهر بیرون کرد و ایضاً چون مشاجره آن منافقان
در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بجائی منتهی
شود و منافقان راهی یابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را باین سبب
نهی از مقاتله و امر بمساهله با عدم اعوان می‌نمود و ایضاً معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب آن وقت
و آن حالت است تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگان است و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند
چون نتواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر
بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابو داود از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده‌اند
که گاه هست که زن یا مرد شصت سال طاعت خدا میکنند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکنند آتش
برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده‌اند که آدمی نباید که یک شب در خواب رود
مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد مؤید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت
کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود
من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلام سؤال کردم
از او که با من بیاید ابا کرد و همیشه او را با خود غضبناک می‌یابم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است
گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم سببش همین است
او چنین میداند که رسول خدا صلی الله علیه وآله خلافت را از برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواست
که باو برسد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آن را خواست مگر هرچه
پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد
پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست در مرض
موت خود از برای خلافت او ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام
پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و
ایضاً روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او یک صاع

خرمایی که حضرت ریخته بودند و میخوردم را تکلیف کرد یک دانه برداشتم و هیچ نخوردم و سبقت آن بر
پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می
آیی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بچه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله بن جعفر را میگوید
گفتم با هم سنان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول
آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم
باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول
خدا نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده برین هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند
پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا کلامی در امر او بحقی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد
و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود و گاهی از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل
در باب او بکند در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند من منع کردم او را از این از برای شفقت
بر امت و محافظت اسلام بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را
بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم که او چه در
خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا کلام روایات
ابن ابی الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر حضرت رسول تعیین حضرت امیر را
میخواسته و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بوده و معلوم شد که او خود را از
خدا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید
مریدان او این را از کرامات او حساب کرده اند بشومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت
نگذاشت که حق با میرالمؤمنین بر گردد تا موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت
داد مردم را در عرض بیست و پنج سال با آنکه رؤسا و سرکردها را اموال بسیار بدهند و ضعفا را زیر دستان را
ذلیل گردانند و هرچه مصلحت دنیای او را در آن دانند بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون حق
بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند
و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره بر پا شد
و معاویه را دانسته در شام تعیین کرد و با او تمهید کرده که اگر حق با میرالمؤمنین بر گردد او اطاعت نکند و

میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آن حضرت بر این مترتب
شد و از غلط تر بر خدا و رسول نبود خوب شد تمام در کردن اوست چون بر کیفیت این قصه مطلع شدی
و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او از
چندین جهت لازم می آید آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه
باتفاق عامه و خاصه آن حضرت معصوم است از آنکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر
شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حالت رضا و نه در حالت غضب
چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح مسلم تصریح باین
نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی
حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده
است آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیایی بلکه دلیل کفر و نفاق است زیرا که
اگر مرد هذیان میگوید با او را گذارید که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کسی که
اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیاء که حق تعالی
در قرآن مجید در سه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ و یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ و ایضا
فرموده لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود
مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید و ایضا
بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخنان دلالت بر نهایت بی ادبی و بی پروایی و عدم محبت او نسبت بآن
حضرت میکند که در چنین حالی محزون و متأثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و
فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی
و شماتت او میکند که در این حال فرصت بدست او افتاده آنچه خواهد بگوید رد حکم الهی کرده که
در چندین موضع فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را
و فرموده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما
پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن پس ترک کنید و باز فرموده است وَمَا كَانَ
لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی هیچ مرد مومن

ونه مؤمنه را نمی‌رسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری
در کارهای خود و هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست یا آنکه در بیماری
از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای
دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرند
آنکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آن وقت خواست تصریح
بنام علی کند من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه با آنحضرتست و حق تعالی میفرماید وَمَنْ
يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ تا آخر آیه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از
آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان را که طاعت رسول است او را بگذاریم بخود و اکذاریم در
آخر بجهنم فرستیم و بد جائی است جهنم از برای ایشان   آنکه آنحضرت را آزرده کرد و بغضب آورد بجهه که
با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید
و اعراض کرده ایشان را راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت
صلی الله علیه و آله آزار خداست و حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی دردناک و باز فرموده است إِنَّ الَّذِينَ
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا یعنی بدرستیکه آنها که آزار
میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان
عذابی خوار کننده را   آنکه در قول او که حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ گفت چندین خطا کرد   آنکه اظهار
جهل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است
اظهار جهل آن حضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده   آنکه
آیاتی که استنباط احکام از آن کرده اند پانصد آیه است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط
نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها
شده و بعضی گفته که محکم ترین آیات که یک آیه وضوست قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن
مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست
پس چگونه کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا خود در مسائل حیران میشد

و اعتراض کرد

و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی
زنها در حجلها و در پس پرده‌ها   آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله کتاب خدا را
مقرون باهل بیت خود نمیکرد چنانکه گذشت و در حدیث ثقلین نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتابست کافی است نه کتاب به تنهائی و لهذا
امیر المومنین علیه السلام فرموده منم کلام الله ناطق قطب محیی الدین شیرازی که از علمای مشهور شافعیه است
و اهل حال الصوفیه است گفته است در مکاتیب خود ذکر کرده است که راه بی راهنما نمیتوان رفت و گفتن که چون
کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید که چون کتب
طب هست که اطبا نوشته اند ما را با اطبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطاست برای آنکه نه هر کس را
فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى
الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی صدور اهل علم است بَلْ هُوَ آيَاتٌ
بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ نه بطون دفاتر چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام فرموده أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ
وَهَٰذَا كَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اقبح ردی بر امام جاهل
باطل خود کرده است   آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع   در روز سقیفه که
پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوات بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق
دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مبرای ایشان عذری که میگویند برای
ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد
شد و چونست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان
میدهند و چون خود تعیین خلیفه ناحق میکنند اصلاح امت است و ضرور است و ایضا وقتی که
ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام شوم او را ببرد غش
کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد چرا
او را نسبت بهذیان نداد با آنکه هذیان از جهات شتی باو اقرب بود و چرا حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ را در آنجا
نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه
علم بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت

رسالت از خلافت نبود و این اول قاروره نبود که در اسلام شکست آن شقی پیوسته در مواطن متعدده
معارضات میکرد و پیوسته راضی بگفته و کرده آنحضرت نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید
و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از
مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید بایشان پس دهند
عمر در غضب شد و بنزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانانیم و آنها
کافر حضرت فرمود بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا
مرا بآن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی ما داخل
مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشد حضرت فرمود من نگفتم که امسال خواهد شد بعد از این
خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری مییافتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد
و شکایت و مذمت آنحضرت کرد ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را
گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد فرمود اینست آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ
نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفتا هرگز از روزیکه مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم
مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دل تنگ
بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ
لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی پس نه بحق پروردگار تو قسم که ایمان
نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج
و تنگی در آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردن کامل پس معلوم شد که او مؤمن نبوده
با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت
از عمر دل تنگ شده بود و او را شک کننده میدانست و آن نقره خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که
در خاطر داشت و مترصد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود
که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت
کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من در پی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین

حضرت

خود را بمن داد و فرمود این دو نعلین را ببر و هر که از پس این باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله
و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره گفت اول کسی که ملاقات
کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که
هر کرا ببینم آن بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره
پس برگشتم بخدمت حضرت و میگریختم و میگریستم و عمر از عقب من می آمد پس رسول خدا گفت چه
میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای
تو باد آیا تو نعلهای خود را با ابوهریره داده که آن بشارت را بدهد حضرت فرمود بلی عمر گفت این کار را مکن
که مردم اعتماد بر این خواهند کرد و بگذار که اعمال خیر بکنند مؤلف گوید اگر چه آثار وضع از اول تا آخر
این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر بی شرمی
و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند که رد قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و آن عین شرک است و ابوهریره
بیگناه ماند و خفت رسانید و اگر آخر حدیث راست باشد حضرت از برای مصلحتی در این وقت ترک
اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه بیحیائی آن ملعون باشد و ایضا بخاری و
مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسر او آمد بنزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را باو شفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند
حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند
عمر برخاست و جامه آن حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است
پروردگار تو از آنکه بر او نماز بکنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه
کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ
مَرَّةً و اگر دانم زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت او
منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد عمر گفت من تعجب کردم از
جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا
و در روایات شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای
تالیف قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا مگر ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او

بایستی حضرت جواب نکفت عمر بار دیکر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که
من چه کفتم من کفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان در آتش
جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت آنحضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد امری که
نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی در این مقدمه
از او بظهور رسیده و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی روا نیست که جامه اش یا کریبانش را از غضب
بکیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآن حضرت است که احترامش
بر عالمیان واجب است و جزو اسلام است و ایضا انکار قول و فعل آن حضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط
و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون خاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن
حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده و در فلان باغ است
حضرت رسول حضرت امیر و زبیر را بر او فرستاد و نامه را کرفتند و او را عمر کفت یا رسول
الله این خیانت با خدا و رسول و مومنان کرده است بکذار من کردنش را بزنم حضرت بخاطب خطاب
کرد که چرا چنین کردی کفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند
و کسی را نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند
حضرت فرمود راست میکوید مکوئید نسبت باو مکر خیر باز عمر کفت بکذار کردنش را بزنم او
خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد با اهل بدر
که هر چه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب کردانیده ام و این حدیث اکرچه مخالف روایات
شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه تصدیق خاطب حضرت کرده باشد
و عذر او را قبول کرده باشد و کفته باشد که مکوئید از برای او مکر خیر بار دیکر نسبت خیانت
باو دادن و اراده کردن زدن او کردن رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آن حضرت است
و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن
حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که کفت ابو بکر آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و کفت یا رسول الله من بفلان وادی کذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت
فرمود برو و او را بکش ابو بکر چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و بر کشت پس حضرت بعمر

کفت

کفت برو و او را بکش آنهم رفت و چون او را در نماز دید نکشت و بر کشت پس علی علیه السلام را کفت برو او را
بکش چون حضرت رفت او را ندید و رفته بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این مرد و اصحابش
قرآن میخوانند و از چنبره کردنشان نمیکذرد و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیری که از نشانه بدر رود
و بعد از آن هرکز بدین بر نخواهند کشت و ابن حجر کفته است که شاهد حقیت این حدیث است حدیث
جابر و رجال آن ثقه اند و در روایت ابن الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اکر این
کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیکر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این کروهی بیرون خواهند
آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را بان حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی
در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیکران بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که اصحاب مدح
کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را بابو بکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش
روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اکر او کشته میشد میان امت هرکز اختلاف بهم نمیرسید
پس معلوم شد که نکشتن ابو بکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا و فرمان نکردن او و عذر
نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرده و در حدیث
سابق بعد از آنکه ابو بکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن
رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابو بکر عذر نمازش را کفت و حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد مخالفت
نمود و همین عذر ناموجه را کفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنهاشد
تا روز قیامت همچنانکه دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع
متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از او صادر شد و مخالفت خدا و رسول
طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی ظاهرتر از این نمی باشد چنانکه کفته اند یکخطا یا دو خطا
یا سه خطا مادر بخطا این قدر خطا — آنکه انکار کرد امری که بر هیچ عاقل وقوع آن مخفی
نمیتواند بود چنانچه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلی
الله علیه و آله نزدیک شد ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان امت که بخدا سوکند که رسول
نمرده است و بر خواهد کشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرک باو داده اند
تا آنکه ابو بکر حاضر شد و کفت آیا نشنیده این آیه را إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و این آیه را که وما محمد

انکار کرد ... پیغمبر صلی الله علیه و آله را

إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی توخامی مرد وایشان
خواهند مرد ونیست محمد مکر رسولی که پیش از و رسولان کذشته اند ایا پس اکر او بمیرد یا کشته شود مرتد
خواهید شد و از پس پشت برخواهید کشت عمر چون این آیات را شنید کفت کویا هرکز این آیات را
از کتاب خدا نشنیده بودم این واقعه را ابن اثیر در نهایه وصاحب کامل و زمخشری در اساس
اللغة روایت کرده اند کسی انکار این واقعه نکرده است واین خالی از دو صورت نیست یا آنکه از قدر
جاهل بود بآیات قرآنی وآثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود وحضرت رسول مکرر
میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مومن است بعد از من و فرمود یا علی
بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان وقاسطان ومارقان ودر حجة الوداع مکرر کفت رفتن من نزدیک
شده است ودر میان شما دو چیز بزرک میکذارم ودر وقتی که دوات وقلم طلبید اشعار باین فرمود وایضا
از کجا معلوم شد که دست و پای مردم را خواهند برید وشناعت این واقعه زیاده از آنست که بیان
باید کرد یا غرضش حیله ومکر بود که مبادا تا آمدن ابی بکر با حضرت امیر علیه السلم بیعت کنند وتمهید
ایشان باطل شود واین سخن را درمیان انداخت تا ابی بکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره
باین کرده وجواب اعتراضات مخالفانرا بتفصیل در بحار الانوار ایراد نموده ام آنکه حرام
کرده حج تمتع ومتعه زنانرا با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله آنهارا مقرر فرموده بوده وتفصیلش آنست که
خلافی نیست درمیان امت درآنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله مقرر شده وخلافی
که کرده اند در آنست که آیا نسخ شده یا حکمش باقی است واهل بیت اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقی است
منسوخ نشده است ودر حکم متعه زنان نازل شد این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً
بنابر اکثر واصح تفاسیر وفخر رازی در تفسیرش کفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله در عمره بمکه آمد زینت کرده اند زنان مکه پس شکایت کرده اند اصحاب
حضرت از طول غربت حضرت فرمود متعه کنید ازین زنان ودر صحیح بخاری ومسلم وجامع الاصول روایات
بسیار از قیس وجابر وغیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله رخصت متعه داد ودر
صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه وعبدالله بن زبیر نهی
میکرد مردم را بمتعه وعبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را ازین من این را بجابر نقل کردم کفت این حدیث بر من جاری شد

حرام کردن عمر حج تمتع و متعه زنانرا

ما متعه

بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بهرچه میخواست صح

ما متعه کردیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله چون عمر خلیفه شد کفت بدرستی که قران در منازل خود نازل
شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شمارا امر کرده است ونکاح زنانرا دایم قرار دهید اکر بیاورند
نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنکسار خواهم کرد وعامه بطرق متعدده از ابن عباس
وحضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که اکر آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکردند
مکر قلیلی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیرش این را روایت کرده است وایضا در تفسیرش از عمران بن حصین
روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که آنرا نسخ کند وامر کرد بآن ما
رسول خدا ومتعه کردیم ومردم را از آن نهی نکرد بعد از آن کفت مردی برای خود آنچه خواست کرد وحج تمتع اجماعی
مسلمانانست که مشروع است وحکمش باقیست وفقهای عامه خلافی که کرده اند در آنست که آیا این بهترین
انواع حج است یا نه وآیه فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ دلیل مشروعیت آنست ودر صحیح بخاری ومسلم وترمذی
ونسائی وغیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری وابن عباس وحضرت امام محمد باقر
علیه السلم ودیکران که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله متوجه حج وداع شد هدی با خود برد ودر میان
ایشان بغیر رسول خدا وطلحه دیکری شتر با خود نیاورده بود وحضرت امیر المومنین علیه السلم چون در
یمن بود حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید وچون بمیقات رسید نیت کرد که احرام میبندم مانند احرام
رسول خدا وحضرت صد شتر با خود آورده بود حضرت امیررا شریک در هدی خود کردانید واین یکی
از مناقب مختصه آنحضرتست که در مقامات متعدده بیان فرموده وچون حضرت مردم را تعلیم طواف
وسعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بمروه ایستاد و فرمود که اکر پیشتر میدانستم که حق تعالی
امر بعدول حج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هرکه هدی با خود نیاورده است باید که
عدول نیت بعمره بکند ومحل بشود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این
سال است یا همیشه خواهد بود حضرت انکشتهای یکدست مبارک خودرا در انکشتهای دست دیکر داخل
کرد و فرمود داخل شد عمره در حج باین روش وهمیشه چنین خواهد بود وچون حضرت امیر احرام خودرا
تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش وحضرت رسول صلی الله
علیه وآله شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد وحضرت امیر باقی را نحر کرد وبخاری ومسلم
از مروان بن حکم روایت کرده اند که در عبادت عسفان نزاع شد میان علی علیه السلم وعثمان زیرا که عثمان

منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر آنرا شنید صدا بلند کرد بتلبیهٔ عمرهٔ تمتع و گفت لبیک بحجة
و عمرة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست
از سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر نمیدارم از برای گفتهٔ احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت
کرده است که عمران و حصین بمن گفت امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند
بعد از امروز بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل شد که این
حکم را نسخ کند و نهی از ین نکرد تا از دنیا رفت بعد از ان مردی برای خود آنچه خواست گفت و برین مضامین
روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را
با جواب شبهای ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایة کرده اند که عمر بر منبر با آواز
بلند میگفت مُتعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء
و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد رسول خدا و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر
هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بصیرتی دارد و بهرهٔ از شعور دارد میداند که
این عبارت صریح است در مشاقه و معاندة با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است
در تحت آیه و من یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضاً حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده
حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از
عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از و پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از که فرا
گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرد از ان و عقاب میکرد بر ان او گفت از برای آنکه خود بر منبر
گفت که دو متعه در زمان حضرت رسول بود من این روایت او را قبول کردم که گفت در عهد
آنحضرت بوده و قبول نکردم رای او را که از پیش خود اختیار کرده   آنست که چون مغیره
ابن شعبه از جمله روسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المومنین بود چنانچه در روایات
متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفهٔ ملعونه و آنکه باید که یکدیگر
متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها
بر منابر سب آنحضرت میکرد چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیین ما گفته اند
که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بوده و خاتمه امرش

آن بوده

آن بوده که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلام میکرد تا بجهنم واصل شد
و میان عمرش عمل زنا بوده و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش
را در غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از ان
اخبار بسیار روایت کرده است آنکه آن ملعون سب حضرت امیر علیه السلام را بر منابر میکرد و مردم را امر باین
مینمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست
داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بود و اصل قصه طولی دارد و مجملی از آنرا در اینجا
ذکر میکنیم و آن چنان است که چون عمر مغیره را با این فضایل والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل
می گفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد چون اهل بصره برین مطلع شدند بسیار عظیم
شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع
در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنه داشت که بسوی
یکدیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و
در روزنه را گشود ابوبکره خواست در را ببندد نظرش بغرفه مغیره افتاد دید که باد آنرا نیز مفتوح
نموده و او در میان پاهای زنی نشسته است پس ابوبکره با آنجماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر
کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما [illegible] دیدیم
اما روها ندیده ایم ایشان صبر کردند و مشاهده حرکات میکردند تا فارغ شد چون برخاست شناختند
که ام جمیل است و در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز کند ابوبکره آمد و مانع
نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغ چند درین باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر رسید
عمر ابو موسی اشعری را که دشمن امیر المومنین بود والی بصره کرده فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید
ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است
از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای
ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف دقیقی کرده گفت
تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان
دیدی که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم درین وقت رنگ

عمر متغیر شد و حضرت امیر المومنین علیه السلم گفت بلی والله ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته‌اند عمر این را گفت
پس نافع را طلبید و او نیز چنین گفت گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره عمر گفت والله تا گواهی ندهی مانند
میل در سرمه‌دان فایده ندارد پس نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم تا بیخ در سوفار نشست پس تاثیر عظیم
در عمر ظاهر شد و علی علیه السلم با عمر گفت که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم
چنین شهادت داد پس علی علیه السلم با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر
بر رویش ریخته‌اند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و به نزد مهاجران
میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر
شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون
زیاد پیدا شد گفت من مردی را می‌بینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی [illegible] تا باین عبارت
تعلیم او کرد که نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک شد دید که جوان مغیره نشسته و دستها را حرکت میدهد
و می‌آید بخاطر نخستین رسید که او را تهدیدی هم باید داد و مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم
معروف است بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی نزد تو هست ای که لوله عقاب بر گویا مدح و ذم هر دو
درین عبارت هست و عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون ابوعثمان روایت نقل عمر میکرد خواست
صدای خود را شبیه بصدای ناهموار عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک شد که من غش کنم پس از فحوای
این اخبار معلوم شد که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا
ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بد است
و اگر متضمن حد زدن چندین بیگناه باشد قبیح‌تر و شنیع‌تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که
ایشان شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابو الفرج
گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده‌اند که زیاد گفت دیدم مغیره را پای ام جمیل را بر داشته بود
و خصیهای او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلند و نفس تندی می‌شنیدم و ابو الفرج
گفته است که عمر را گفته زیاد و تغییر شهادت دادن و رفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که
بعد از آنکه ابی بکره را حد زدند گفت که گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که بار دیگر او را حد بزند

حضرت امیر علیه السلم او را نهی کرد از این و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم
میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر
کرده‌اند این سخن را ابوالفرج گفته است که عمر ابوبکره را امر به توبه کرده ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی
مرا قبول نمیکنی من عهد کرده‌ام که گواه نشوم میان دو کس تا در دنیا باشم و من در دنیا [illegible] و گفته است
که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا جای نشستن را
بگیرد و بروایت دیگر نفس گیر شو خدا خوار کند آن مکانی را که اینها ترا در آن مکان دیده‌اند ابوالفرج
گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و مغیره و ام جمیل هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو
آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند که گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی‌بینم
مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگباران کنند بسبب تو و حضرت امیر المومنین فرمود که اگر بر مغیره ظفر
یابم او را سنگسار خواهم کرد و هر که تامل کند درین اخبار او را شکی نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت
امیر المومنین علیه السلم و نزد عمر ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او
و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند زد   آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر
محدثان عامه و خاصه روایت کرده‌اند که روزی در خطبه خود عمر گفت که اگر بشنوم زنی را در صداق خود
زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس
زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان
خود داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناتر و فقیه‌تر اند از عمر حتی زنان پرده
نشین در خانه‌ها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی در حق او راه یافت
و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را
بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم از تو داناترند ای عمر و از گفته
خود برگشت و از این روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود چنین کسی که باعتراف خودش
زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان
امت باشد   که اعظم طعنها است و صریح است در معانده خدا و رسول و اکثر علمای [illegible]
نین متفطن نشده‌اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده‌اند و آن انکار حکم تیمم چنانکه در صحیح بخاری و مسلم

وابی داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است و همه از شقیق روایت
کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی
جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز بکند پس چه میکند با آیه سوره مایده فلم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد
بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت
آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم
در میان خاک غلطیدم چنانچه دابه میغلطند چون بخدمت حضرت رسول آمدم این را ذکر کردم حضرت
فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بزمین زد و بهم مالید و دستها و رو را مسح کرد عبد الله
گفت مگر ندیدی که عمر قایل نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضا
بسند دیگر روایت کرده است از شقیق ابن سلمه که گفت روزی من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی
گفت که اگر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب نیابد ابو موسی گفت چه میکنی
قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر قایل نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار از آیه را چه میکنی عبد الله
نتوانست جواب گفت آن مقدار را موجه سابق را گفت و ایضا بخاری از سعید بن عبد الرحمن از پدرش
روایت کرده است که مردی بنزد عمر آمده گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر
بعمر گفت که در خاطر نداری که من و تو در سفری همراه بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک
غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود که ترا کافی بود که چنین
کنی و دستها را بزمین زد و پف کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت
از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی
بحقی که بر من داری من این حدیث را باحدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری
و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت ابی داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد
عمر بودم و مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه می باشیم و جنب میشویم و آب نمی یابیم عمر گفت
اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا در خاطر نداری که من و تو میان شتران بودیم و جنب شدیم
من در خاک غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت رسول و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود

پس عمر گفت

پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما
ترا بگفته خودت میگذاریم که این احادیث ایشان صحاح سته است که نقل شد و ایشان انکار
صحت اینها نمیتوانند نمود و میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سایل را که در هنگام
نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود
باینکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و متذکر آیه بود که حق تعالی در دو قول او در دو آیه تصریح
بآن نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را به تیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بود و نمیدانست
فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد
بود بر خدا و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد
بود و کفری ازین قبیح تر و ظاهرتر نمی باشد اگرچه از و غریب نبوده و مثل او بدان بوده چنانکه حی علی خیر العمل را
از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و سایر امور دیگر از و متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد
آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل بآیه و حکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود
بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین
امری عام البلوی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار واقع
شود او نداند پس چنین کسی چگونه ریاست عامه دین و دنیا جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست
که در وقتی که کشته گفتند چرا عبد الله پسر خود را خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با امیر المؤمنین
نمیتواند کرد و امامت زود بحضرت امیر المؤمنین بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت این بود که
کسی که نداند که چگونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست و باعث جهل بچنین حکمی را که میان
آن و طلاق از جهات شتی فرق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شده
و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد
اینحکم را معلوم کند از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع بآن متمسک میشوند که چون کسی
انکار نکرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح بینی را که کتاب خلاف
سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از
اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگویی من این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که چندین

غرض دنیوی بآن متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت
کی میتوانستند انکار کردن طعن هفتم آنست که در وقایع بسیاری از حکمها خطا میکرد و تا
صحابه او را تنبیه میکردند و بر میکشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنکسار کنند معاذ کفت اکر ترا
بر زن حکم هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود بر کشت و در مناقب خوارزمی روایت
کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از وی سوال کرد او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد
که او را سنکسار کنند در راه حضرت امیر المومنین ع ایشانرا ملاقات کرد و آن واقعه سوال نمود چون
مطلع شد فرمود که بر کردانید او را و آمد بنزد عمر و فرمود که امر کرده که این زن را سنکسار کنند
کفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری و بر آنچه در شکم او سلطنت
نداری پس حضرت فرمود شاید او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار کفت بلی
چنین بود حضرت فرمود که مکر نشنیدهٔ که رسول خدا ص فرمود که حد نمی باشد بر کسی که اعتراف
کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و کفت عاجز شدند زنان
مثل علی ابن ابی طالب زاییدن اکر علی نبودی عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب
خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده است عمر
خواست که او را سنکسار کند حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که مکر نشنیدهٔ که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که قلم تکلیف برداشته اند از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ کردد و
از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از وی برداشت و این قضیه را قاضی القضاة
و ابن ابی الحدید تلقی بقبول نموده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله کنجایش
ذکر آنها ندارد طعن هشتم بدعتهائی است که او در دین خدا کرد برای خود بی مستندی
بایراد قلیلی در اینجا اکتفا می نمائیم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل
بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانکه صاحب
نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان دید که باغوای
شیطان مسجد پر شده است کفت نعم البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و مسلم
و جامع الاصول روایت کرده اند که ابی سلمه از عایشه سوال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان چکونه

بوده عایشه کفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد میپرس
که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیکر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت
دیکر میکرد من کفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده های من بخواب میرود
و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیکر مسلم روایت کرده است که عایشه کفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان
و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح در آنها داخل بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون
آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که بآنحضرت اقتدا کنند حضرت بر کشت و بخانه رفت
و شب دیکر بیرون نیامد ایشان کمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند
و بعضی سنکریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امور میکنید
تا آنکه میترسم که بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه
بهترین نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مکر نماز واجب بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم
و دیکری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستادیم نماز را سبک کرد و داخل
خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این
باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که با حضرت رسول
در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه نمیکردند یا اکر میکرده اند راضی نبوده که بجماعت واقع شود پس این
عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب کردانیدن و سنت موکده قرار دادن معلوم است
که بدعتست و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر
ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است
و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند
که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از
کاری که من میکنم بخدا سوکند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است

ودر جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابوداود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید از امور که تازه بهم میرسد که هر تازه بدعتست و هر بدعتی ضلالتست وآنچه جمعی از علما از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود و مخالف احادیث عام وخاصه است واز نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصاً یا عموماً وارد نشده باشد بدعت است وحرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند واز دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعتاست و تشریعست خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل اینکه واجبرا بقصد سنت کنند یا سنت را به نیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طوافرا بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت در وقت مخصوصی قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرام است واگر کسی بدعت را اصلاح کند و پنج قسم منقسم کرداند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دویم انکه عسسی را بدعت کرد که شبها کردند و تجسس احوال مردم کنند با آنکه حق تعالی نهی از ان فرموده است وگفته است وَلَا تَجَسَّسُوا وابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسسی میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او بی آنمرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس مکنید و تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانها از درهای آنها بشوید تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیر خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سیم انکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر بعد از انکه سه سال از خلافت او گذشت پس سه طلاق حساب میکرد چنانچه جامع الاصول از صحیح ابی داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرأت بر طلاق نکنند اگر این علت اجرای بر سه طلاق است بایست که خدا عقلش بر چنین احاطه کرده بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی بود بعقل

شوم تغییر بدعت چهارم آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام بطرق معتبره منقولست که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از و متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از انجا برداشتند و در موضعی که الحال در انجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله مکه را فتح کرد مقام را بر گردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در انجا بود و پیوسته در انجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کسی هست که بداند که مقام ابراهیم در زمان جاهلیت کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه آنرا به ریسمان برداشته نگاه داشته ام عمر آنرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در ان موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول حضرت بر خواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است والحال جای مقام را که در زمان رسول بود در انجا کبوتر گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه رویشد سقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسسی و شب گردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه از برای تادیب مردم مقرر کرد و مردم میگفتند که تازیانه عمر هیبتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت و مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در انجاست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسول از این واضح تر نمیباشد که سنت آنحضرت را دانسته برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند پنجم انکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر بعرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرموده است مسلمانان همه کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از انکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد

واین مضاده صریح است با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث
عول و تعصب قرار داد و آن مخالف کتاب الله و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست
هفتم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک
روایت کرده است هشتم آنست که بیت المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت رسول و زمان ابی بکر
بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا بهم زد و زوجات حضرت رسول را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده
هزار درهم میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم قسمت اهل بدر از مهاجران پنجهزار درهم قرار داد
و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول
بانصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند پس صبر کنید تا بحوض کوثر
نزد من آیید ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت
بالسویه را تغییر داد و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشانرا کم کرد و اکثر
فتنهای زمان خلافت حضرت امیر متفرع برین بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت
حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت بآن راضی نشدند مانند
طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت
البته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لازم آن فتنهای عظیم را بآن منطفی میساخت که آنقدر وهن در
ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت معویه و دیگران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
گفته است اگر گویی که ابو بکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه امیر المؤمنین کرد و کسی انکار بر او نکرد
چنانچه انکار بر امیر المؤمنین کردند جواب گوییم که زمان ابو بکر متصل بود بزمان حضرت رسول
و بسیرت او عمل کرد کسی بر او اعتراض نتوانست کرد چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل
گذاشت و مردم بآن الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان
محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند و قناعت نمودند
و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه محکم تر شد و چون
خلافت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید خواست بر گرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول
بعد از آنکه بیست و دو ساله بامر دیگر عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول

آن

آن برایشان گران بود بحدی که بیعت را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و جمعی دیگر را که عمر ایشانرا تفضیل
میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند
تا آنکه اکثر دلها را از آنحضرت منحرف کردند مؤلف گوید که اگر نیک تامل کنی میدانی که فتنها در اسلام
بهم رسید و ظلمها که بر اهلبیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجرهٔ
فتنه در روز سقیفه غرس نمود و بتفضیل در اعطا آنرا تربیت کرد و بتدبیر شوری بار آورد و تا ظهور
قایم آل محمد علیهم السلام هر ظلم و جوری که بر اهلبیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجرهٔ ملعونه است
فلعنة الله علی من غرسها و سقاها و اثمرها و رباها طعن نهم قضیهٔ شوری است که اعظم قبایح
و اشنع فضایح است و مجمل این قصه باطله چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند
آنست که چون ابو لؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد بآنچه در باب حرمان
اهلبیت علیهم السلام از خلافت و نقص مرتبهٔ ایشان در حال حیات خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری
چند که متمم آن باشد که بعد از او نیز هرگز امر خلافت بایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود باشد و کسی
گمان حیله باو نبرد و او را بی غرض شناسند اول مشوره کرد با اصحاب درین باب کسی برای خوش آمد او گفت
عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را صاحب غرض ندانند و ایضا میدانست که اگر او بشود براه
نمیتواند برد و حق زود بصاحبش بر میگردد قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر
نمیشود بس است عمر را آنچه کرد و خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات متحمل این امر
نمیشوم بعد از آن گفت بتحقیق که رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه
و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را در میان ایشان بمشوره
قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشانرا طلبید چون حاضر شدند
نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا
همه شما طمع در خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه اعاده این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را
از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت
رسول بعد از آن گفت میخواهید بگویم شما چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگوییم مگو دست از ما بر نخواهی
داشت گفت اما تو ای زبیر بد خوی و مفسدی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و

کاهی شیطانی کاهی هست که اکر به تو رسد بمان تعوذ از برای یک چاریک جو خود را بمیرانی نمیدانم
اکر خلیفه شوی همه روز که شیطان باشی امام مردم که خواهد بود و با آنکه تو با این صفت باشی بکار امت
نمی آئی واما تو ای طلحه به تحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در نزول آیه حجاب کفتی
ابن ابی الحدید کفت که شیخ ما ابو عثمان جاحظ کفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد
طلحه در حضور جماعتی کفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند بزودی خواهد
مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از آن برای تو نازل شد وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ
وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه
زنان او را بعد از او هرکز نکاح کنید واما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی آئی و اکر ریاست
دهی با تو باشد از عهدهٔ آن بر نمی آئی و چه نسبتست میان بنی زهره و خلافت واما تو ای عبد الرحمن
ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را باین کار نسبتی نیست واما تو ای عثمان
والله که سرکینی بهتر از تست و اکر خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط میکنی و همه بیت المال را
بایشان میدهی می بینم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بفیء مسلمانان اختصاص
دهی بعد از آن کرکان عرب بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از آن رو بعلی کرد و کفت اکر تو مزاح و
شوخی نمیداشتی برای اینکار خوب بودی والله که اکر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی
میکند بعد از آن آنحضرت برخواست و بیرون رفت عمر کفت والله قدر این مرد را میدانم و مرتبهٔ او را
میشناسم اکر کار خود را باو واکذارید شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن کفت
اینکه از میان شما برخاست و میرود اکر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد کفتند پس چه
مانع است که باو نمیدهی کفت نمیخواهم که بار این کار در زندکی و مردکی در دوش من باشد و بروایت دیکر
در غیر روز شوری کفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیکر کفت که کم سن است
بعد از آن عمر کفت آه اکر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابو حذیفه زنده می بودند مرا هیچ تشویش و تردد
نبود و برای این کار مناسب و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابو طلحه انصاری را طلبید کفت پنجاه
کس از انصار را بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در خانه بایستید
و تعجیل کن و پیش از سه روز مهلت مده تا ایشان باهم مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای اینکار اختیار

کنند

کنند اکر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید کردن او را بزن و اکر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت
ورزند کردن هر دو را بزن و اکر سه کس اتفاق کنند که عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید
واکر آن سه کس دیکر بر مخالفت مصر باشند کردن ایشان را بزن و اکر سه روز بکذرد و اتفاق بر امری
نکنند کردن همه را بزن و مسلمانان را بکذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند
ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المومنین علیه السلم بروایات
مستفیضه مخالف و موالف قریب بصد منقبت خود را برایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با یکدیکر
مشورت کردند و کفتند اکر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیکری زیادتی نخواهد داد و همه
مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس
شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت کفت حصه خود را
بعثمان بخشیدم و زبیر چون عمه زادهٔ حضرت امیر المومنین علیه السلم بود برای حمیت قرابت کفت من
حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد کفت
من حصه خود را با بن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن
کفت من هم از حصه خود کذشتم و میان علی و عثمان کذاشتم و با علی علیه السلم کفت با تو بیعت میکنم بر کتاب
خدا و سنت رسول خدا و طریقه شیخین ابو بکر و عمر حضرت فرمود قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت
رسول خدا و آنچه خود دانم و رایم بآن تعلق کیرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان کفت عثمان کفت من باین
شرط قبول کردم بار دیکر بعلی علیه السلم و عثمان بهمان شرط کفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد
و علی علیه السلم قبول نمیکرد چون دید که علی ع شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و کفت
السلام علیك یا امیر المومنین علی علیه السلم فرمود والله که تو باو بیعت نکردی مکر بهمان امید که عمر با
ابو بکر کرد خدا میان شما جدائی انداز چنانکه اکثر نقل کرده اند که دعای آنحضرت مستجاب شد و میان
ایشان فساد و عناد بمرتبه رسید که هیچ یک با دیکری سخن نمیکفتند تا آنکه مرک در میان ایشان
جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام
احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقل مخفی نتواند بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت
و خطای ابو بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه کفت بر است عمر بهان آنچه کرد در حیات

ومات متحمل این کار نمیشوم اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت
ایشان بود چرا در مهمات از امتحان و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و اگر خطا و باطل و خلاف
رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول او متمسک شد و حق را از
صاحب حق گرفت اول برای ابوبکر و بعد از وی برای خود دویم آنکه او گفت رسول خدا از همه این شش
نفر راضی بود و از این جهة همه لایق خلافتند و بعد از آن برای هر کس عیبی گفت که باعتقاد او منافی
آنست و اکثر آنها اگر کفر نباشد معصیت هست پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد و
چگونه حضرت از ایشان راضی بود ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت
که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی از دنیا رفت پس حالا چون طلحه را میگوئی که از تو آزرده از دنیا
رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما کی جرأت میکرد که کمترین سخن را باو بگوید چه جای این سیم
آنکه عیب کرد امیر المؤمنین علیه السلام را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست
و حق تعالی رسولش را بآن مدح کرده و خلافش را مذمت کرده و فرموده است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ
لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و اگر مراد او دعابه و مزاح امری باشد
که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت
بخلاف این اوصاف موصوف بود و رعبش در دلهای کافران و منافقان بمقتضای أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ بمرتبه متمکن بود که نامش را که میشنیدند بدن شان میلرزید و باین سبب اکثر از
قبول خلافت او ابا میکردند و عمر خود او را نسبت بفخر و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون
آنحضرت ساکت بود ما جرأت نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از ابن سیرین روایت کرده است
که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد
و باز از ابن الانباری روایت کرده است که علی علیه السلام بمسجد آمد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند
چون برخاست یکی از حاضران او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند
اگر شمشیر او نبودی ستون اسلام راست نمیشدی و او در قضا از همه اعلم است و از دوست سوابق اسلام
و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنی گفت ما از خلافت او کراهت
داریم از جهة آنکه کم سن است و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که

عمر

۱۲۴

عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم اویید چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند
ابن عباس گفت نمیدانم ما هرگز چنین گمانی بغیر از نیکی برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که
از برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما باسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید که اول
کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود و مطلبش این بود ولیکن امری رو داد که علاجی بغیر این نداشت
و اگر رای ابوبکر بود در حق من هر اینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نمیشد
زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی ما مانند نظری که گاو میکند بقصابی که او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از
عبد الله ابن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را
از آنکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند
قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود تدبیر
کرده اند و اختیار نموده اند و توفیق یافته و رای درستی اختیار کرده اند ابن عباس گفت آیا خلیفه غضب
خود را از من دور میکند که جواب این سخن را بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی
که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ
الْخِيَرَةُ یعنی پروردگار خلق میکند هرچه را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان
در آنست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آنرا که اختیار کرد اگر قریش از برای خود
اختیار کرده خدا را اختیار کرده اند حق است و الا باطل است و آنچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری
و خلافت پس حق تعالی حال این جماعت را ذکر کرده است و گفته است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ
فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرده است
عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر
ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نیز میتوانستیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق است
از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب کرده است
که بگشا و پست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کردند از مومنان عمر گفت همواره باش
ای پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز
متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتانی راه برای پادشاه مومنان و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش

وقریب مدعه بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا پاك و پاکیزه کردانیده است آنرا
از همه عیبها و بدیها و ایشان خانه آباد نه که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده است
و اما آنکه کفتی که عداوت و کینه شما در دل ماهست چکونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده
باشند و در دست دیکران بیند پس عمر کفت اما تو ای عبدالله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواستم
که بتو بکویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس کفت کدام است مرا خبر ده اکر باطل باشد خلاف
خلاص کردانم و اکر حق باشد نباید از حق بدنجی عمر کفت می شنوم که مکرر میکوئی که این خلافت را از
روی حسد و ظلم از ما کرفتند ابن عباس کفت اما حسد پس شیطان حسد بر آدم برد و او را از بهشت
بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما را بسیار می برند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس
کفت ای خلیفه آیا حجت نمیکیرند عرب بر عجم که رسول خدا از ماست و ما بهتر از شما ایم و قریش دعوی
فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ماست پس ما بر سایر قریش این حجت را داریم عمر
کفت الحال برخیز و بخانه خود برو چون برخاست و روانه شد عمر از عقبش صدا زد که ای آنکه میروی
بدرستی که من با هر چه از تو صادر شود دست از رعایت حق بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کردانید
و کفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهرهٔ
خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آنرا بهرهٔ خود را باطل کرده است این را کفت و رفت پس عمر
با حاضران کفت مرحبا ابن عباس هرکز ندیدم او را با کسی مباحثه و معارضه کند مکر آنکه بر او غالب
آید مولف کوید که این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نیست که آن منافق میدانسته است که
خلافت حق امیرالمؤمنین است و باین سبب و وسایل حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و
هر یك از این کفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل آنکه کفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این
امر شوم هر کاه میدانی که امیرالمؤمنین صاحب این حق است و اکر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد
و همیشه می کفتی لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ پس چرا بعد از موت با او نمیدهی شاید که فانی بعضی از کناهان
بشود و اکر نمیخواستی در اصل متحمل شوی چرا باقبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف
تو احق و اولی است منصرف کردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع سر کینی از و بهتر است
و از غایت فضیحت کشته خواهد شد و آنکه کفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم از عبارت

جواب شافی درین باب کفت و حق تعالی میفرماید اِنَّ الْاَمْرَ کُلَّهُ لِلّٰهِ یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده است
لَا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ و آیات و اخبار بسیار درین باب کذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند
که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی
و راه نمایان راه خدایند و چرا در سایر انبیا مانند نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر
ایشان پیغمبری مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد
و آنکه اکر نبوت و خلافت هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است
هر کاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود
و اما عذر کم سن بودن هر کاه مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال
ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هر کاه
چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن آنحضرت برای حمل سورت
برائت در غزوه تبوك از برای منزلت هرون و خلافت مدینه که چند سال پیش از این بود کم نبود و بعد از وفات
حضرت رسول که چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر دیکر که بخویشان محبت دارد هر کاه محبت خویشان
از برای خدا باشد و مزد رسالت رسول خدا باشد چه بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است
بر خطاهای بسیار چهارم آنکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که ائمه می باید که از قریش باشند و از انصار
بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری کفت اکر سالم مولای حذیفه می بود من در خلافت
او شك نمیکردم و حال آنکه بی شك او از قریش نبود و این مناقضه صریح است با مخالف نص و باتفاق
اما مقدمهٔ اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را
زخم زدند باو کفتند اکر کسی را خلیفه میکردی دفع نزاع میشد کفت اکر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه
میکردم و اکر خدا از من سوال میکرد می کفتم که از پیغمبرت شنیدم که کفت او امین امت است و اکر سالم زنده میبود
او را خلیفه میکردم و اکر خدا از من سوال میکرد میکفتم که از پیغمبرت شنیدم که میکفت سالم محبتش
بخدا شدیداست و سید مرتضی رض از بلاذری روایت کرده است که بعمر کفتند کسی را تعیین کن
کفت از اصحاب خود حرص بدی بر خلافت می بینم و من باین شش نفر میکذارم که رسول خدا که از
دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از آن کفت اکر یکی از آن دو نفر مییافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را

باو میکذاشتم واعتماد بر و میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است وطعنی دران نکرده است
اما مقدمهٔ دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشان اند و کافران
تابع کافر ایشانند وایضاً مسلم و از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معویه روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند احدی با ایشان مگر آنکه خدا او را بر رو بجهنم
می افکند مادام که دین را بر پا دارد و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که رسول خدا گفت که قریش
والیان مردمند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است و گفته
است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیت آن دادند و بحد استفاضه رسید
پس معلوم شد که درین تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض خود گفته و کرده و هم مخالفت
نصوص قاطعه نموده وایضاً عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با آنکه مجعول است و معلول
هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم استجماع جمیع شرایط امامت بوده باشد و قدرت
بر تحمل بار گران خلافت داشته باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا در وصف
امیر المومنین در حدیث طیر که متواتر است با آنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه امامت او
نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم فضیلت بر جمیع خلق
نیست و محبوبیت ترجیح هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره
دیگر و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضح است بر آنکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند
ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت
آرزوی وجود این دو نفر کردن که بهیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع
فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند **پنجم** آنکه اول قسم خورد که من بعد از فوت متحمل نمیشوم
و بعد از ان متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود حجت شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد
نهایتش آنست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی
از چه راه بود وایضاً چرا خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند و رجوع باجتهاد دیگران

کرد که محتاج بامر بقتل و انهم تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد و امر خود اکتفا میکرد چنانکه
ابوبکر در خلافت او کرد البته از فتنه و آشوب اسلم بود و فی الحقیقه منشأ مقاتله جمل و صفین و نهروان
هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد
و خواهشهای ایشان را متفرق نکردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد که
هر یک از آنها داعیه خلافت بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز این خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را
خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد بر انگیختن فتنه را با آنکه بطمع انداخت
معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای
آنکه عداوت ایشان را نسبت بامیر المومنین میدانست پس بایشان داد برای آنکه اگر روزی خلافت بآنحضرت
برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات خود مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد بخواهید
یکدیگر باشید اگر اتفاق نکنید و در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو و معویه و چون این سخن بایشان رسید
داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر بر آوردند وایضاً ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی
حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه
نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمی کشید من از وی سوال کردم از احوال علی علیه السلم و عثمان گفت
این عداوت قدیم بود در میان بنی هاشم و بنی عبد الشمس و بعد از این سخن بسیار درین باب گفت سبب
دویم در اختلاف امر امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس
هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان
مرکوز بود و چشم بران دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا نزاع میان علی علیه السلم و عثمان قوی شد
و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد
رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت
و سماحت و جود هم داشت و با عمر در حیات ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی
میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از و منحرف
گردانید و زبیر نیز درین باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر
بخلافت کمتر از علی علیه السلم نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی علیه السلم را ضایع کرده بودند ابوبکر و عمر

درنظر مردم وبی قدر کرده بودند از خاطرهای آنجماعت که خصایص وفضایل وبزرکیهای او در زمان
حضرت رسول دیده وشنیده بودند اکثر آنها مرده بودند وجماعت دیکر بعرصه آمده بودند که او را نمیشناختند
واو را مانند سایر مسلمانان میدانستند وآن فضایل وچیزی بر مردم ظاهر نبود مکر آنکه پسر عم رسول
وزوج بتول وپدر سبطین است وسایر مناقب وفضایل او را فراموش کرده بودند وآن برای آنحضرت
اتفاق افتاده بود بعض قریش ونفاق وانحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که آن برای هیچ یك از دیکران
اتفاق نیفتاده بود وقریش طلحه وزبیر را دوست میداشتند زیراکه اسباب بغض علی در ایشان بود ودر
اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند وایشان را وعده عطا وافضا میدادند وهر دو خود را در
میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیراکه عمر نص برایشان کرده بود وآن برای خلافت
پسندیده بود وعمر در حال حیات وبعد از وفات نافذ الحکم بود ومردم اقوال وافعال او را می پسندیدند
وچون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد وبسیار حریص بود واکثر اشرار وشجاعان عرب که
با او بودند خلافت را در علی علیه السلم قرار نمیدادند با آنحضرت نمیرسید وچون خلافت از دست طلحه
وزبیر بیرون رفت رخنه عظیم در خلافت آنحضرت کردید وعایشه را بعراق بردند وفتنه جنگ
جمل برپا شد وجنگ جمل مقدمه وتمهیدی بود از برای جنگ صفین زیراکه اکر جنگ بصره نبود
معویه جرات بر مخالفت نمیکرد وبوهم اهل شام انداخت که علی علیه السلم فاسق شد بمحاربه عایشه ومسلمانان
وآنکه طلحه وزبیر را کشت وایشان از اهل بهشت بودند وهر که مومنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل
جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد وفرع آن بود واز فساد صفین
کمراه شدن معویه ناشی شد وهر فسادی وقبیحی که جاری شد در ایام بنی امیه وفتنه عبدالله بن الزبیر
نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیراکه عبدالله دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید
نص خلافت از برای من کرد ومروان بن الحکم وجمعی دیکر برین کواهند پس نمی بینی که سلسله این امور
چکونه بیکدیکر پیوسته وهر فرعی متفرع بر اصلی است وهر شاخی بدرختی پیوسته است وهر شعله
از آتشی افروخته است وهمه منتهی میشود بشجره خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه وضلالت غرس نمود
کفت عجب تر از این آن بود که بعمر کفتند که سعید پسر عاص ومعویه واکثر منافقین که داخل مولفة قلوبهم
بودند واسیر شدهای جنگ وفرزندان ایشان که بجبر اظهار اسلام کردند حاکم ووالی کردی وعلی وعباس

وطلحه

وطلحه وزبیر را مطلقا ولایتی وحکومتی ندادی در جواب کفت اما علی تکبرش زیاده از آنست که انجا
من قبول حکومت بکند واما این جماعت دیکر از قریش میترسیم که منتشر شوند در شهرها وفساد
بسیار بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند وهر یك دعوی خلافت از برای
خود بکنند چکونه نترسید در وقتی که شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از آنکه فساد کنند
پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری وسقیفه وسایر بدعتهای ابوبکر وعمر شد
علیهما ما علیهما الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان وابوذر ومقداد وعمار را که باتفاق واخبار
صحیح متفق علیهما از جمله اهل بیت ورا است کوترین اهل زمین وملازم حق وبامر الهی محبوب حضرت
رسالت وشیعیان حضرت امیر المومنین بودند وعباس عم حضرت را در مشوره داخل نکرد وجمعی را
که باقرار خودش معیوب بهمه آن عیوب بودند ومعدن نفاق وشقاق بودند صاحب اختیار
ومرجع آن کار کرد هفتم آنکه در قضیه فدك که امر جزئی بود ومتعلق بدنیا بود دعوی وشهادت
چهار معصوم را که جناب احدیت وحضرت رسالت شهادت بعصمت وطهارت وصدق وحقیت
ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرد ودر باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور واحکام دین مبین
ودنیا وآخرتست رجوع بجمعی نمود که همه را شریك در آن کرده بود وتهمت جر نفع اصلا مانع نشد هشتم
آنکه اکرچه بحسب ظاهر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را داخل شوری کرد اما تقسیم آنرا
بر وجهی نمود وحیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بکردد وبغض او ظاهر شود که دلیل واضح
است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف
عمر وعداوت امیر المومنین باعتبار ربط او با ابوبکر ومعارضه حضرت با او در خلافت وهمچنین عبدالرحمن
با خویشی عثمان وسایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را نمیکذاشت وهمچنین سعد که از جمله بنی زهره
وبنی امیه بود جانب عبدالرحمن وعثمان را نمیکذاشت وایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند
وزبیر که باقرار عمر کاهی انسان وکاهی شیطان بود اکر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند واکر
با حضرت اقامت مینمود دو کس میبودند وبر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه نفر
میشدند عبدالرحمن وطلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچ یك از این سه صورت خلافت بآنحضرت
نمیرسید وابن ابی الحدید کفته است که شعبی در کتاب شوری وجوهری در کتاب سقیفه روایت

کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر المومنین علیه السلم و عباس از مجلس عمر برخواستند
در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که باین تدبیر
عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که میگفت که در
جانبی باشید که عبد الرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست
و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست هرگاه اینها در یکطرف جمع شوند اگر آن دو نفر با من باشند
فایده ندارد و چه جای آنکه من امید بهر دو ندارم بلکه بیکی از اینها ندارم و با این مراتب مطلب عمر این بود
که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابو بکر بود بر ما فضیلت
نداشت چه جای آنکه عبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر درین مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم
کرد بدی عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد والبته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد
که خلافت از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبت به پادشاهی ندارم
و دنیا را نمیخواهم ولیکن میخواهم که عدالت در میان مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت
رسول خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش
آنست که چون ابو بکر و عمر دروغ از رسول این حدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود
و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هرگز
احتمال خلافت به بنی هاشم نمیدادند و حق باو بر نمیگشت و چون حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند
که آن روایت موضوع و افترا و بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون عمر نام شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلم را در آخر همه نوشت عباس
بحضرت گفت ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت
جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم
داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت
و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر
میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال
ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل

در شوری

در شوری نمیشد جبر میکردند او را به بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت
ترک خلافت کرده و با آنها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها
برایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانکه طبری درین قصه روایت کرده است که عبد الرحمن
بآنحضرت گفت یا علی بر جان خود راهی مگشا که گشته میشوی من نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را
معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلم بیرون آمد و فرمود آنچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت
طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی ع مضایقه کرد در بیعت عثمان و عثمان این آیه
خواند که در شأن خود و امثال او که بیعت رسول را شکستند نازل شده فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ
تا آخر آیه چون حضرت این تهدید را شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر کردند و عجب مکری کردند
و سید مرتضی رض از بلادری که معتبرترین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان
بیعت کرد حضرت امیر المومنین ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را
میزنم در آن روز بغیر او کسی شمشیر نداشت پس علی علیه السلم غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری
از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس با این
احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت او از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شائبه
اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید ره گفته است که اول مکری که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را
از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض دانند و هرچه بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر المومنین
عرض کرد خلافت را اما بشرطی که علم داشت که حضرت با آن شرط قبول نخواهد کرد بآنکه گفت بشرط آنکه
بسیرت ابو بکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این
شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین سبب را
قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و
باین مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند نهم آنکه در چهار صورت امر بقتل آن جماعت نمود
مخالفت عمر با عبد الرحمن یا سایر اولیای عثمان یا برچیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه نحو
معصیتی بود که بآنها مستحق قتل شوند و آمر او عمر بهوای عبد الرحمن بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا
و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین شود که

ایشان آنکه منسوب به آنحضرت اند در قبر او کدام حجت این واضح تر میباشد فضال گفت من گفتم این را با
برادرم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که
حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع به بخشیدهٔ
خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان بازای مهر دخترهای خود در انجا
مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت حضرت تا مهر زنان را نمیداد بر وی حلال نمیشد چنانچه
حق تعالی فرموده است إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ابوحنیفه گفت بگو بمیراث
دخترهای خود در انجا مدفون شدند فضل گفت من گفتم برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا
رفت نه زن داشت و بمجموع هشت یک آنخانه میرسید پس بهر یک یک حصه از نه حصه از هشت یک
میرسید و آن بقدر شبری نیست چگونه جنازه را بآن بزرگی دفن کردند و ایضاً فاطمه را میراث
ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمی باشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن
باینجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید او را که خود رافضی است و برادری ندارد و آنچه در کتب مبسوطه
در دنائت حسب و نسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
مطلب سیم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است و قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج
بذکر داشته باشد و اندکی از آنها را درین رساله بیان مینمایم طعن اول آنست که اقارب کافر
منافق فاسق چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال
ایشان مسلط کردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه کردانید و انواع فسوق و معاصی
از و صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان
روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز باینان
گفت اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از ان گفته است که این قصه
از مشهوراتست و ثقات نیز روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست
میان اهل علم بتاویل قرآن که آیهٔ کریمهٔ إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است
و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی
شایع شد که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیر المومنین او را حد شرب

حمزه

خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت دخیل کرد که هر جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله
ابن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از و شکوه کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده
فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون این جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان را بتراش و حبس کن
و بعضی را بر دار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و به مصر برگشتند و باین اسباب کشته شد مدینه
آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه اخراج کرد باعتبار کفر و نفاق او
و ایذای بسیاری که از و بآنحضرت رسید و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول در مدینه نداد
و چون حضرت از دنیا رحلت فرمود باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند
عثمان به نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول بمدینه بدهد ابوبکر راضی نشد و چون عمر
خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر نیز راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام
بمدینه آورد و هرچند حضرت امیر المومنین و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه درین
باب با او سخن گفتند و این عمل را بر و انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و هم
مخالفت شیخین با آنکه شرط کرده بود که بطریقهٔ ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران
بطرق بسیار روایت کرده اند آنکه ابوذر رضی الله عنه که احدی از خاصه و عامه در فضیلت
و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارد و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند که
چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت و
میگفت بَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در انجا نیز چون
از معویه بدعتها و ستمها میدید و بدو انکار میکرد و فضایل و مناقب حضرت امیر المومنین علیه السلام
را روایت میکرد و معویه هرچند میخواست که او را بمال راضی کند قبول نکرد و نزدیک شد که اهل شام را برو
بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت
که او را به نزد من فرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری
درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف بر و موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نگذارد که
خواب کند و آرام بگیرد و چون آنمرد ضعیف را بآن عنف آوردند تا رسیدن بمدینه ران هایش مجروح شد و گوشتهایش
ریخت و چون او را بنزد عثمان آوردند دست از نهی منکر بر نداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او و خویشان او

ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر علیه السلام فرمود که ابو ذر
دروغ نمیکوید زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که کفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین
کرد آلود برنداشته سخن کوئی را که راست کوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند
که ما اینحدیث را از رسول خدا در شان ابوذر شنیدیم عثمان کفت باصحابه که بکوئید من چکنم با این شیخ دروغ
کو بزنم او را یا حبس کنم او را یا از بلاد بیرون کنم میخواهد جمعیت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیر المومنین
کفت پس من میکویم در حق او آنچه مومن آل فرعون در حق موسی ع کفت پس آن آیه را خواند که مضمونش
اینست اکر دروغ میکوید کناه دروغش بر وست و اکر راست میکوید خواهد رسید بشما بعض آنها که
شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغ کو باشد پس عثمان کفت خاک
در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود و نقل کرده اند که بعد از آنحضرت چون
آن لعین کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و
سخن نکوید بعد از چند روز دیکر باز او را طلبید و کفت از بلاد ما بیرون رو کفت مرا بشام فرست
که با کافران جهاد کنم کفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی کفت پس بعراق بفرست کفت
میخواهی نزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند کفت مرا بمصر بفرست باز هم راضی نشد
پس بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت
با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر
واقع شد حضرت رسول او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد
و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و کروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو
خواهند شد چون هنکام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر کفت من چکونه
تنها بامر تو قیام نمایم ابوذر کفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از خارج عراق تجهیز من
خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روی من بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند ظ حاج
خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بسر راه آمد قافله عراق رسید و عبد الله بن مسعود
و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان کفت همه محزون و کریان
شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه کریستند و لعنت کردند

وکروه

برکسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه
بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت
بحضرت امیر المومنین علیه السلام واقع شد که بمشایعت او رفت و کسی که با مثل ابوذر که از کبار صحابه و اهل
سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از او راست کوتری نیست و
او شبیه عیسی ابن مریم است با فضایل دیکر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد و نسبت
بزهره اهل بیت رسالت آن اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای آنکه
مستحق خلافت باشد آنکه عبد الله بن مسعود را که از اکابر صحابه میدانند و زیاده
از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر
نماز کرده چهل تازیانه بر وی زد و دیکری برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات و کم و
زیاد کرده بود موافق کرداند و او نداد آنقدر زد که استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد
و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از وی پرسید که از چه شکوه
داری کفت از کناهان خود کفت چه میخواهی کفت رحمت خدا کفت طبیب برایت بیاورم کفت طبیب بیمارم کرده است
کفت وظیفهات را که قطع کرده ام بدهم کفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی کفت
برای فرزندانت باشد کفت خدا ایشانرا روزی میدهد کفت برای من از خدا طلب مغفرت کن کفت از خدا
میخواهم که حق مرا از تو بکیرد و وصیت کرد که عثمان بر و نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانی
در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند و شارح مقاصد
و دیکران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث
عامه و خاصه مشحونست بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که
عایشه کفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست آنکه اکر خواهم سخنی در حق او میتوانم کفت مکر عمار بن یاسر
که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده که کفت مملوست عمار از ایمان حتی کف پای او و بروایت دیکر پراست
از کف پا تا نرمهای کوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد کفت از روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته
او را دوست میداشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و

سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر
علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر
آنکه اختیار میکرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت
کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من سخن درشتی بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رفت و از من
شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و از و شکایت کردم و با او غلظت و درشتی کردم حضرت ساکت
بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود هر که با عمار عداوت کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت
پس بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح
بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک خشت برمیداشتیم
و عمار دو خشت برمیداشت حضرت رسول او را بآنحال مشاهده نمود بدست مبارک خود خاک از سر او
میریخت و میفرمود که بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم
و عمار میگفت پناه میبرم بخدا از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح
و صاحب کتاب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله اتفاق نموده اند فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این
افعال نکند بر وی شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند و عمار چون باو داد یک سطر را خواند و انداخت
عمار گفت ای میر این نامه اصحاب رسول خداست بستان و بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا
میخواهم عثمان غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را که
از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم و اسافل اعضایش زد آنقدر که علت
فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن
از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی
در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر
بود گفت از دل میگویم خدا رحمت کند ابوذر را عثمان گفت ترا گمان آنست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام
گفت نه والله این گمان ندارم عثمان ازین سخن آزرده شد و گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید
بهمانجا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان مرا

خوشتر است از همسایگی تو و برخاست و بیرون رفت عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند
اتفاق نموده بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم
اکنون باخراج او امر نموده و اگر این کار کند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشانرا
تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح بکنم پس نزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها تأنی بکن
مکن و سخن خیرخواهان را بشنو پیش ازین ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج
بربذه نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان آنرا نپسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا
بترس و دوستان عمار و دیگران بمار عثمان در غضب شد و گفت اول ترا باید بیرون کرد که همه را تو ضایع
میکنی حضرت فرمود که ترا حد آن نیست که با من این سخن گویی و این کار تعالی کرد و اگر خواهی والله که
نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی بخدا سوگند که فساد عمار همه از تست و ایشان گناهی ندارند
کارهای بد میکنی که تاب نمی آورند و بزبان می آورند و ترا خوش نمی آید پس برخاست و بیرون رفت و
کسی که درین روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم و ضرب واقع سازد بکسی که حضرت
رسالت در حق او آنها را گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات
الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است این سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار
معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که عمده عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من بمن چه کار
دارد و از من چه میخواهد گفتم کرا میگویی پسر عم من و پسر خال تو بسیارند گفت علی را میگویم گفتم والله
که از تو نهان میدارد آنچه بدیگران میگوید درین اثنا عمار رسید پرسید چه میگفتند که بعضی را شنیدم
گفتم همان است که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنادانی میگذارد عثمان گفت تو از
دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا اگر رعایت بعضی امور نباشد ترا ادبی کنم که تلافی گذشته و مانع
آینده باشد عمار گفت اما در دوستی علی من از آن عذری نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حجتی نداری و من
بر تو حجت دارم و من تابع نیستم عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار اویی و مانعان خیری عمار گفت
من خلاف این را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود و تو آمدی
و دیگری نبود من سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما

ترا دوست میداریم و بتحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از ان تغییری
کردی عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که تغییر
داده و این حکایة از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان و ایذای عمار چند بار و نفرین عمار بر و سه بار
و نسبت شر با فعال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض و عداوت آنحضرت
که خود دعوی کرد که اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اکراهست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت
با مومن و مسلم البته بغض و عداوت او با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق و کفر است

طعن

آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال
مسلمانان را باولاد و اقارب خود که د انجمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داده چهار صد هزار
دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان بوده باشد باو داد و بروایت
واقدی همه آن مال را باو داد و گفته که عثمان مکرر میگفت ابو بکر و عمر از این مال بخویشان خود میدادند من هم
بخویشان خود میدهم و ایضا روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود
قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بحارث بن حکم داد و حکم بن العاص را
والی زکوة قضاعه کرد و بسیصد هزار دینار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد مردم
طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت
من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف
روایت کرده است که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم که خازن بیت المال بود که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود
سیصد هزار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار بدهد او نوشته را رد کرد و آن مبلغها را نداد عثمان گفت
تو خازن مائی هر چه میگوئیم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست
کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار
نشود و عثمان کلیدها را با مال غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت
را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم برد و گفت که امیر فرستاده که صرف
عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت مرا باین مال حاجتی نیست و من برای آنکه عثمان گفت بمن بدهد خدمت
بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر از مال مسلمانانست کار من اینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم

باشد

باشد و اگر از مال عثمانست نمیخواهم که نقصان باو رسانم که او بیت المال را بهر که خواهد بدهد بغیر حق و ابن
ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن می
تابید مثل منقل آتش شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان
دارم که بسر این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را میان مسلمانان
قسمت نتوان کرد و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش برآید که این را بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی
مسلمانان را روزی کند که کسی را اینقدر قوت بهم رسد که تواند این را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن
آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آنرا بدختر خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است که
مروی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد حضرت فرمود که او حالا
عطایاست نه والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن سه زن
از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ثمن
دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که مبلغ اضعف تقریبا نزدیک به پنجاه هزار
تومان میشود و درین باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در
اموال مسلمانان خصوصا خمس ذی القربی این قدر را برای خود و اقارب تغلب نماید که صرف فسق و
فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی اهلیت
خلافت مسلمانان دارد با آنکه خلافت آن شرطی است که در اول باو قرار کردند که بطریقه ابو بکر و عمر کند
اگر چه تفضیل در عطاها او بدعت کرد اما بنحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد و جهات واقعیه را فی
الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف مینمود و عثمان رسوائی را بجدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان
ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد

آنکه جمع کرد مردم را بر قرات زید بن ثابت و بسبب
آنکه عثمانی بود و دشمن امیر المؤمنین و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان از قرآن
بیندازد آنرا برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیر المؤمنین ع بعد از وفات حضرت
رسول جمع کرده با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر المؤمنین
قرآنرا طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که مس نمیکنند
آن قرآنرا مگر مطهرون از فرزندان من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر نشود و مردم را

برخواندن و عمل نمودن آن بدارد عثمان چون خواست قران را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع نمودن قرآن
و مصحفهای دیگر را که عبد الله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید
و بعد از آن سوخت تا کسی بر آن اطلاع بهم نرسد و یک سبب در زدن ابن مسعود و اهانت کردن او این
بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد بآن خفت و اهانت او گرفتند و سوزانیدند
مصحفی که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمانست نسخه ایست که از وی برداشتند و چون این خبر
بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده مصحفها را و این عمل از چند
جهت متضمن طعن و مستحق لعن است   آنکه رد کرده کلام حق تعالی را و آن کفر است چنانکه فرموده
اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّونَ اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان می آرید و ببعضی کافر میشوید
پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند بسوی
بدترین عذاب و این مصداق حال آن بد مآلست که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبی رسید
و ایضاً کراهت داشت از نزول بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمالست چنانکه حق تعالی فرموده
است ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا اَنْزَلَ اللهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آنست که نخواستند آنچه را خدا
فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را   آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف دینی
نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن و سوزانیدن نمیباشد
آنکه ترجیح مرجوح متضمن رد قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار از صحاح خود روایت کرده اند
که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قراآت مختلفه چنانچه بخاری
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل قرآن را بر یک حرف خواند من سؤال
از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و مالک و ابو داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام
ابن حکم در حیات رسول خدا که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را حروف بسیار خواند
که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت
پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده

ظ. و در پیش حضرت آوردم

بودم حضرت فرمود رها کن او را پس بهشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از و شنیده بودم حضرت
فرمود چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر شود
از قرآن و ترمذی گفته است که این حدیث صحیح است و ایضاً در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره
از ابی ابن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث دیگر بسیار موافق این مضامین روایت کرده اند
و ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرائت و منع از قراآت دیگر مخالف حکم
رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرآت سبعه مشهوره است باطل است
زیرا که باتفاق قرا این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت
و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را
انداخته بود باین جهات اختلاف قرآت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافاتی که در روایات ایشان
وارد شده و تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قرا و قدوه ایشانست تصریح نموده است بآنکه
این سبعه آن سبعه آخر نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این
توهم کرده اند و بر آنکه این را ما بر ایشان الزام مینمائیم باعتبار احادیث که در صحاح ایشان وارد شده است و رد
نمیتوان کرد و از احادیث ائمه علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است
و آن مصحفی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است
که آنها را وضع کرده اند برای آنکه نباید آن قرآن را از آنحضرت قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته
باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز نموده باشند که آنچه میسر است
از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند
بر آنکه متابعت ابن مسعود و متابعت قرائت او ابلح است از زید بلکه دلالت بر آنکه قرآت او واجب است
و ترک قرآت او جایز نیست چنانکه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با ابن مسعود کرد بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم
مولای ابی حذیفه و فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بر وجهی که نازل شده است بقرائت ابن ام عبد بخواند
یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده اند که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت که من داناترین امتم بکتاب
خدا و بهترین ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است

وکی نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم که کسی این سخن را بر و انکار کند و ابو ظبیان روایت کرده است که گفت
ابن عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قرائت قرآن را میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت
بلکه آن قرائت آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یکمرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا رحلت
نمود دو مرتبه بر و عرض کرد و در آنوقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد
از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی علیه السلم سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را
دانست و همین بس است برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف
بآنکه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بر قرائت زید
ابن ثابت بخوانم بحق خداوندی که جانم در دست اوست که من از دهان حضرت رسول صلی الله علیه وآله هفتاد و چند سوره
یاد گرفتم و زید در آنوقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشده
چیزی مگر آنکه میدانم که در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم
کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا باو میتوانند رسانید البته نزد او میرفتم پس شرم کردم از
گفتار خود و گفت من بعضی ترا نایستم شقیق گفت من در حلقها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند
شدم و نشنیدم که کسی رد این قول بر و کند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت
کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از و وارد
شده است ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت
نکرده اند و مذمت او روایت نکرده اند تفضیل مفضول و مخالف قول رسول است و چون در استیعاب
گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای حضرت امیر علیه السلم با انصار حاضر نشد پس
معلوم میشود که باعث ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت و مثالب اعدای
ایشان را تواند بیرون برد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی ابن کعب و
معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده
چنانچه بعضی گذشت که اعظم طعنها است آنکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع علمای
مخالفان عدول بودند و افعال و اقوال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت
بر ظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه از قرآن

گواهی بر کفر عثمان میدهد و من چهارم آنهایم و آیات اینها اینند وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است
که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه
خدا فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت عثمان نام در میان مردم نداشت سوای
کفر تا آنکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت
گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را علی کشت گفت خدای علی
کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را
کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل ابو ذر و مثل ابن مسعود چنانکه گذشت
و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم این است که آیا قاتل او کافری بود که کافری را کشت
یا مومنی بود ایمانش افضل از همه مومنان که به نیت خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت که هر که
اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند
و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت
اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول او کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه
پیراهن حضرت رسول را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی
و ایضا جمیع صحابه که در مدینه ساکن بودند از مهاجران و انصار و غیر مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند
اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار نیز
ننمودند و یاری او نکردند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان که خلافت
ابو بکر را باجماع ثابت میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق و کبیره که موجب
قتل او باشد و معلوم است که هر منافی استحقاق خلافت او و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف
نمایند ببطلان اجماعی خلافت ابو بکر زیرا که اکثر آن جماعت درین اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی اختلاف
الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنجهزار کس بود که بر هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام
اهل اسلام زیرا که منها ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت و نصرتش
کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است یا آنکه بسبب بغض و عداوت

با حضرت امیر المومنین علیه السلم خون عثمان بهانه کرده عالم را برهم زدند وقتی که اهل اسلام عراق عزم قتل عثمان
کردند عایشه اراده حج کرد وهرچند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن ومردم را ازین کار باز دار قبول
نکرد وکفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل
میکفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا شبیه میکرد او را بمرد یهودی وصاحب
نهایه و سایر مورخان ولغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میکفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا
یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد وابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب
معتزلی نقل کرده است که کفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را ترغیب وتحریص مینمود عایشه
بود وچون معویه را طلبیدند بمدد کفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود وبعد از آنکه
تغییر داد وحرمت دین خدا را نکاه نداشت خدا هم او را کذاشت وکسی را که خدا تعالی رعایت نکند من اعانت
نمیکنم واینجا مورد همان مثل است که وَيْلٌ لِمَنْ كَفَّرَهُ نمرود وقتل ابوذر وعمار وسایر صحابه کبار در بین
اجماع بودند که اینجا مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی
که اینجا بیعت نکرد مکر بعد از شش ماه آنهم بجبر واکراه واینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد
وبقول دیکران کراهت از آن نداشت بلکه بآن راضی بود وکفت قتل الله وانا معه یعنی خدا او را کشت ومن
با او بودم یعنی با خدا وایضا جمعی که اتفاق بر قتل او نمودند ومباشر قتل او بودند همه نجباء بعینه بعد از
فراغ از آن اجماع بر خلافت امیر المومنین صلوات الله علیه کردند وبا او بیعت نمودند وسنیان که آنحضرت را
باین اجماع خلیفه واجب الاطاعت میدانند چرا اجماع شان در اینجا معتبر است ودر اینجا معتبر نیست واین طعن
مشتمل بر چندین طعن است وبرای اختصار با یکدیکر ضم کردیم شهادت دادن حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه که ملازم حق وقرین قرآن وباب مدینه علم است ومتفق علیه بین الفریقین است
بظلم وفسق او چنانچه خطبه شقشقیه وسایر خطب وکلام آنحضرت که اکثر متواتر ومسلم است دلالت
بران دارد وذکر آنها موجب تطویل است وایضا شهادت آنحضرت واباحت در قتلش ومضایقه نداشتن
در کشتنش برای کفر وشقاوتش کافیست واحتیاج بادعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت
کرده است که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد وبدم هم نیامد وایضا پرسیدند که راضی
بقتل او بودی فرمودند کفتند آنرا دشمن داشتی فرمودند وابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری ازین اخبار

کفته است که ازینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او ونهی از آن هیچیک ننمود پس خونش در پیش او مباح
بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر یا ظلم وفسق عظیمی که موجب قتل او باشد وراضی نبودن بقتلش دلالت
بر اسلام وخوبی او ندارد بلکه از آنجهة بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار وسبب ارتداد وکفر
وضلالت وکشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل وصفین ونهروان وظاهر است که هرکاه قتل کافر
مستلزم این همه فتنه وکفر وقتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه
نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است برآنکه کفر وظلم وعدوان او بمرتبه از کثرت وشدت وطغیان رسیده
بود که این همه فتنه وآشوب بر آن مترتب میشود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود وانتظار
آن داشت چنانکه عامه وخاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان واستقرار آنحضرت بر سریر خلافت
منبر رفت وخطبه خواند که مشتمل برین فقرات بود قد طَلَعَ طَالِعٌ وَلَمَعَ لَامِعٌ وَلَاحَ لَائِحٌ وَاعْتَدَلَ مَائِلٌ وَ
اسْتَبْدَلَ اللهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَبِيَوْمٍ يَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللهِ عَلَى
خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ لا يدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم وانكروه یعنی آفتاب
خلافت از افق ولایت طالع کردید وقمر امامت از برج حق ساطع شد وکوکب امارت در فلک وصایت درخشید
وامور یکه از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل وراست کردید وحق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود وروز
حق را بدل روز باطل آورد وما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت
میباشند وائمه وپیشوایان دین از اهلبیت رسالت قیام نمایندکانند از جانب خدا بامور خلق او وشناسندکان
بندکان او داخل بهشت نمیشود مکر کسی که ایشانرا شناسد بامامت وایشان او را شناسند بایمان وداخل
جهنم نمیشود مکر کسی که منکر ایشان وایشان منکر او باشند وابن ابی الحدید در شرح این خطبه کفته است که
مراد از سه فقره اول انتقال خلافت است بآنحضرت واز فقره چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود
وفقره پنجم اشاره است به تبدیل اجناب بجای عثمان وشیعه او را بعلی وشیعه او وبعد از آن کفته است اکر
کویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق داده بود از قدر سرور از خلافت چه بود جواب کوییم که طلاق از جهة
جاه واعتبارات دنیوی بود وسرور از جهة امامت دین وخلافت حق واحیای شریعت وملت بود وبعد از آن کفته است
آیا جایز است بمذهب معتزله که علی علیه السلم منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط واین عین
مذهب شیعه است جواب کوییم که انتظار تغییر بود نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل وخلعش باشد بسبب

اختراعاتی که کرده بود واین موافق مذهب اصحاب ماست پس ازین کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد وخوشحال بوده اند از قتل او و بعضی
بس است از برای شقاوت او ونقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری
نوشتند که بر همه کس واجبست بغض علی ابن ابی طالب اگرچه حق باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داد وامیر را
برین داشتند که باین حکم کند ودر ممالک خود رواج دهد امیر فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند
تا رای او درین باب معلوم شود شیخ در پشت آن محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بقتل او دهد
امیر را نوشته او خوش آمد ومحضر را باطل وابتر کرد   آنکه طغیان وعصیان عثمان بحدی
رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل ودفن ونماز بر او نکردند چنانچه مداینی در مقتل عثمان و واقدی
واعثم کوفی وطبری وابن عبد البر وسایر علمای ایشان در تواریخ وکتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه
روز اهل مدینه واکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند ومردم را از نماز وغسل ودفن او منع مینمودند حتی آنکه
مروان وسه کس دیگر از ملازمانش او را میبردند که دفن کنند مردم مطلع شدند ونعشش را سنگباران کردند
وبعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را در شب
برداشتند ودر مقبره یهودان دفن کردند واکثر گفته اند که بی غسل وکفن دفن کردند وحضرت امیر المؤمنین ع
واحدی از صحابه کبار ومسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او وبعد از آنکه معویه والی
شد فرمود که دیواری که در میان آن مقبره ومقبره مسلمانان بود برداشتند وامر او مسلمانان اموات
خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد ودر تاریخ اعثم که در زمان [illegible] است
مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که عثمان را دفن کردند وحال آنکه سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند
وسگان یکپای او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته در کوچکی گذاشتند که پایش از آن گذشته بود
وسرش بر روی آن میجنبید وبروایت دیگر بر آن تخته میخورد وطق طق میکرد وحکم بن حزام یا جبیر بن
مطعم بر او نماز گذارد ومعلوم است که اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وسایر صحابه او را داخل مسلمانان
میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند وسه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمیگذاشتند که سگ
وکرکس او را بخورند وهر که اندک انصافی دارد میداند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین ع
وخلافت عثمان واین واقعه البته متضمن قدح در یکی ازین دو خلیفه هست وخلافت امیر المؤمنین علیه السلام

متفق

متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان وخلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست
وچون امیر المؤمنین علیه السلام در ایذای عمار واخراج ابو ذر آنقدر معارضه واصرار نفرمود ودر غسل وترک
نماز ودفن عثمان که باعتقاد ایشان آنحضرت رعیت بود مداهنه ومساهله نفرمود ودر کتاب صراط المستقیم
نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین ع گفت سلونی قبل
ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست وسوال کرد
که میگویند که سلمان در مداین فوت شد وعلی علیه السلام از مدینه یکماهه راه است در یکشب آمد واو را تجهیز
نمود وباز گشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان در مدینه کشته شد وسه روز در مزبله
افتاده بود وعلی علیه السلام در مدینه حاضر بود وبر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس بر یکی از ایشان
خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو واگر باذن او بیرون
آمده لعنت بر او گفت عایشه با آن حضرت بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی
ملزم وساکت شد بدانکه بدعتها وقبایح وافعال واقوال عثمان زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر
آنها داشته باشد ودر کتب مبسوطه مذکور است واکثر آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام وآنچه ایراد
شد از برای منصف کافی است وابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته
است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا
میکنیم که آنها بمرتبه فسق نرسیده وباعث حبط ثواب او نشده واز جمله گناهان صغیره مکفره بوده زیرا که
ما میدانیم که او آمرزیده است واز اهل بهشت است بسه وجه   آنکه از اهل بدر است ورسول خدا فرمود
که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید که گناهان شما را آمرزیدم وعثمان اگرچه در بدر نبود
اما از برای بیماری رقیه دختر رسول در مدینه ماند وحضرت رسول ضامن حصه غنیمت او واجر او شد
آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ
إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ واگرچه او در آن بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار
مکه فرستاده بود واین بیعت از برای آن بود که از آن   مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت
نشست واز مردم بیعت بر مرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس
دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت وفرمود دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان

صاحب

آنکه از جمله ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشتاند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او آمرزیده است
و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و کبیره نیست و اینها سخنان
و امثال ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم بعون الله تعالی از جمله این وجوه اجمالا و تفصیلا با آنکه بیان این وجوه
همه بر اخبار چند است که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید
کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشد و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان
باشد و ما قبولش نداشته باشیم و عمده روایات ایشان که بخاری روایت کرده است از ناصبی چند از عبد الله
ابن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المومنین بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود
و با حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیر المومنین علیه السلم در روز جمل رد کرد و تکذیب
نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلم با اهل بصره
ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند و حضرت فرمود که بخدا سوگند
که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرده رسول
خدا و خایب و ناامید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم
حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث
سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که
از او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که این حدیث را دروغ
بر حضرت رسول بست حضرت فرمود که من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی که این ده نفر کیستند زبیر گفت
ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح
و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمودند نه را شمردی دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود اقرار
کردی از برای من به بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبولش ندارم زبیر گفت
آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم والله که بیقین
میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی
در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند
آن سنگ را از سر آن چاه برمیدارد و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من

ظفر

ظفر بدهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا بر تو ظفر بدهد و بر اصحاب تو و ارواح
شما را زودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحاح
خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند
با آنکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر
دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره
معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در روز
سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمرد و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که
او را محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا متمسک باین خبر نشد و این
خبر اگر اصلی میداشت از برای او نفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بود
چه احتمال داشت که اکابر مهاجر و انصار متعرض قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید الاوصیا راضی
میشد که مردی را که یقین داند که از اهل بهشت است بآن مذلت در میان مزبله بیندازند و بیرون نکنند و چرا
اعوان و انصار او این را بر حجت نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید کفر طلحه که باتفاق حلال
میدانست قتل او را و ایضا لازم می آید که عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره در این
طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود باید
عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا
میگوئیم که روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانکه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان
داده و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده هر دو هست یا تجویز و تخصیص در آن میرود و بنا بر اول
لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از کبیره
و صغیره هر چند آن فعل مؤدی بکفر باشد مانند استخفاف بمصحف و این مخالف اجماع و ضرورت دین است
و کسی دعوی عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المومنین علیه السلم و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب
گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی را اغرا بر قبیح است و صدورش از حق تعالی
محال است و بنا بر ثانی که تجویز و تخصیص در آن رود یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند
و مغفرت در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه

آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفر بوده است یا تخصیص مینماید مغفرت را بگناهان گذشته
ومراد با علموا ما شئتم مبالغه در حسن اعمال ایشان است در بدو و اظهار رضا از ایشان بسبب آن عمل شایسته
بی فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان از این امر با اهل بدر شریک است
و آن مبنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر
تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال بآن مدخول است از چند وجه
آنکه حق تعالی متعلق کردانیده رضا را درین آیه بایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و احزاب او ممنوع است
و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلم دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند آنکه قبول نداریم که
الف و لام المومنین برای استغراق باشد خصوصا آنکه درین آیه وصفی چند مذکور شده است که دلالت
بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است که بعد از این که پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشانست
پس سکینه و اطمینان برایشان نازل کردانید و داد ایشانرا فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود
بلافاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول
خدا و حضرت امیر المومنین را فرستاد و فتح نمود چنانکه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها
که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه معلوم نیست این جوابرا بعضی
از متکلمین شیعه گفته اند آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او مفادش
آنست که بتحقیق که راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه
بیعت کردند با تو در زیر درخت و این کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت
موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد
ایشان موافق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان
مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و یکروز کار خوبی بکند و آقا باو بگوید که
من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و از و در غضب شود
و او را تادیب و تعذیب بکند هیچ کس او را ملامت نمیکند و او را نسبت به تناقض نمیدهد خصوصا آنکه
آیه که در همین سوره است و قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت
مشروط بموافات است و ممکن است که این بیعت را بهم زدند زیرا که فرموده است انّ الّذین یبایعونک

انّما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه
الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستی که آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا
بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر
آن بخودش عاید میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بران پس بزودی خدا عطا خواهد کرد
او را مزدی بزرک پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد که رضای خدا شامل حال ایشان
خواهد بود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معادات
با اهلبیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بهم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و بآن
تن او را شهید کردند با آن اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خشنودی خدا کی بایشان ماند و ما این مطلب را اند
بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و کاه هست که
ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آنست که درین رساله احصا توان
نمود لهذا درین رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بجمیع آنها مطلع کردد رجوع نماید بکتاب
بحار الانوار و همچنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر
اشقیا و ارباب بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم در بیان امامت
سایر ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه را بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خلیفه دانند و امامیه و اثنا عشریه را بر کسی اطلاق میکنند
که همه دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند
و بعد از رسول خدا علی ابن ابی طالب را و بعد از و امام حسن را و بعد از و امام حسین را و بعد از و علی ابن الحسین
زین العابدین را و بعد از و محمد بن علی باقر را و بعد از و جعفر بن محمد صادق را و بعد از و موسی بن جعفر
کاظم را و بعد از و علی بن موسی الرضا را و بعد از و محمد بن علی التقی را و بعد از و علی بن محمد النقی را و بعد
از و حسن بن علی عسکری را و بعد از و حجة بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند
و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و دفع جمیع بدعتها خواهد
کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه این است پس اکثر زیدیه
و اسمعیلیه و افطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه اثنا عشریه نیستند و شیعه

باین معنی فرقهای بسیار دارد چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند
از هفتاد بلکه هشتاد تجاوز ند مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه پسر حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است
و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرده و امامت باولاد او رسیده و مذاهب باطله میان ایشان
بسیار بوده است والحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین
قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بی فاصله
خلیفه میدانند و بعضی بآن سه خلیفه باطله نیز قایلند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق
علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فوت شد و علانیه جنازه
او را برداشتند و بیرون نمانکرد و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق
از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت امام جعفر صادق
قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت
بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مدتی در ایام ملحد شدند
و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی درین زمان پنهان هستند
و مثل ناووسیه که می گفته اند که حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد
شد و او مهدیست و مثل افطحیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر
و باطن هرزه و معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی
علیه السلام را امام میدانسته اند و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده بود و فوت شد
و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او مهدیست و
بامامان بعد از او قایل نبوده اند و فرقه چند نادر نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که هزار و
صد و نه از هجرت است بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض
شده اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است و مانند قایلان بامامت محمد پسر صادق علیه السلام
و قایلان بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض
شدند احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است

وتکلیف

وتکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف
به معلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لا یطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند که
مذهب حق در میان امت میباشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ما عدای
مذاهب موجوده و اما اثبات ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند یا نه بطریق
بیان کرد طریق نقل است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است
آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه
گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاریست مادام که
دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پس شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده
خلیفه و پدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین
اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی
روایات از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی روایات از آنحضرت
پرسیدند گفته اند چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا
در صحیح مسلم از عامر بن سعید بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که
شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه
که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود و ایشان دوازده خلیفه خواهند بود
از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث این است که پس بیرون می آیند دروغ گویی چند نزدیک قیامت
و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم
و قرآن بر ما میخواند پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیده اند که چند خلیفه بعد از او خواهند
بود عبدالله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر
خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرند دوازده خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان
بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود
که بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت بابی الطفیل که دوازده خلیفه
بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای
حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داده است که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند
گفت نامهای ایشان نزد من نوشته هست باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و بدین مضمون
با الفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از یحیی
ابن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول
فرمود ای عم از فرزندان من دوازده نفر خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه رو خواهد داد
پس مهدی که از فرزندان من است بیرون خواهد آمد و خدا امر او را یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از
عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس
دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این احادیث بر خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام که از جمیع فرق
اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام و خصوص که همه از قریش باشند [illegible]
استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیست مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس [illegible] احادیث که در کتب
ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات [illegible]
که بعضی از ایشان خواستند که این احادیث را موافق مذهب خود گردانند گفته اند که خلفای اثنا عشر
خلیفه اول و امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته که مراد صلحای خلفای
ایشانند بعد از امام حسن علیه السلام عبدالله بن الزبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند
و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و
جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبدالعزیز که بعضی احوال حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را
انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بیوجه است و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست
و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض

باهلها

باهلها یعنی چون امامان بروند زمین با اهلش بموج آید و نظام عالم برطرف شود و بعضی صریح است که خلافت
تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای
ما و اولی در کافی است   احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر
بمتابعت قرآن و اهلبیت نمود و فرمود که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان را منقرض
کرده اند و بخلافت احدی از اهلبیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق و ملحدی چند بودند که در ظاهر تابع
سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقل تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول
دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال
که ایشان دعوای امامت آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن
مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان با کتاب خدا و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب
و سنت در فروع دین خود و در اکثر مسایل مقلد ابوحنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند
و نه نصی بر امامت ائمه خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بتغلب و
استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهلبیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات
الله علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت
ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارجند و لهذا در احادیث اهلبیت علیهم السلام وارد شده است که
زیدیه با ما عداوت میکنند   ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و در فضایل احمد
ابن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که زندگانی او
مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود غرس نموده و منزل
من است داخل شود باید که بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیای
از فرزندان او را بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی
روزی ایشان کرده است پس وای بجمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت
من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند   زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود فاطمه سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و
امامان از اولادش امینان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در

متابعت ایشان نجات یابد و هرکه از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل کردد و در این باب احادیث
در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان بود ایراد نمود و اما نص مفصل چون خلافت
امیر المومنین علیه السلم ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام حسن و نص حضرت امام حسن بر حضرت امام
حسین و همچنین نص هریک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان امامیه
که در هر عصر چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده‌اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود
ثبت کرده‌اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملوک و پادشاهان
با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده‌اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار مینموده‌اند
اگر غرض ایشان دنیا بودی بایست بخلفای جور متوسل شوند و از بیم خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند
با آنکه میدانیم که ایشان از اهل صلاح و سداد بوده‌اند و نهایت احتراز از کذب مینموده‌اند و هرکه با این قراین
و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیقت آنها و در کتب معتبره شیعه اتحاد
دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هریک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات آبا و امهات هریک را قبل از وجود ایشان
خبر داده تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و اخفای میلاد او و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان
حضرت امام زین العابدین تا زمان قایم علیهم السلم میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده
پس درین احادیث شک و شبهه نیست   افضلیت است و شک نیست در آنکه هریک
از ائمه ما علیهم السلم افضل بوده‌اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفای که غصب حق ایشان کرده‌اند در علم
و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند برین و در مشکلات مسایل
و دقایق وقایع همه علما و فقها با ایشان رجوع مینموده‌اند و سخن ایشان را حجت و متبع میدانسته‌اند و مرجع
کافه امرا و رعایا بوده‌اند و همه خلفای بنی امیه و بنی العباس ایشان را مستحق مقام خلافت میدانسته‌اند
و از ایشان در حساب بوده‌اند و کتب و تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است بانتساب و فضایل در
خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام
را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم تو هم او را دوست دار و ایضا از براء

روایت

روایت کرده است که روزی حضرت حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم پس
اینها را دوست دار و در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
امام حسین علیه السلم را بر دوش خود سوار کرده بود پس مردی با امام حسن گفت بد نیکو مرکبی سوار گردیده‌ای کودک حضرت
فرمود او نیز نیکو سواریست و ایضا از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر است فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه
که بطلبان برای من دو پسر مرا و چون می‌آمدند ایشان را می‌بوئید و در بر میگرفت و بخود می‌چسبانید و ایضا
از صحیح مذکور از ابو هریره روایت کرده است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم بسیاری از روز و با من سخن
نگفت و من با آنحضرت نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک
من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر
آوردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم تو او را دوست دار و
هرکه او را دوست دارد دوست دار و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون از ابو هریره روایت کرده است که
حضرت رسول آمد بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند
چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خدایا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست
دار و هرکه او را دوست میدارد تو او را دوست دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت
شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است
که شخصی گفت شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رفتم دیدم که حضرت چیزی بر رانهای خود گذاشته
و جامه بر روی آن پوشانیده چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه
برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر روی رانهای خود خوابیده‌اند پس گفت اینها دو پسر من اند
و دو پسر دختر من اند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و هرکه اینها را دوست دارد
دوست دار او را و ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حسین از منست و من از حسینم خدایا دوست دار هرکه حسین را دوست دارد حسین سبطی است از
اسباط من و ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله
اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده‌اند یعنی گویا که یکی از پیغمبرانست و در نهایه لغت با همین حدیث را

نقل کرده است در تفسیرش گفته است یعنی بهتر از آنچه است از استعداد در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث
دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه‌اند
از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت‌اند و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که
مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت مردم کجایی گفت
مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند
و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل بوستان من‌اند در دنیا و گفت ایشان
سید و بهتر و مهتر جوانان اهل بهشت‌اند و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن شداد
از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن و حسین علیهما السلام
بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را
بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود
پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی
تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود و لیکن پسرم بر پشتم
سوار شده بود نخواستم که تعجیل کنم تا بحاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابو داود و
ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابو بکر گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و
حضرت امام حسن بر پهلویش بود و گاهی نگاهی بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این
فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح
بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه‌تر نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله
علیهم و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصا است و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر
در فضیلت ایشان کافی است و اکثر آنها صریح است در امامت ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول
بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا است و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبود چنانکه
مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد
حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المومنین علیه السلام که بدلایل خارجیه افضلیت آنحضرت

معلوم

معلوم شده بود و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی و پدر ایشان بهتر
است از ایشان پس احق خواهد بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که دشمنان
ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در مواطن متعدده لعنت
کرده بود و ایضاً کسی که دوستی او ملزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز
آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب آن معصیت واجب خواهد بود و ایضاً کسی که آن
اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد که فرماید که من از ویم و او از من است و تشبیه
کرده باشد او را با سباط بنی اسرائیل که اوصیا و انبیا بوده‌اند احق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین
جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل
بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمیباشد و اگر اراده جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند آن خطا است
زیرا که ایشان در سن کهولت و شیوخت شهید شده‌اند با آنکه بآن مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری
از پیغمبران مانند یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته‌اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا
و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهترانند از جمیع
از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز بیوجه است زیرا که ایشان در آنوقت در سن طفولیت بودند
نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن طفولیت بهتر باشند
از همه اهل بهشت در وقت شباب تا افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته‌اند
در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابو بکر و عمر اثبات کنند ... وضع کردند که ابو بکر و عمر سید پیران
اهل بهشت‌اند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه
این حدیث ضعیف که خود منفرد اند بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده‌اند که متهم است در این باب بجهت ...
بعداوت امیر المومنین معروف است منافات دارد با حدیث سیدا شباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده‌اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت کرده‌اند که حضرت رسول
فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشت‌اند من و علی و جعفر و دو پسر ابو طالب
و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل بهشت
که در آنوقت در سن کهولت بوده‌اند با آنکه بسیار بعید است نفع با ایشان نمی‌بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل

ایشان بجمعی که در آنوقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند امیر و حسنین علیهم السلم و شل [illegible]
این حدیثست که در باب انا مدینة العلم و علیٌ بابها وضع کرده اند که و عمر سقفها فلان انکم [illegible]
سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بنه که دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند [illegible]
بمرتبه که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای آنکه خواهش [illegible]
آید و مباد لخاطر مبارکش برنجد و اگر هریک از اینها از برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که [illegible]
اینها معلوم میشود مرتبه افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان که شریک نبوده اند
پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است
عصمت است و بیانش آنست که ببراهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ فرقه [illegible]
اثنا عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت ائمه خود که دعوی میکنند نیستند پس همه آن مذاهب باطل
و مذهب اثنا عشریه حق است — معجزه است و انهر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم معجزات
بیحد و احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه
ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوة و
دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آنها را کرامات نام کرده اند حتی بر دست نواب و سفرای حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان را میدانستند
اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی
که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت
باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور نگردند در همه ائمه خود که دعوی امامت ایشان میکنند نیستند
و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنا عشریه شریکند پس اصل
امامت شان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره
ثابت شده و وجوب عدد اثنا عشر در خصوص ایشان و طریق دیگران برای اثبات امامت ایشان هست
که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تامل کند البته هدایت
مییابد — علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هریک از مشاهیر علما بیکی
از آنها ممتاز ند جمیع آنها در همه ائمه ما علیهم السلم جمع شده است چنانکه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه

شیعه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اند و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میکردانند
در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق
و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه از آنحضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و راه اعتراض
بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله باو داشتند و همچنین جمیع این علوم
از ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در
زمان حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر
عالم را بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد و اکثر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده
اما دعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام بیان معجز
ایجاد گردیده و باین سبب او را بانجیل اهل بیت و زبور آل محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر
صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام حقا که اگر آنها نمیبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب
حسنه و کلمات حلیه و الطوایف سنیه آنحضرت که کتب از خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب
زهد و ریاضت و کمال سرمشقی است که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسایل
حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر
گردیده و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصنیف بودند و چهارصد اصل در میان شیعه
بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده اند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج رجوع
بعلمای مخالفان نبود بلکه آنها محتاج بایشان بوده اند و ابوحنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هرگاه در
مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن
نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر علمای ایشان را در مناظرات
و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مومن الطاق مینامیدند
و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علم خصوص هشامین
در علم کلام چندان ماهر بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بهمه

غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلام این در نشر علوم درین مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه السلام در مدت قلیلی در خراسان بود آنقدر علوم و آثار ان آنحضرت منتشر شد که کتابها مفرد درین باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بدین حق درآمدند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمده بخدمت آنحضرت رسیدند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند و در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آنها را بر منهج حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را می نوشتند و مسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیکند که ایشان این علوم را از مخالفان یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشان است و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق ایشان را مخصوص بآن گردانیده که مفزع و پناه امت باشند و این را معجز ایشان گردانیده چنانچه معجز جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه کتابی بخواند یا از احدی بشنود آورد   آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان در حط مرتبه ایشان مینمودند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند دور میکردند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او برمی آمدند زیرا که می دیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامتی که تالی رتبه نبوتست بایشان دارند و شیعیان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و دلالت آن برای ایشان

میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان میکردند و بانواع مراتب و با وفور اعدا و حساد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند و یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه میبینم عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم میرساند از علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و جمعی عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این معجزات ایشان است که حق تعالی دست و زبان دشمنان ایشان را بسته است و مرتبه ایشان در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند اتفاق نموده اند بر فضیلت و کمالات و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه اقوال ایشان را حجت میدانند و روایات ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بنهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و دیگر آن این شکی نیست که جمع کثیر از اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران و بکر و مومن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان روسای اهل شیعه اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده اند و مسایل را جمع نموده اند و هریک ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند و پیوسته بخدمت حضرات ائمه علیهم السلام می آمدند و احادیث می شنیدند و بعراق و سایر بلاد بر میگشتند و در کتب خود ثبت میکردند و از ایشان روایت می نمودند و معجزات از ایشان نقل میکردند و اختصاص ایشان بائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه بر اقوال و افعال ایشان مطلع بودند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست و محقند یا دروغ میگویند و مبطلند اگر صادقند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند و دعوی امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس این همه مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری از ایشان ننموده اند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانکه تبری از مذاهب

باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال کرده اند و اکر دانسته اغماض کرده اند و تصویب
اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی
بآنها بوده اند و نه کوه و اخماس ایشان را قبول مینموده اند و صحیح مسلمان این امور را نسبت بایشان نمیدهند ایشان را
چنین نمیدانند   آنکه حق تعالی دوست و دشمن همه را مجبول و مجبور بر تعظیم و تبجیل ایشان
ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت بایشان داشتند تفخیم قول و توقیر ایشان
مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانکه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام
نمودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه مینمودند
و همچنین آنها که نکث بیعت آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند بانکار فضیلت
آنحضرت نمیکردند و همچنین معویه با آنکه بنای همه کارش بر فساد بود بانکار فضیلت آنحضرت
نمینمود و بغیر شرکت بر قتل عثمان فسقی بآنحضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت
امور برای او باقی بدارد و اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را
در حضور او مذکور می ساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید علیه اللعنه با آن قبایح اعمال بانکار فضل
حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را تعظیم مینمود و در واقعه
مسلم بن عقبه لعین را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی مروان نیز
آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس هر یک از ائمه
را که در زمان ایشان بوده اند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد
و عصبیت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم مینمودند با آنکه ائمه محبوس ایشان
و زیر دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که
در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و موید این است
آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بزیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد
مشرفه ایشان حتی اینکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج
عظیمه نزد ضریح مطهر ایشان طلب مینمایند و امید اجابت بر آورده میشود و در شداید خطیره پناه
بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان مییابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد

دارند بعمل نمی آورند و پناه باین ضرایح می آورند و ایضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان
بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند
قبور ایشان مندرس و مترقی شده و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادری که معلوم است کسی
رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرتبه
ایشان باشند دیکر و ظاهرا نزد علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته باشند در حیات و موت ایشان
عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبول ایشان از برای آنها نمیکرده اند و اکر قبور بعضی از ایشان را
فی الجمله تعظیمی و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این
از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات
نموده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان
متنفر میشدند بازترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم ترک
زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین صلوات الله علیه را که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت
و سایر شهدا را شخم کنند و زراعت کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و کاوها که بشخم بسته
بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و کاو بسیار را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد
که بر بیل و کلنک از قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیشناختند ایشان را و مانع
شدند و سر کرده ایشان کفت که ایشان را تیر باران کنند هر که تیری بآنجانب افکند بر کشت و صاحبش را
کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا رها کردند چون آب بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد
و بعضی کفته اند سبب تسمیه حایر این است پس جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نکاه دارند و هر که بزیارت
رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این
بغیر آن نیست که حق تعالی خواسته قدر ایشان را عظیم کرداند و رفعت درجه ایشان را ظاهر سازد قطع نظر
از معجزات که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میکردد در اکثر سنوات خصوصا نزد ضریح سید الشهدا
از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر
در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها ذکر کرده ام و بطرق متعدده بسیار منقول است
که قتاده بصری که از مفسران مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود

که تو نی فقیه اهل بصره کفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلق را آفریده است که ایشان را
حجتهای خود کردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند و بر کزیده ایشان
پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند
که یارای سخن کفتن نداشت پس کفت بخدا سوکند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام
و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی
که کجائی در پیش خانه آباده نشسته که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ
اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ تا آخر یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده در خانها چند
افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقرر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند و یاد کرده
شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل
نمیکرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از بر پا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود
که تو نزد آن خانها نشسته و مائیم آن خانه آباده قتاده کفت راست کفتی والله خدا مرا فدای تو کرداند
بخدا سوکند که آن خانها خانه سنگ و کل نیست بلکه خانه آباده نبوت و امامت و علم و حکمتست و ایضا
در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید
که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلم هجوم آورده اند و از امور دین خود سوال میکنند عکرمه شاکرد
ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را خجل کنم چون
بنزدیک حضرت آمد ایستاد و لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و کفت یا ابن رسول الله من در مجالس
بسیار نزد ابن عباس و دیکران نشسته ام و اینحالت مرا عارض نشد حضرت همان جواب را فرمود
پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان
و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند
و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان می برند ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ

مقصد هشتم در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت است صلوات الله علیه

در بیان اثبات وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلم و غیبت آنحضرت

بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلم را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود

فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد
پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول
نکند و چندان مال فراوان کرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس کفت که رسول خدا فرمود که چکونه
خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام
و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت من
مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس
امیر ایشان خواهد کفت بیا با تو نماز کنیم او خواهد کفت نه شما بر یکدیکر امیرید برای آنکه خدا این امت
را کرامی داشته است و از مسند ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که
اکر از دنیا نمانده باشد مکر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی میکرداند تا آنکه بر انکیزد در آن روز مردی
را از امت من یا اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانکه از ظلم و جور پر شده
باشد و بروایت دیکر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق
نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده اند که اکر باقی نماند از دنیا مکر یک روز خدا طولانی دهد آن روز را تا
پادشاه شود مردی از اهلبیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است
از علی علیه السلم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفت که اکر از دهر و روزکار باقی نماند مکر یک روز البته بر انکیزد
مردی از اهلبیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابو داود
از ام سلمه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود
و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی
و کشیده بینی باشد و مملو کند زمین را از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال
پادشاهی بکند و باز روایت کرده اند که ابو سعید کفت ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها شود پس سوال کردیم
خواهد
از آنحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال
یا نه سال پادشاهی خواهد کرد و شخصی نزد او خواهد آمد و خواهد کفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت زر
نقد در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر المومنین
علیه السلم روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه السلم پس کفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانچه حضرت

رسول او را سید نام کرده و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با و در خلقت
و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان مشهور عامه است
چهل حدیث که از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب و از جمله آنها
علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حالتی که آنحضرت
از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه
آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من چه چیز باعث گریه تو شده است
فاطمه گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه
من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث کرد ایشانرا
برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو نکاح کنم ای فاطمه حق
تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم
پیغمبران و گرامی‌ترین ایشان بر خدا و محبوب‌ترین خلق بسوی حق تعالی و منم پدر تو او و وصی من
بهترین اوصیاست و محبوب‌ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست
و محبوب‌ترین ایشانست نزد خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تست و از ماست آنکه دو بال باو خدا داده است
که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و آن پسر عم پدر تو برادر شوهر تست و از ماست
دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند و حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر
همه ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق
براستی پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد
شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم
بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا برانگیزد در آنوقت از
فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین
خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه
اندوه ناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد
من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بهتر است و

منصبش

منصبش از همه گرامی‌تر است و رحیم‌ترین مردم است بر رعیت و عادل‌ترین مردم است در قسمت بالسویه
و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق
شوی و علی علیه السلام فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید
که رسول خدا صلی الله علیه و آله که مهدی را بحسن و حسین علیهما السلام هر دو نسبت داد برای آنکه
از جهت مادر که از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن
علیهما السلام بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل حضرت امام حسین علیه السلام است و قاضی
که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش
گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد
بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه
و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشانست و بر جانب راست روی
مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهای مبارکش گشاده است و بروایت
عبد الله بن عمر ابر بر سرش سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد این مهدیست و
خلیفه خداست پس متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی ع پشت سر مهدی نماز
خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در
باب ظهور مهدی علیه السلام و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که من همه را
از غیر طرق شیعه روایت کرده‌ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره عامه است
نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان در آن نوشته هست و در آن پنج حدیث در اوصاف
مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که الحال میان عامه متداولست
پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش
حدیث در این باب نقل کرده‌اند و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث وارد شده است در ولادت
حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و اکثر آن
احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر داده‌اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت
آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد و نامش

خصوصیات وجمیع این مراتب واقع شده وکتبی که مشتمل اند برین اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور
این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم مینماید و ایضا
ولادت آنحضرت واطلاع جمع کثیر بر آن ولادت با سعادت ودیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب
از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری وبعد از آن نیز معلوم است از کتب معتبره ودر کتب معتبره خاصه
وعامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد ان شاء الله تعالی وصاحب فصول مهمه ومطالب السؤال
وشواهد النبوة وابن خلکان وبسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه
روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای اطهار آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز
معلوم است واستبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت وخفای ولادت وطول عمر شریف آنحضرت بی وجه
میکنند وامور یکه ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آن نمیتوان نمود چنانکه کفار قریش
انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده وخاک شده چگونه زنده میتواند شد با آنکه امثال
آن در امم سابقه بسیار واقع شده است ودر احادیث عامه وخاصه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده است
امثال آن در این امت واقع میشود از جمله حضرت ابرهیم چون منجمان نمرود را خبر دادند که شخصی درین زمان
بهم خواهد رسید که دین وملک ترا برهم زند ونمرود امر کرده بود که مردان وزنان از یکدیگر جدا کنند وپدر
حضرت ابرهیم علیه السلم در پنهان با مادر او مقاربت کرد ومخفی در غاری متولد شد ومدتی پنهان بود
وحضرت موسی علیه السلم نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک
فرعون باشد فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل وحمل وولادت حضرت موسی مخفی واقع شد
چنانچه مشهور است وبعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود وفرعون با آن سلطنت و
استیلا بر مکان او مطلع نشد ومیان حضرت یعقوب ویوسف علیهما السلم نه روز فاصله بود ویوسف
پادشاه بود ویعقوب پیغمبر وچون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و
احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله وائمه صلوات الله علیهم خبر داده بودند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد وعالم را پر از عدالت خواهد
کرد وخلفای جور وسلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد وشیعه پیوسته انتظار وجود وظهور او میکشند
وایشان سعی در اطفای این نور میکردند ولهذا امام علی نقی وامام حسن عسکری صلوات الله علیهما

در سر من رای

در سر من رای محبوس کرده بودند وپیوسته از حمل وولادت آنسرور خبر میگرفتند ودر مقام تفحص و
تجسس بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را مستور گردانیده وولادت با سعادت
او را از ظلمه وخلفای جور مخفی گردانیده باشد واو را بحفظ وحمایت خود از شر ظالمان دور کرده چنانچه ولادت آن
نیر کونین را از مستور ساخته بود بر شیعیان وموالیان ومخالفان بآثار واخبار کالشمس فی رابعة النهار
ظاهر وهویدا گردیده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود وجمع کثیر که اسمای ایشان معروفست بر ولادت
با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون وقابله که در سر من رای همسایه ایشان بودند
وبعد از آن تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند
ومعجزات که در وقت ولادت آنحضرت بر نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از آنست که احصا
توان کرد ودر کتاب بحار الانوار وجلاء العیون ورسایل دیگر ایراد نموده ام واشهر در تاریخ ولادت آنحضرت
آنست که در سال دویست وپنجاه وپنج هجرت واقع شد وبعضی دویست وپنجاه وشش گفته اند وبعضی
دویست وپنجاه وهفت وبعضی دویست وپنجاه وهشت نیز گفته اند وبنا بر مشهور میان عامه وخاصه
وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در سال دویست وشصت بود پس سن شریف آنحضرت
در وقت امامت بنا بر قول اول تقریبا پنج سال بود وبنا بر دوم چهار سال وبنا بر سیم دو سال ومع ذلک
آن معجزات وغرایب حالات از آنحضرت بظهور می آید وآنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری ودیگری کبری
ودر غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا ونواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند ومسایل
میپرسیدند وجواب بخط شریف آنحضرت بیرون می آمد وخمس ونذرهائی که میبردند ایشان میگرفتند
وبخدمت حضرت عرض میکردند وحضرت میفرمود که بسادات وشیعیان برسانند وجمع کثیر هر ساله
مولظف بودند وبر دست وزبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان
از جانب آنحضرت منصوب اند چنانچه مقدار مال را میگفتند ونام کسی که مال را فرستاده میبردند وآنچه
بر ایشان در راه گذشته خبر میدادند وموت وبیماری وسایر احوال آینده ایشان را میفرمودند و بهمان
نحو واقع میشد وآن نوع معجزات از ایشان بظهور می آمد ودرین غیبت صغری جماعت بسیار از سفرا
بخدمت آنحضرت رسیدند ومدت این غیبت تقریبا هفتاد وچهار سال بود وسفرا بودند اما سفرای
معروف که همیشه شیعه ایشان را میشناختند وبایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان

عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص بر نیابت
و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از
آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری
علیه السلم و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب علیه السلم و حضرت صاحب علیه السلم بعد از وفات عثمان به
محمد نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو
بسعادت زندگانی کرد و مرد حمیده و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی او زیرا که
پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بسوی خدا و بسوی ائمه
هدی علیهم السلم بود حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم
گرداند و صبر نیکو کرامت فرماید مصیبتی بما و تو هر دو رسیده است و مفارقت او ما و ترا بوحشت
افکنده است پس خدا او را شاد گرداند و بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را
فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد و بعد از و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند
بر او و میگوید الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا
یاری دهد و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق بخشد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع
وقیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت
او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از و ظاهر میشد و کتابها در فقه
تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیهما السلم و از پدر خود شنیده
بود و ابن بابویه از و روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلم هر سال در موسم حج در
مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از وی
پرسیدند که تو صاحب الامر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که بپردههای کعبه چسبیده بود در مستجار
و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمهما الله روایت کرده اند
از علی بن احمد دلال قمی که میگفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر وی سلام کنم دیدم تخته در پیش
خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی را بر آن نقش میکند و اسمای ائمه علیهم السلام را بر حواشی
آن نقش می نماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا

دفن کنند یا بر پشت من آنرا در قبر گذارند که من بآن تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر
میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می آیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال میشود
من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از نزد او بیرون آمدم آن روز
مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که گفته بود برحمت خدا
واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت
کرده اند و روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون وفات او نزدیک
شد حضرت صاحب الامر علیه السلم امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر
بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر
مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد و جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین
او نشسته بودم پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود و نایب
خود گردانم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم و نزدیک
پایهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین میبود و بخدمت او قیام مینمود و از جماعتی بسیار
از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون وفات محمد بن عثمان نزدیک اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر
مرا مرگ در رسد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب
علیه السلم مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه رجوع باو میکردند
و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که اکثر
سنیان او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست
و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب علیه السلم شیخ جلیل علی بن محمد سمیری را وصی و قایم
مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال نیابت با او بود و در نیمه شعبان سال
سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال
بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری و نیابت امامت ظاهرا منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن
ابراهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمیری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت

کند علی ابن بابویه قمی را که درین ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ آن روز را نوشتند بعد از آن بعضی از
ثقات یا هجده روز خبر رسید که علی رحمه الله در همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه
این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسین
ابن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوت
بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو
تا شش روز دیگر از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قایم مقام خود مکردان
بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمیشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی
و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار طول بکشد و دلها سنگین شود و زمین
مملو کرده از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد و هر که دعوی کند که
مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغگو و افترا کننده است وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ حسین گفت ما نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون
روز ششم شد بخدمت او رفتیم و او در حالت احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو که خواهد
بود گفت که خدا را امر و حکمتی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم اعلی
ارتحال نمود **مؤلف گوید** که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را
دیده اند و در آن وقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که بگوییم که درین
حدیث مراد آنست که اگر دعوی کنند که در آن وقت که دیده اند شناخته اند دروغ میگویند و اگر بادعوی
مشاهده دعوی سفارت و نیابت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست وزبان سفرا جاری شده
زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی
بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمس طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح دهم در راه
یک شمس کم شد من یک شمس بوزن آن خریدم و بآنها ضم کردم و نزد حسین بردم چون آنها را گشودم
از میان آنها اشاره کرد بآن شمسی که خریده بودم گفت بردار آن شمسی را که بعوض کم شده خریده زیرا که
کم شده بما رسید و دست در آن کرد و شمس کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی در بغداد

دیدم که میپرسید که وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد و آن زن
آمد به نزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز بمیان دجله
تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون
داخل شد حسین چون داخل شد حسین بخادم گفت حقه را بیاور و چون خادم حقه را آورد حسین
گفت این حقه ایست که آورده بودی و در دجله انداختی و درین یک جفت دست برنج طلاست و حقه بزرگ
که در آن دانه منصوبست و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه
پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن آن حالت را دید بیهوش شد و جمعی دیگر از
سفرا بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت
که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاه محمد بن ابرهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که
مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب علیه السلام بینا شد و حضرت
خبر وفات او را باو نوشت و کفنش از برای او فرستاد در آذربایجان و جمعی دیگر بودند که بعضی خودرا
نادرا بخدمت آنحضرت میرسانیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طبرسی
روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب الامر علیه السلام را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و
باین سعادت فایز نگردیدم تا بخدمت محمد بن عثمان عمری که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت
او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا
اول روز بیا چون نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوانی خوش رو خوشبوی همراه اوست بهیئت تجار
و متاعی در آستین خود دارد پس عمری اشاره کرد بسوی آن جوان که اوست آنکه میخواهی من بخدمت
او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم و جواب فرمود پس به خانه رسید که معروف بنود و اعتنائی بآن
نداشتم خواست داخل خانه شود عمری گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم که
سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود که ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را تاخیر کند
تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره
برطرف شود یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند
از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما

نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار می‌ارزید و نعلی نزدیک
در پا داشت که اثر سفر بر او ظاهر نشده بود پس سایلی از ما سوال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان
رفت و از او سوال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سایل او را دعای بسیار کرد و جوان
برخاست و از نزد ما غایب شد نزد سایل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که این قدر
او را دعا کردی بما نمود سنگریزه طلائی که مانند ریگ دندانها داشت و چون وزن کردیم بیست مثقال
طلا بود برفیق خود گفتم که امام و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا
شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه
و مدینه که این مرد که بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده بحج می‌آید و قطب راوندی در خرایج
از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصرالدوله
بودیم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم
باین سخنان در اینحال عموی من حسین داخل شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من
من این اعتقاد را داشتم درین باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده
بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم
فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار
دور رفتم تا بنهری رسیدم و در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد
در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی [illegible] و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمانش
دیگر آن نمینمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد
نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی ناحیه ما را و سبک میشماری
مال او چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی من مرد صاحب وقار و شجاع بودم که از چیزی نمیترسیدم
از سخن او لرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بآن موضعی
که متوجه آن گردیده‌ای بآسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی خمس آنرا بمستحقین
برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه
شد و از نظر من غایب شد و ندانستم که بکجا رفت و از جانب راست و چپ او بسیار طلب کردم و نیافتم

وترس

بیرون ص

و ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود
و چون بشهر قم رسیدم گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من آمدند و گفتند هر که مخالف
بود در مذهب بسوی ما می‌آمد با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست
داخل شو و تدبیر شهر بهر نحو که میخواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع
کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل
کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می‌آمدند
در اینحال محمد بن عثمان عمری آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه داد من از این
حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می‌آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت
خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو
گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قضیه بیادم آمد و لرزیدم
و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در
خزینه‌های خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد
و خمس آنرا گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصرالدوله گفت تا این قضیه را
از عم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم آنحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت
کرده‌اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب علیه السلام نوشت و بحسین بن روح داد و سوال کرده
بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا
کردیم از برای تو و حق تعالی ترا درین زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی
از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله
آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیاری از محدثان و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر
میکرد که من بدعای حضرت قایم بهم رسیده‌ام و استاد او را بآن مدح و تحسین میکرد و میگفت که
سزاوار است کسی را که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه
بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری و میخواستم
از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از او که خواهد بود حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدا

عز و جل از روزی که آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجتی نگردانیده و تا روز قیامت خالی
نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و به برکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران
از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو
حضرت برخاست و داخل خانه شد و کودکی برد و بر دوش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود گفت
ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمی نمودم
این فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد ای احمد مثل او درین امت مثل خضر و ذو القرنین است بخدا سوگند که غایب
خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابند در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را
ثابت بدارد بر قول با امامت او و توفیق دهد او را خدا که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی
ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیه
خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن احمد گفت من شاد
و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله
عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست
حضرت فرمود که آن طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید
فرمود بلی بحق پروردگار من آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قایل بامامت
او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد
و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را موید بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد این امری غریب از
امر خداست و رازیست از رازهای پنهان او و غیبی است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار
و از جمله شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن منقوش
روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری علیه السلام رفتم بر تختگاهی نشسته بودند
و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امامت
بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریبا می بایست
هشت ساله یا ده ساله باشد با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و

ذراعها

ذراعهای پیچیده و بر ران راستش خالی بود و کاکلی بر سر داشت و آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست فرمود این است
امام شما پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر
شده است پس رفت و نظر میکردم تا داخل خانه شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن چون نظر کردم کسی را
در آن حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری روایت کرده اند که همه
گفته اند که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آنحضرت
بودیم و چهل نفر بودیم و گفت این است امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید
بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت
بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رفت و ایضا روایت کرده است از محمد
بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن عسکری علیه السلام
حضرت صاحب علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت
شد پس حضرت غایب شد بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از آنحضرت نیافت تا آنکه جده مادر حضرت
امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آنخانه دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت
خانه از من است در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه تو نیست و غایب شد
و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی ره از اسمعیل نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب علیه السلام
در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و اوست حجت و منتظر
و اوست صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام در مرضی که در آن مرض
بعالم قدس ارتحال نمود نزد او نشستم در آنحال عقید خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان
پس مادر حضرت صاحب علیه السلام قدح را آورد و بحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش
لرزید و قدح به دندانش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل این خانه شو و کودکی که
در سجده است نزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم که در سجده است و انگشتهای سبابه را
بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من
شما را امر می کند که بنزد او بیاید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد چون داخل

خانه شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و [illegible]
گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن ده که من بسوی
پروردگار خود میروم و آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعا حرکت داد و آب را
به پدر بزرگوار خود داد و چون آب را بیاشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا گردانید پس دستمالی در
دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب آنحضرت را وضو داد یکمرتبه و پاهای آنحضرت را مسح کرد
پس بحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین
و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی محمد بن حسن و تو فرزند حضرت رسولی
و خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داده به تو امت را و نام و کنیت ترا بیان کرده و این عهدیست
از پدران من که بمن رسیده است و در آنساعت حضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان
عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب علیه السلم متولد شد حضرت امام حسن عسکری
علیه السلم پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل خرما که قریب هزار من باشد و ده هزار رطل گوشت
تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان
حضرت امام حسن عسکری علیه السلم روایت کرده اند که چون حضرت قایم علیه السلم متولد شد بدو زانو نشست
و انگشتان شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بدهد
خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده است که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمتش رفتم
و عطسه کردم فرمود یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه
گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیرانی از جاریه عسکری علیه السلم روایت کرده است
که چون حضرت قایم علیه السلم متولد شد نوری دیدم از آنحضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن
کرد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک
آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری علیه السلم نقل کردم
خندید و فرمود اینها ملایکه آسمانند فرود می آیند که تبرک بجویند بآنحضرت و اینها یاوران او خواهند
بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در

کتابها

در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری
بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بود در شهر
سر من رای گفت روزی کافور غلام حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون
بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان
شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار
میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری بر ولایت و من ترا بر رازهای پنهان مطلع
میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشت بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زد
و کیسه زری بیرون آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود که بگیر این نامه را و زر را و متوجه بغداد
شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را
در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر
سر ایشان جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی
که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان کرد و جامه
حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن
ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید که
وای پرده عصمتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز
و عفت او مرا در خریدن او راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی سلیمان
بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من به تو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده
پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره
نیست پس آن کنیزک گوید چه تعجیل میکنی البته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا
و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو نامه با من هست که یکی از اشراف و
بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری
و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب
آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد

وآنچه فرموده بود بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب
این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب
قیمت گفتگوی بسیار کردم تا بآن قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلم بمن داده بود پس زر را
دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من بحجره آمد که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره
رسید نامه امام علیه السلم را بیرون آورد و می بوسید و بر دیدهای خود میچسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن
می مالید من از روی تعجب گفتم میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت
به بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ دار
تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر روم و مادرم از فرزندان
شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلم است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم
قیصر خواست که مرا بعقد برادرزاده خود درآورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد
در قصر خود از نسل حواریان عیسی ع از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر
و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار
هزار نفر و تختی فرموده حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده بود و آن
تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کرده بودند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر
خود را ببالای تخت فرستاد چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی
سرنگون بزمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بزمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در
افتاد و بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ
ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود و دلالت
میکند بر آنکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان
که تخت را بار دیگر برپا کنند و چلیپاها را بجای خود قرار دهند و حاضر گردانند برادر این برگشته روزگار
بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند چون چنین کردند
و آن برادر دیگر را ببالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست
این برادر دو برابر نحوست آن برادر شد و سر این کار را ندانست که این از سعادت سروری است نه از

نحوست

نحوست آن برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پردهای خجالت در آویخت
پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر
جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع
تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با وصی خود و دامادش
علی ابن ابی طالب علیه السلم و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور
ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم انبیا صلی
الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که
یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری
نمایم و اشاره کرد بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلم فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن
دادی پس حضرت عیسی علیه السلم نظر کرد بسوی شمعون و گفت شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن
رحم خود را برحم آل محمد صلی الله علیه و علیهم شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری عقد بستند و فرزندان
حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن
آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج را یگانه در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید
فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون
ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای
درد من از او سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای
نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که از برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را
بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و بند و زنجیرها
از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند چون چنین
کرد نمایانک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر
اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی میداشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان
فاطمه زهرا علیها السلم بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلم با هزار کنیز از حوریان بهشت که در خدمت

آنحضرت بودند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام
پس من بدامن مبارکش درآویختم و گریستم و گفتم که حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من
ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و
بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بخدا از دین تو اگر میل داری
که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن
تو بیاید پس بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ پس چون باین دو کلمهٔ طیبه تلفظ
نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینهٔ خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم
باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیبه را بر زبان میرانم و انتظار ملاقات
گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع شد گفتم
ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا جفا دادی فرمود
که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو
خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا ظاهر بیکدیگر برساند و این هجران ما بوصال مبدل گرداند پس
از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت
چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها
که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت
و تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیأتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان
راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که
دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت بحصهٔ
او افتادم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت عجب است که تو از
اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم بمن داشت و میخواست که مرا بیاد
گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام
می آمد و لغت عربی را بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای
بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی رسانیدم حضرت بآن کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق تعالی

بتو نمود

بتو نمود عزت دین اسلام را و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را گفت
چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر از من میدانی حضرت فرمود که میخواهم ترا
گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت
بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق
و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از که
بعمل خواهد آمد فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا برای او خواستگاری کرد پس
ازو پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که درآوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن علیه السلام حضرت
فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان عالمیان مسلمان شده ام شبی نگذشته است
که بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن
چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار
نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود ای دختر رسول خدا ببر او را بخانهٔ خود و واجبات و سنتها را باو
بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب صلوات الله علیهما و مشایخ ذوی
الاقتدار محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان
عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رض که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بخانهٔ من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما
بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که حق تعالی ازو فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از
عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم پس بفرستم بسوی شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت
بطلب درین باب حکیمه خاتون گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانهٔ برادرم امام علی نقی ع رفتم چون سلام
کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای
فرزندم گفتم ای سیدهٔ من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که درین امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار
صاحب برکت خدا میخواهد که ترا درچنین ثوابی شریک گرداند و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید
که ترا واسطهٔ چنین امری گرداند حکیمه گفت که بزودی بخانهٔ خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف
را در خانهٔ خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهرهٔ منظر بخانهٔ خورشید انور بعز

والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نموده و مهاه برج خلافت
امام حسن عسکری علیه السلم در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت
آن امام بشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا در آر که کفش از پایت بیرون
کنم گفتم توئی خاتون من و صاحب من هرگز نگذارم که کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من
ترا خدمت میکنم و منت بر دیده ها خود نهم چون حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا
جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود
که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب متولد شود فرزندی گرامی
بر خدا که حق تعالی باو زنده می گرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و
ضلالت گفتم از که بهم رسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمیابم فرمود که از نرجس بهم
میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم
و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر و ظاهر خواهد شد و مثل او مثل
مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر و ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که
فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند درین امر شبیه است
بحال موسی و در روایت دیگر این است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد
در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم
و چرک و کثافت و نجاست از ما دور کرده است حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این حال را باو گفتم
گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس
خوابیدم و در هر ساعت از و خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود هر ساعت حیرتم زیاده میشد
و درین شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم و چون بنماز وتر برخاستم
نرجس از خواب برجست و وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده
بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن
علیه السلم از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است در اینحال در نرجس اضطرابی مشاهده
کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر

بروبخوان

برو بخوان پس از و پرسیدم که چه حالت داری گفت ظاهر شد از آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع
کردم بخواندن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکند در خواندن
و بمن سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تع خردان ما را
بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری
علیه السلم تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی
حضرت امام حسن ع فریادکنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم
پرده گشوده شد و در نرجس خاتون نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب علیه السلم
دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا جدی رسول الله و ان ابی امیر المومنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید
پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطاتی و املا الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا
وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا اتمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت
گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن علیه السلم مرا آواز داد که ای عمه فرزند
مرا در بر گیر و بسوی من بیاور چون بر گرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع
راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد
و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنی است و ثابت و بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند
سعادتمند را به نزد پدر بزرگوار بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان
مبارک بر هر دو دیده اش مالید و بر دهان و بر هر دو گوشش گردانید و بر کف دست چپ او نشانید و دست
مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب استعاذه فرمود
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیه
کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوارش نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش
این است که میخواهیم که منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم
ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر

وعمه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را اخذ میکردند برگشتیم به ترجمه حدیث پس حضرت صاحب علیه السلم صلوات بر حضرت رسالت و حضرت امیر المومنین و جمیع ائمه علیهم السلم فرستاد تا به پدر بزرگوار خود پس درین حال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و بیکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه به نزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان از عقبش پرواز کردند حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو بر میگردانند مانند حضرت موسی که بمادرش بر گردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس بر گردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حکیمه خاتون پرسید که این چه مرغ بود که حضرت صاحب را باو سپردند فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلم ایشانرا موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشانرا می برند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن علیه السلم تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کاملی او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت کنی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلم را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و آنچه سوال میکنم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم که سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت

و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلم امامت در دو برادر جمع نشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین علیهما السلم را بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشانرا مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشانرا به پیغمبری و وصایت هر چند موسی حجت بود بر هرون و حجت بود بر و همیشه فرزندان هرون فضیلت دارند بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بشک افتند اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلم البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از امام حسن عسکری علیه السلم فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نبوده باشد پس که حجت خواهد بود بعد از او من گفتم ای سید من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلم و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکسی که از ما و تو باو اولی و احق بود چون روز هفتم شود بیا به نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بروی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب علیه السلم شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلم فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم را و توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک را فرستاد که او را بسرا پرده عرش رحمانی بردند

پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بندهٔ من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت
خود و توئی هدایت یافته بندگان قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی
تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم
ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت
من است و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم
و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت
عسکری و بعد از وفات او آنحضرت را دیده اند و معجزاتی که از آنحضرت مشاهده نموده اند بسیار است
از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری
که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از
پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل
دهند ابو الادیان گفت ای سید هرگاه این واقعهٔ هایله روی دهد امر امامت با کیست فرمودند که هر که جواب
نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین
من است گفتم دیگر بفرما فرمودند هر که بگوید در همیان چه چیز است او امام شما است مهابت حضرت مانع شد
مرا که بپرسم کدام همیان پس بیرون آمدم و نامهها را باهل مداین رسانیدم و جوابها را گرفته برگشتم و چنانچه
فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر
بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر
آمده اند و او را تعزیت بر وفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است
پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب
و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در اینحال
عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر
برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن علیه السلام را کفن
کرده اند و بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون برخاست که تکبیر

بگوید

بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت
ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر
شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی امام علی نقی علیه السلام
دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم
که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون
آمدم پس حاجز وشاء بجعفر گفت برای آنکه بر وی حجت تمام کند که او امام نیست که بود آن طفل جعفر گفت
والله من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمده اند و سوال کردند از احوال
حضرت امام حسن علیه السلام چون دانستند که وفات یافته پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند
بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند که با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامها
از چه جماعتست و مالها چه مقدار است تا تسلیم کنیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند
در اینحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامهٔ فلان شخص و فلان شخص هست
و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند نامها بجماعت
و مالها بگیر که او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن علیه السلام همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت
بنزد معتمد که خلیفهٔ ناحق آن زمان بود و این واقعه را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل
کنیز حضرت امام حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای رفع مظنهٔ ایشان
گفت حملی دارم من از آنحضرت و باین سبب او را با بن الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند
بناگاه عبد الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند
و کنیزک از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت دیگر از رشیق روایت کرده است
که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلبید و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را
سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ حضرت امام علیه السلام را
بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر در نشسته است پس داخل خانه شوید و
هر که در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام
سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم که در این خانه هست گفت صاحبش

تسلیم خادم کردند و گفتند هر
فرستاده است که این نامها و مالها
صح

وهیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس چون داخل شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم در مقابل
پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر برآمده است و در خانه
هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان حجره ایستاده است
و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده نیکوترین
مردم بحسب هیأت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در
حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و
او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل
شود حال او نیز بهمین منوال گذشت پس متحیر ماندیم و زبان بعذرخواهی گشودیم و گفتیم معذرت
میطلبیم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستیم که نزد که می آییم و از حقیقت حال مطلع
نبودیم و اکنون توبه میکنیم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول
نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و به دربانان
سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل
شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرف گفتید
گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه این واقعه را به دیگری نقل کرده اید
هر اینه همه را گردن میزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت همراه بودم که سیمای غلام
خلیفه بسرمن رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلم را شکست بعد از فوت آنحضرت
پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما
گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی
نمانده است اگر خانه از تست ما بر میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس که راوی
حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از وی پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل
کرد آیا راست است گفت که ترا خبر داد گفت یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمیماند
و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری

علیه السلم بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از مسئله چند مسئله چند سؤال کند سعد بن عبدالله گفت که چون بدولت سرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای
خود و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و
شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یکی را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود و
چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و
جمال و در سرش دو گیسو بود و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که به نگینهای زیبا و جواهر گران
بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه
بود و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت و چون آن طفل از پی آن میرفت
خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد حضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها
هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب علیه السلم گفت ای مولای
من آیا جایز است که من دست طاهر خود را بسوی مالها که حرام بکنم پس حضرت عسکری علیه السلم فرمود که
ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب علیه السلم حلال و حرام را از یکدیگر جدا
کند پس احمد کیسه بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و
دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر میراث با او رسیده بود و فروخته است
و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه اشرفیست حضرت امام حسن
علیه السلم فرمود راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در میان
یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است
و یک اشرفی مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو اشرفی است
و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال و فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش
بود و مقداری از ریسمان نزد او گذاشت و مدتی بر این گذشت دزد آن را ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد
برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که بافتند
و فروخت و این دو اشرفی از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو اشرفی بهمان
علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلم فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر

بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم می نشیند و پنجاه اشرفی
در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که
میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرده و گرفت و مال آنها در آن میان است
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با جهد گفت که این کیسه را بردار و وصیت کن
که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تعیین فرمود و چون سعد
ابن عبد الله خواست که مسایل را بپرسد حضرت عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه
میخواهی و اشاره میفرمود بحضرت صاحب علیه السلام پس جمیع مسایل مشکله را پرسید و جوابهای شافی
شنید و بعضی از سوالها را از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود
و حدیث طولانی است و در سایر کتابها ایراد نموده ام کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمهم الله روایت
کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند
و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آنملک بر کرسیها می نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور
و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میکردانیدیم در دین خود و فتوی
میدادیم ایشان را در حلال و حرام و همه مردم رجوع بما میکردند و نزد پادشاه و غیر او روزی نام حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری بود که نام او در کتابها مذکور است امر او بر ما
مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را از پی آثار او برویم پس رای همه برین قرار گرفت که من
بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تفحص و تجسس کنم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود
برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان بمن بر خوردند و زخم بسیار
بمن زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت
داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام
و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را
جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفته ام که از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که
نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را
طلب مینمائی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است

اسانیدام

اما نمیدانم آنکه شما میگوئید آنست که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید او در کجاست تا بروم نزد او و سوال کنم
از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن باشد که من میگویم ایمان بیاورم باو
گفتند که او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابو بکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست
گفتند نامش عبد الله پسر عثمانست و نسبش را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را ذکر کنید گفتند
گفتم این آن نیست که من طلب میکنم و آنکه او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در
نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان
این مردی که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخن را از من شنیدند بر جستند و گفتند ای امیر این
مرد از شرک بیرون آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بر دین
خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آن که دارم بیابم من صفات آن پیغمبر را خوانده ام
در کتابهائی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست بر داشته از عزی
که در آنجا داشتم از برای طلب او چون تفحص کرده ام امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق نبود
با آنچه من در کتب الهی خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن گفت اصلحک الله نزد تو
فقها و علما هستند ایشان ابصر و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را
بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال
خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفتند اما
خلیفه او را غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد
المطلب و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که هر دو دخترزاده محمد اند غانم
گفت من گفتم همین است آنکه میخواستم و طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و از و باخبر باش پس رفتم
بخانه او و با او انس گرفتم و مسایلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض
از او اخذ کردم و من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست
و امر امت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست و بعد از او با وصی و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت

پس رفتم بخانه والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم

خداجاریست دراعقاب او که دایشان تامنقضی شود دنیا پس گفتم کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن
وامام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر علیهم السلام و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب
شدن آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب نمایم مقدسهٔ آنحضرت کتم شاید بخدمت آنحضرت
توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار
و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب
حق غانم گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل
سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا وارد قریهٔ عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که
در طلب او سعی میکردم ناگاه مردی آمد بنزد من و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم
و کسی بر آن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من با او روانه شدم و ما
از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی
گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر را
که از رفیق من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع
این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج بروی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با
ایشان بحج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت صرهٔ زری که نزد او
گذاشته بود و فرمود که این را خرجی خود کن و در بغداد بخانهٔ فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر مطلع
مگردان راوی گفت بعد از آن غانم گفت برگشتیم و بحج نرفتیم و بعد از آن قاصدها آمدند و خبر
آوردند که حاجیان در آنسال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت از برای این منع فرمودند
از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و
هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی
از جعفر بن محمد قولویه استاد شیخ مفید رحمهم الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسمعیلیه
ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی
و هفت که اول غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند من بامید
ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در آن سال اراده حج نمودم زیرا که در احادیث صحیح وارد شده است که حجر را کسی

بغیر

بغیر از معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانکه قبل از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که سیلاب
کعبه را خراب کرد حضرت رسول آنرا نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بسر عبدالله بن زبیر خراب کرد
و چون خواستند بیاندازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آنسال متوجه حج شدم و چون به بغداد رسیدم علت صعبی
مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود کردانیدم مردی از شیعه را
که او را ابن هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سربمهر کردم و در آن عریضه سوال
کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را
گفتم که مقصود من آنست که این رقعه را بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری
و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمهٔ کعبه دادم
که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که حجر را بجای خود میگذارد و
ازدحام مردم مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند
و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میل مینمود و قرار نمیگرفت
تا آنکه جوانی خوشروی گندمگون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت
درست ایستاد و حرکت نکرد پس مردم خروش بر آوردند و صدا بلند کردند او روانه شد و از مسجد
بیرون رفت من از عقبش با سرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ
دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام و چشم از او بر نمیداشتم که مبادا از
نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت
و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود بسوی من
ملتفت شد و فرمود بیاور آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو که بر تو
خوفی نیست در این علت و عافیت خواهی یافت و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود
چون این حالرا مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوفی بر من مستولی شد بحدی که
نتوانستم حرکت کرد چون این خبر با بن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال
سیصد و شصت و هفت از هجرت در آنسال اندک آزاری بهم رسانید و وصیت کرد و تهیهٔ کفن

وحنوط وضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام درین امور میکرد و مردم باو گفتند که از آن
بسیاری نداری این قدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان سال است که مولای من مرا وعده
داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال فرمود الحمد لله بموالیه الاطهار فی
دار القرار و سید علی ابن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در سحری
ماه ذی القعده سال سیصد و سی و هشت صدای حضرت صاحب الامر علیه السلام که از برای شیعیان
زنده و مرده دعا میکرد و از آنجمله فرمود زنده گردان یا باقی ایشان را در عزت ما و پادشاهی و
ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت وارد شهر همدان
شدم و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که ایشان را بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی بودند
از سبب تشیع ایشان پرسیدم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از و ظاهر بود گفت سبب
تشیع ما آنست که جد اعلای ما که همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می
آمدم چند منزل که آمدم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار
شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده
پیدا نبود به توکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرم پر گل و لاله که هرگز
چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بوستان شدم قصر عالی بنظر من آمد
بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم که نشسته اند سلام
کردم جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی به تو خواسته است که ترا باین
موضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت
برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم
پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را بر داشت و گفت داخل خانه شو چون داخل
شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف
آویخته که نزدیک است که سر شمشیر مماس سر او شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی
درخشان بود پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی
که من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم

کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد
پس بر رو افتادم و روها بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از فلان مدینه از بلاد
جبل که او را همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی که بر گردی بسوی
اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی
شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد
و با من روانه شد باندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این
شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسد آباد میگویند گفت همانست برو با رشد و صلاح
این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسد آباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم
و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را بآن سعادت که حق تعالی برای من مهیا کرده
و همیشه ما در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ما هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبرسی
و دیگران بسندهای بسیار صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت
کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم و میسر نشد شبی
در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج که
بخدمت امام زمان خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم
تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم
چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم
و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار کردم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم
جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امید و نا امیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در
مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال
از بخشنده بی زوال سوال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد و مشغول طواف
شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش روئی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده یکی بر کمر بسته
و دیگری بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر بر گردانیده و چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات
نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخضیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت

خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و در شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار
مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم من آنم گفت خوش آمدی
ای ابو الحسن گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن علیه السلام بود گفتم با من است
گفت بیرون آر چون بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت
دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامهایش تر شد و گفت
خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد به تحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی
حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم
فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیدی و او مرا بسوی تو فرستاده است
برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب
خود میرسی و ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار
شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش
آمدی و خوشحال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت
چون بپائین عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز بگیر پس با او نافله شب را
بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کردیم و سلام دادیم و او بعد از نماز بسجده رفت
و رو بر خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چه چیز می بینی
نظر کردم بقعه سبز و خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چه چیز می بینی چون
نظر کردم خیمه از موی دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست
دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود
چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و آن را رها کن گفتم این ناقه را بکه گذارم گفت
این حرمی است که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود از آن مگر ولی خدا پس در خدمت او
رفتیم تا نزدیک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا بنشین تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی
بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم که حضرت بر روی
نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است

سلام

سلام کردم بهترین سلام من جواب فرمود روئی مشاهده کردم مانند پاره ماه از طیش و سفاهت مبرا
و نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه اندکی مایل کشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و
چشمهای سیاه کشاده ابرو بلند بینی و گونهای هموار و بر نیامده در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش
خالی بود مانند فتاتی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک بنرمه گوش او آویخته
از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا
پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مذلت
و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما
ذلیل باشند پس فرمود پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که
پنهان تر و دورترین جاها باشد تا آنکه برکنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهان تا هنگامی که
حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی
نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا بر خلق بر او تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که
که خدا مهیا گردانیده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعلای دین و اطفای نایره مضلین
پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و
بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهد بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند
و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعت
و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان می نمایند و مجاهده بحجت با
اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است بآنکه صبر نمایند بر مشقتهای مخالفین دین
میکنند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردانند ای فرزند صبر کن تا آنکه حق تعالی
اسباب دولت ترا مهیا گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان
در آید و فوج فوج از اهل الخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در
حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاک
باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع فتنهای
مضلین و در آن وقت حدایق ملت و دین بیارایند و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را

از زمین بر اندازد و بهجت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان زمبدهٔ شرایع دین مبین با آشیانهای خود بر گردند و امطار فتح و نصرت بساتین ملت را سبز و شاداب گردانند پس حضرت فرمود که باید آنچه درین مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکلهٔ خود از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که با اهل خود معاودت نمایم در وقت وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرماید تبسم فرمود و گفت استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دوری در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار درین باب بسیار است و این رساله مختص گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد آن جماعت را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت بایشان ظاهر گردیده باشد از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعت اند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله جنیدی و هارون قزوینی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کردهٔ امام محمد تقی و احمد بن حسن و برادرش محمد بن اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب نو سیفها و صاحب صرهٔ سربمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران و از دینور حسن بن هارون بن عمران و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن باشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد و علی بن محمد اسحق و پدرش حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هرون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن کلینی و ابو جعفر رفوگر و از قزوین مرداس و علی ابن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی

و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب معجزات مذکور است زیاده از هفتاد نفر میشوند و چنین خبری که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان درین امر جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ یعنی هر آینه خواهید شد بر سنتهای پیشینیان مطابق آنچه واقع شده است و ایضاً از عبدالله بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر صاحب باطلی در آن شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود که همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و بر پا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبهٔ خدا و سریست از اسرار خدا و غیبتی و غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم بآنکه همه افعال او منوط بحکمت است هرچند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عرضه نوشت بخدمت حضرت صاحب علیه السلام و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت در جواب نوشت اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفهٔ ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع با آفتاب است در وقتی که غایب کرده باشد آنرا ابر از دیده های مردم و بدرستی که امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانکه ستاره ها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف میکنید دانستن

امری که شما تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی بزودی ما را فرج کرامت فرماید
که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود
از جابر انصاری روایت کرده است که او سؤال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند
شد بحضرت قایم علیه السلم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که
منتفع میشوند باو و مستضیء میشوند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم با آفتاب هر چند
ابرها او را پوشانیده باشد **مؤلف گوید** که تشبیه با آفتاب زیر ابر اشاره است بچند چیز اول
آنکه مدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و ساير فیوض و کمالات و خیرات به برکت ایشان
بخلق میرسد و برکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان و حقایق و معارف ایشان بر شیعیان
ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان دفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وما کان الله
لیعذبهم وانت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل من امان اهل
زمین اند چنانچه ستارها امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش از کوری بی ایمانی منور شده باشد
که هر گاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او
مشتبه گردد می بیند که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت
بر او مفتوح میگردد دویم آنکه همچنانکه آفتاب که بابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق از ضوء او آنا فآنا
منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر
فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود
سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتابست هر گاه محجوب بسحاب باشد چهارم
آنکه چنانکه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد که
غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان با آثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت
بوجوه شتی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم نظر بقرص آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد
که باعث کوری چشم نظر کننده شود و همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت گاه باشد که باعث کوری
بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلم ایمان بایشان می آوردند
و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان

در زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در هنگام ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجهای ابر میبینند و بعضی
نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی
نرسند چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرمود که قایم ما علیه السلم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی
دراز و در غیبت اول جای او را نخواهند دانست مگر خواص شیعیان او و در غیبت دوم نخواهند
دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان
آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد هفتم
آنکه آنحضرت و آبای طاهرین او علیهم السلم مانند آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر بهره از نفع ایشان
چنانکه حق تعالی در حق آن کور باطنان فرموده من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل
سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطع و احادیث
متواتر بر وجود حضرت قایم علیه السلم قایم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیات
آنحضرت بی صورتست با آنکه [illegible] عامه در وجود حضرت خضر علیه السلم قایل شده اند و در عمر حضرت
نوح زیاده از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان
بن عاد را سه هزار سال قایلند و عمر جالد بن صامت از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تا نزول حضرت عیسی علیه السلم از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی
علیه السلم قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت
در خروج او داند و امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده هست این سؤال
بیوجه است زیرا که هر گاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده
باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از
اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود
و اگر فایده بغیر آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت
برعدن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام
زین العابدین علیه السلم منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او

قایل باشند بامامت او وانتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی
از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده کردیده است
و خدای عز و جل ایشانرا در آن زمان بمنزله جماعتی کردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا با شمشیر
ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بند براستی و دعوت کننده کانند خلق را بسوی دین خدا
در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرکترین فرجهاست و ایضا از آنحضرت
منقولست که هرکه ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید
از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلم منقول است که هرکه انتظار
ظهور قایم علیه السلم کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در خیمه حضرت قایم علیه السلم با آنحضرت باشد
بلکه مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شود و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که بر مردم زمانی
خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بر امر ما در آن زمان
کمتر ثوابی که از برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی که ای بندکان من ایمان آورده اید
بسر من و تصدیق نموده اید بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه
شمائید بندکان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و از شما عفو میکنم کناه را
شما و شما را می آمرزم و بسبب شما باران میفرستم از برای بندکان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را
از ایشان اکر شما نمی بودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی کفت یابن رسول الله چه چیز است
بهترین کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان نکاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث
در این باب زیاده از حد و احصاست با آنکه از کجا معلوم است که منافع آنحضرت ظاهر بر مردم نمیرسد
بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج می آید و مردم را می شناسد
و مردم او را نمی شناسند و چون آنحضرت ظاهر شود کویند ما او را دیده بودیم و نمیشناختیم و از آنحضرت
علیه السلم منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف علیه السلم این سفیهان اشباه خوکها را چه
انکار میکنند این را برادران یوسف علی نبینا و علیه السلم عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و در
نزد آنحضرت و با او سخن کفتند و سودا کردند و برادر او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را

بایشان

غیبت

بایشان شناسانید پس چرا این امت انکار میکنند که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان
کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و بر فرشهای ایشان کذارد و
ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت
داد که خود را به برادران بشناساند و متکلمین میکویند که بر حق تعالی واجبست که حجت را نصب کند زیرا که
لطف او واجبست و اکر مردم او را خایف کردانند و او غایب کردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا
بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند
کردید خصوصا در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر کردیده باشند و مسایل
دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم کردانیده باشند و
مردم را امر برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان
ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان
احادیث اهلبیت علیهم السلم مقرر کردانیده است که نفی میکنند از دین تحریف کردن غالیان و بر خود بستن مذاهب
باطله مبتدعان و تاویل کردن جاهلان و فرمانها و توقیعها از حضرت صاحب صلوات الله علیه
بشیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان اخبار و احادیث ما که ایشان حجت من اند بر شما
و من حجت خدایم بر همه یا بر ایشان و آن دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج
بآن سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **مقصد نهم** در اثبات
رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است
یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر
میکردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیدههای ایشان روشن کردد و بعضی از جزای نیکیهای
ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که
نمیخواستند که باهلبیت علیهم السلم برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها
میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت
مکر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میکذارند و اکثر
علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید

مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در
اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین درین مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه
رسایل مفرده درین مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته
باشد و متعه را حلال نداند و این فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر
از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بآن
کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده بسیار است **اول** حق تعالی فرموده است و یوم
نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها
که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که این آیه در رجعت است
که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است که و حشرناهم فلم نغادر
منهم احدا یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرموده که مراد بآیات
امیر المومنین و ائمه علیهم السلام اند **دوم** حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم واقع
دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان
یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن
گوید با ایشان که بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده
است که مراد از این دابه حضرت امیر المومنین است صلوات الله علیه که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد
و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مومن خواهد زد و نقش
خواهد گرفت که او کافر است و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت
که او مومن است و انگشتر در میان دو دیده کافر خواهد زد نقش خواهد گرفت صح
کرده اند و صاحب کشاف نیز روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی
و انگشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مومن خواهد زد در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی
بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه در میان دو چشمش
نوشته می شود مومن و انگشتر را بر میان بینی کافر میزند و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره
میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته است که بعضی از قراء تکلمهم بی تشدید خوانده اند

یعنی

یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المومنین علیه السلام مکرر
در خطبه‌ها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس
و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض حضرت امیر المومنین علیه السلام است و ابن
ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب
کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلام است من گفتم ما نمیگوئیم تنها یهود
نیز چنین میگویند معویه کس فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود
ذکر دابة الارض را می یابید گفت بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردیست گفت میدانی چه نام دارد گفت
الیا معویه گفت الیا چه نزدیک است بعلی **سیم** قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب کرده است قرآن را هر آینه ترا بر میگرداند بسوی محل عود
احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت
چهارم قول حق تعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی و البته اگر کشته شوید
در راه خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت است
و سبیل الله راه ولایت علی و ذریت اوست علیهم السلام هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشتنی شدن
و مرگی هست و اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر میگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در
رجعت بر میگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرموده در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة
الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد
پنجم قول خدای عز و جل و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ااقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا
قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که
هر آینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد
البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید بر عهد و پیمان مرا گفتند
اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من با شما از گواهانم و در احادیث معتبره وارد شده است
که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه سعد بن عبد الله در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق

علیه السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان به رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود که بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث کرده است
از آدم و هر که بعد از او هست جمیع ایشان را بر میگرداند به دنیا تا قتال کنند و جهاد کنند در پیش روی
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر از کتاب واحده
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بدرستی که
خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است و منفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم
نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری کردانید و از آن نور محمد صلی الله علیه وآله را آفرید و مرا و ذریت مرا از
از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمهٔ دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن کردانید
و آن نور را در بدنهای ما ساکن کردانید پس مائیم روح برگزیده خدا که در قرآن ذکر کرده است و مائیم
حجت خود را بر خلق تمام کرده و ما پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه
آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس
و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد
و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت
یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که
حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و به تحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد
کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته بر من از میثاق و پیمان
نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت
یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث
خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد مردها
که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیبست و چگونه تعجب نکنم از مردهها که زنده خواهند شد
و گروه گروه از قبرها بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه
روند و شمشیرها برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان
زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده خود که ایشان را داده است در قرآن که وعد

الله الذين آمنوا منكم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند
که البته ایشان را خلیفه کرداند در زمین چنانکه خلیفه کرده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته متمکن
کرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف
ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نکردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند
مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی
که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و
صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجب و منم مانند شاخ از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا
منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد
و منم صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنی خدا و امثال علیای او
و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل
جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت و باختیار من است عذاب جهنم و باز گشت خلق بسوی
من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر شدم و منم
دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان
و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای بی واسطه پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم
پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در ما بین آنهاست و منم آنکه
خدا با و حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد من است
علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند
آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه مسخر من کردانیده است خدا ابرها
و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارهها و آفتاب و ماه و منم فاروق این
امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و آن رازها که
مخفی پیغمبرش وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن
بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سوال کنید پیش
از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة

الّا باللهِ العَلیِّ العَظیم **ششم** وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ العَذابِ الاَدْنی دُونَ العَذابِ الاَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ
یَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم ایشانرا از عذاب نزدیک تر یا پست تر پیش از عذاب بزرکتر شاید
ایشان بر کردند حضرت صادق علیه السلام فرموده که عذاب نزدیک تر عذاب رجعتست که بشمشیر
ایشانرا عذاب خواهند کرد و عذاب بزرکتر عذاب قیامتست و مراد از بر کشتن زنده شدن بعد رجعتست
هفتم رَبَّنا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ یعنی پروردکارا میرانیدی مارا دوبار و زنده کردانیدی
مارا دوبار و در احادیث وارد شده است که یک زنده کردانیدن در رجعت است و دیکر در قیامت و یک
میرانیدن در دنیاست و دیکری در رجعت **هشتم** اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذینَ آمَنُوا فِی الحَیوةِ الدُّنْیا
وَیَوْمَ یَقُومُ الاَشْهادُ یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند
در زندکانی دنیا و در آخرت هر دو بار یاری میکنیم ایشانرا علی ابن ابرهیم و سعد بن عبد الله روایت
کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرموده که یاری دنیا در رجعت است مکر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران
یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که در رجعت فرموده
بسیار است و درین رساله بهمین اکتفا مینمائیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیطان از خدا سوال
کرد که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده می شوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرموده که ترا مهلت دادم
تا یوم وقت معلوم چون آن روز ظاهر شود شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را
خلق کرده است تا آن روز که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر کردد و این آخر بر کشتنهای آنحضرت
راوی کفت مکر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکو کاران و بدکاران
زمان او با او میکردند تا حق تعالی مومنانرا بر کافران غالب کرداند و مومنان از ایشان انتقام بکشند
پس چون آن روز شود حضرت امیر المومنین بر کردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات
ایشان در کنار آب فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس جنکی واقع شود که هرکز واقع نشده باشد کویا
می بینم اصحاب حضرت امیر المومنین را که صد قدم از پس پشت بر کردند و پای بعضی در میان آب فرات
فرو رود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه از نور در دست
داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب بر کردد و اصحابش او را

کویند

کویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او کوید که من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردکار عالمیان پس
حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او با اصحابش همه با او هلاک شوند پس
بعد از آن همه مردم خدا را بیکانکی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردانند و حضرت امیر المومنین
علیه السلام چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یکمرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد
شود همه پسر هر سال یکفرزند پس در آنوقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده است
در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت
امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و محمد بن سنان از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد کشت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و آن
مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی
علیه السلام روایت کرده است که بر کردند در رجعت ارواح مومنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها
تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشانرا عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و هر که
ایشانرا بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اکر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان
خود زندکانی کنند و بعد از آن همه در یکشب بمیرند و ایشانرا بنعیم بهشت بر کردند و دشمنان ایشان
را ببدترین عذابهای جهنم بر کردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر
قول حق تعالی وَجَعَلَکُمْ اَنْبِیاءَ وَجَعَلَکُمْ مُلُوکاً یعنی و کردانید شما را پیغمبران و کردانید شما را پادشاهان
فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابرهیم و اسمعیل و ذریت اویند و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی
کفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعتست و علی ابن ابرهیم در تفسیر
روایت کرده است از شهر بن حوشب که کفت حجاج با من کفت در قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز
کرده است و نمی فهمم و آن آیه این است وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الکِتابِ اِلّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی
از اهل کتاب مکر آنکه البته ایمان می آورند بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوکند که من امر میکنم
که کردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا میمیرد من کفتم ای امیر آن
معنی مراد نیست که شما فهمیده اید کفت پس چه معنی دارد کفتم حضرت عیسی پیش از قیامت از آسمان
بزمین خواهد آمد پس نمیماند هیچ یهودی و غیر او مکر آنکه ایمان آورد بحضرت عیسی علیه السلام و نماز

خواهد کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلام حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم از حضرت
باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی بر داشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران
در تاویل قول حق تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند با نچه
احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود این آیه در باب رجعت
و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند
معتبر دیگر روایت کرده است که دشمنان اهلبیت را در رجعت معیشه انسان خوار الله خواهد بود چنانچه
حق تعالی فرموده است فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام
روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهد گشت چنانچه
حق تعالی فرموده است وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره وارد شده است
در تاویل این آیه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ این مثلی است که حق تعالی
زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب تسلی آنحضرت کرده زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم
کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند نظیر ایشان درین امت ابو بکر و عمر و عثمان
و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قطع و قمع اهل بیت رسول خدا که حق تعالی وعده داده است پیغمبر را
که همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و بر فرعون
و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قایم را ولادتش را پنهان خواهم
کرد و او را از اعین زمان خود او را مستور خواهم کرد و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم
کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است که میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را
ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالت اند و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را
وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کرده و تمکین و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین
که باطل را بر اندازند و حق را ظاهر کرده اند و بنمایم بفرعون یعنی ابو بکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای
ایشان و آنها که غصب حق آل محمد کردند منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین
امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشنده گان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند

ستم

چنانچه

چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه
پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد
در زمینی که پیغمبران و اوصیا ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا
شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد
رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو
برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما را به نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم
در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آید من خواهم
بود و بیرون آمدن من موافق افتد با بیرون آمدن امیر المومنین و قایم ما علیهما السلام پس نازل میشوند بر من
گروهی از آسمان از جناب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از
ملائکه فرود می آیند و محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا
و سوار شده بر اسپان خدای ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از آنها سوار نشده است پس حضرت رسول
علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست قایم ما میدهد پس بعد از آن خدا
خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس
آنگاه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و
مغرب بفرستند پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند
برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المومنین
و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده ها که داده اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بسوی بصره
که هر که در مقام مقابله و مقاتله درآید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستند که آنها را فتح کنند
پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشیم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را
بر طرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت
گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی
بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو نمایند و هر کور
و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا برکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را

قیام

آنچه قدر ط

از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان
در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و این است قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند
و پرهیزکاری کردند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس
گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا به شیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز که در
زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان میکنند و ابن
بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید
که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید
بآن ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که می باشد درین امت آنچه در امم سابقه بوده است مانند
دو تای نعل که بایکدیگر موافق اند و مانند پرهای تیر که بایکدیگر مساوی‌اند و حضرت فرمود که چون مهدی
از فرزندان من بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المومنین میگویند
و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است
راوی پرسید تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران
و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه که
گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود
و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود این است تاویل امیر المومنین
و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است ابان بن ابی عیاش که گفت رفتم بخانه ابی الطفیل
و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابی
الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت که این
علم خاصی است که باید امت این را بدانند و رد کنند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه از آنها شنیده بودم بخدمت
حضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی واضحی
تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول
خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پس پرسیدم کی مردم را از حوض دور

خواهد کرد

خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود
تشنه برخواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود و چون الحاح
و مبالغه کردم فرمود آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند
گفتم یا امیر المومنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المومنین
بگو کیست او فرمود که او صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز
گفتم بیان فرما که کیست فرمود که آنست که خدا در شان او گفته است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است
که الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ او تصدیق کرد پیغمبر را در
وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المومنین نامش را بگو فرمود ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر عامه
شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المومنین می نامند و جهاد مخالفان
مرا حلال میدانند پس حدیث کنم ببعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد صلی
الله علیه و آله که هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق و بدرستی که امر ما صعب است
و ادعان باو دشوار است و نمیشناسند آنها را و اقرار بآنها نمیکنند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده
مومن بحیثیتی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم
همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاهداشت و در منتخب البصائر از سعد
ابن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی علیه السلام را در رجعتی خواهد بود با
فرزندش حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت
جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان
ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا
ایشان را بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المومنین رجوع کند با رسول خدا
صلوات الله علیهما و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه عمال او باشند در اطراف زمین تا عبادت
حق تعالی آشکار کرده شود چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد
و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که
دو ثلث های دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند

نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که بدنیا بر میگردد حضرت
امام حسین علیه السلام و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانچه حق تعالی
فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی
پس کردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و کردانیدیم لشکرهای
شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمهما الله در ارشاد و مجالس بسندهای بسیار از صالح
ابن عقبه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که کفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب علیه السلام هست و بخدا سوکند که حق تعالی از برای
من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانکه
از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضاً کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
که من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد و ابا کرد و لیکن در باب او منزلت
دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبد الله
ابن شریک عامری باشد و او علمدار او خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که کویا می بینم
عبد الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا میرود
و در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند
و ایضاً کشی روایت کرده است از داود رقی که کفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من
پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم که ختم اعمال من بآن باشد که در راه شما کشته شوم
حضرت فرمود که چاره ازین نیست اکر درین وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان
از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در ضمن آن خطبه
فرموده ضبط نمیکنند احادیث ما را مکر قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین و رزین
پس فرمود وای عجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس
پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مردها چند
زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را شکافته و کیاه را بیرون
آورده و خلایق را خلق کرده است کویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای

برهنه بر دوش کذاشته باشند و زنند بر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و این است معنی آنچه خدا فرموده
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ
أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای کروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که
ناامید کردیده اند کافران از اصحاب قبور و علی بن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام
که چون قائم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد زند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت قیام قائم علیه السلام شود در ماه جمادی الآخر و ده روز
از ماه رجب باران بباید که خلق عالم مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا بآن باران کوشتهای مؤمنان
و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و کویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از قبیله جهینه و خاک قبرها از سرهای
خود افشانند و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بیرون آید با قائم ما علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف
بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی کفته است که هدایت میکردند بحق و بحق
عدالت میکرده اند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد
و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این
حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قائم آل محمد بیرون
آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از و علی و شیخ طوسی و نعمانی
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور قائم آنست که بدنی برهنه در پیش قرص
آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیر المؤمنین است برکشته است که ظالمان را هلاک
کند و ایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام خروج کند نزد
قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اکر میخواهی باو
ملحق شوی ملحق شو و اکر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی مهمان باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی
در نعیم الهی بمانند و در زیارات جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصاً زیارت حضرت امام حسین
علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن مذکور است و در مصباح متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت صاحب علیه السلام
باشد و اکر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد

من بود مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده
پس بیرون آورم از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم
و لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق
علیه السلم زیارت بعینه حضرت رسول و ائمه علیهم السلم را روایت کرده است و در آن روایت مذکور است
که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم
مگر بآنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلم زیارتی از برای حضرت
امام حسین علیه السلم روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیا است تا حکم
کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت
شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا نخواسته
بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر
از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلم روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که
خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام بکشی باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را
بدرستی که تو او را وعده داده و تو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و در کلینی در صفت قبض روح
مومن از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود که پس روح مومن
زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان
از شراب و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میگرداند
ایشان را پس با او می آیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آنوقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل
میشوند مخالفان و ازین جهة بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین علیه السلم
گفت وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف اشرف و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت
صاحب علیه السلم باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که باطاعت قایم علیه السلم قیام نمایم و در خدمت
او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آنها
که برمیگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت
شیم او می باشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان بدیدار او و در کتاب

اقبال

اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلم بیرون آمد بسوی ابی القاسم بن العلا
که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلم است این دعا را باید خواند و دعا را فرمود تا اینجا
که ترجمه اش اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلم میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است
بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد
و رستگار کردند مردم را باو در برگشتن او و صیاد از عترت او بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب
خود بکند و خدای جبار را راضی بکند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می آوریم و انتظار برگشتن
او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید ابن طاوس رحمهم الله بسندهای خود روایت کرده اند
از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلم از تفسیر قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ
أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا با مبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند
بلکه زنده میگرداند و وعده لازمیست بر خدا ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند
با تو و توجیه میکنند در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت زنده
نمیکند حضرت فرمود که هالک شوند یا نکار باشد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان
سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود
که چون قایم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته
مهیای جنگ بیاری آنحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان
و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قایم اند جمعی از سنیان با ایشان گویند که ای
گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شماست و هر دروغی که میخواهید میگوئید
نه والله زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد و حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است
و ایضا کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که افساد خواهند کرد
در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتل امیر المومنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن
علیهما السلم وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی زیرا که حضرت فرمود که اشاره است بقتل
حضرت امام حسین علیه السلم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود

که هر گاه بیاید انتقام خون حسین علیه السلم بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا اُولی بَاْسٍ شَدیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ
یعنی فرستادیم بر شما بندگان از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان
خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد
کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قایم علیه السلم پس نخواهند گذاشت کسی را که از آل محمد احدی را کشته باشد
مگر آنکه او را خواهند کشت وَکانَ وَعْداً مَفْعُولاً و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم
علیه السلم است ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلم با هفتاد
نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این
حسین است که بیرون آمده است تا مومنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت
قایم در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السلم در دلهای مومنان قرار
گیرد حضرت قایم علیه السلم از دنیا برود و حضرت امام حسین علیه السلم او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و برو
نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی بغیر وصی متکفل نمیشود **مولف گوید** که اگر کسی گوید
حضرت امام حسین علیه السلم را که غسل میدهد جواب میگوییم که چون آنحضرت درین نشاء شهید در معرکه
بود احتیاج بغسل نداشت و آیه که بعد از آنحضرت بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند
بود تا منتهی صور منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده اما چون
آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن درین امت واقع میشود پس حق تعالی آن قصص را
برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که درین امت واقع خواهد شد و شیخ
مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که بخدا سوگند که
مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود
فرمود بعد از آنکه حضرت قایم از دنیا برود گفتم قایم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال
و بعد از وفات آنحضرت هرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام
کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلم و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد و
آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند که اگر این از ذریت پیغمبران بود آنقدر مردم نمیکشت پس بعد از آن حضرت
سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت

باقر علیه السلم روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود خدا بمن شش چیز داده دانستن مرگها و بلاها
و حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولتها و صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد
گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلم که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا
مردهها را زنده کند و زندهها را بمیراند و حق را باهلش بر گرداند و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است
و کلینی و علی بن ابرهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلم که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت
داد او را بامام حسین پیش از آنکه فاطمه باو حامله شود و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت
پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در
فرزندانش پس عوض داد او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد
شد پس خدا او را بدنیا بر خواهد گردانید و یاری او خواهد نمود تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاهی
روی زمین خواهد داد چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف
گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که
نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را بمیراث خواهند برد بندگان شایسته ما پس
بشارت داد خدا پیغمبر را که اهل بیت تو مالک این زمین خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند
گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار المضیه روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلم سوال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که
رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلم خواهد بود که بعد از حضرت
قایم علیه السلم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر خواهد بود چنانچه با
حضرت موسی علیه السلم مبعوث شدند پس حضرت قایم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد
رفت و حضرت امام حسین علیه السلم او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر پنهان خواهد نمود
و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلم که چون حضرت قایم علیه السلم ظاهر
خواهد شد داخل کوفه شود و حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان
اصحاب او و یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است
که گفت از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا

اسمعیل پسر ابرهیم است حضرت فرمودند بلکه اسمعیل بن خرقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را
مبعوث کردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب [آنت]
کرد برایشان و سطاطایل ملك عذاب را نزد او فرستاد و گفت پروردکار عزت مرا بسوی تو فرستاده
که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی
باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردکارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به
پروردکاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را
بآنچه نسبت بحسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین را که او را بدنیا بر
کردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردکار
من آنست که مرا بر کردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن اینکار کرده اند چنانکه
حسین را بر خواهی کردانید پس حق تعالی اسمعیل بن خرقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت
امام حسین علیه السلام بدنیا بر خواهد کشت و ایضا از حریر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیك است
اجلهای شما بیکدیکر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یك از ما صحیفه داریم
که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که
وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت رسول می آید و خبر وفات ما را بما میکوید و ثواب
عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین صلوات الله علیه صحیفه خود را خواند
و در آن صحیفه نوشته بودند آنچه در حال حیات خود کند و آنچه مانده که بعد از آن خواهد کرد پس
رفت بقتال با مر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموری که باقی مانده بود آنکه کروهی از ملائکه
از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود
حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید تا آنکه ببینید که بیرون آید در رجعت و یاری او
بکنید پس کریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص کردیده اید بیاری و
کریستن بر او پس آن ملائکه بر دور قبه او میکردند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در
تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابرهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق

علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزی که
میلرزاند حرکت کننده ها و متحرك میکردند آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه ردیف آنست فرمود
که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید حسین
بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست تاویل قول حق تعالی اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه کذشت و حسن
بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت
ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
در تفسیر حق تعالی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی اگر خواهیم
می فرستیم برایشان از آسمان آیتی پس میکردد کردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود کردنهای
بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میکردد و آن آیت آنست که علی بن ابی طالب علیه السلام در هنکام زوال
شمس ظاهر میکردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را
بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مرد
از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب بن ماهیار که از اکابر محدثین
شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی
اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلَى مَعَادٍ فرمود دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المومنین
صلوات الله علیهما در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد
و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است
بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال دولت آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود
و سید بن طاوس گفته است که در کتاب طهران بن عبد الله این روایت را بسیار مبسوط تر دیده ام و در
کامل الزیارة از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کویا می بینم که کرسی از نور بگذارند
و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه
بر آن کرسی بنشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز باشد و مومنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند
و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند بایشان که ای دوستان من آنچه خواهید از من سوال کنید بسیار
آزار کشیده و ذلیل و مظلوم شده اید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سوال کنید بر می آورم

از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد این است والله کرامت و بزرگواری عظیم
گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه اینحالات در رجعت خواهد بود
و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری
و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن
شکی نیست در روزی نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیش یا کسب کند در ایمانش
چیزی را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر کس
اقرار بهفت چیز بکند مومن است و از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر کس اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و
بحج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و به سوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط
و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مومن است بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و
احادیث دیگر درین باب بسیار است که اکثرها در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل
رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهرش آنست که حشر قیامت را نیز منکر
باشد و امری که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات وهم انکار کردن محض بی دینی است
و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید
کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات
حشر و بهشت و نعیم و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث آن
نمیشود که اصلش که ضروری دین است که کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مومنان
و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است موجب خروج از دین اسلام است و رجعت حضرت
امیر المومنین و حضرت امام حسین علیهما السلام نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در سایر ائمه
علیهم السلام نیز احادیث صحیحه معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که
اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا در ظهور حضرت
قایم در یک زمان یا پیش یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت

رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان ره قایل شده است بآنکه هر امامی بهمان امامتی دارد و بهمان مهدی
بودن باز دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلام اول که ظاهر شود زمان امامتش اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود
باز آنحضرت رجعت خواهد فرمود و باین وجه تاویل کرده است این حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده
مهدی هست و این قول اگرچه بعید از ثواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد
کردن احوط است و ابن بابویه ره در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق
است و حق تعالی فرموده است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ
فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ و ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر ساله
طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل
خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا بود پس یکساله همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند
چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود بر زمین گذاشتند
ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان در موضعی
جمع کردند و سالها برین حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بایشان گذشت که او را ارمیا
میگفتند دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان
تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که
میخواهی که من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او فرستاد
پس آن جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر
وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده بود
باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد
و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند که ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه نبینیم پس بسبب
ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا
چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و به دنیا برگشتند و خوردند
و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت
عیسی علیه السلام خطاب کرده که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردگان که او زنده

کرده بود باذن خدا بر گشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد
و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه
رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که می باشد درین امت مثل آنکه
در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که درین امت نیز
رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی ظهور کند عیسی علیه السلام
از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی
فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت می
کند ایراد نموده و آنچه در باب موت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در بحار
الانوار و حیات القلوب تحقیق آنها مذکور است و ختم می نمائیم این بحث را بایراد حدیث مشهور
مفضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر
که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند
و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی از برای خروج آنحضرت
هست فرمود که حق تعالی ابا نموده است از برای اینکه ظهور آنحضرت را وقتی معین است که شیعیان
ما دانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی
درباب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس که برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا
در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه
خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر شود و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد
و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما
بر خلق لازم ساخته ایم و قصها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر
کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را
بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو
کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و
هرچند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است و قاتلوهم حتی

لاتکون

١٣٦

لاتکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد
دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل برداشته شود از جمیع ملتها و دینها اختلاف و همه دین یک دین
حق بر گردد و هیچکس بغیر دین اسلام قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است و من یبتغ غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس
هرگز از او قبول نکند و او در آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که
مخاطبه خواهد نمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد
آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت که داخل
شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت
رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و بآن
هیات بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب درآید و دیدها بخواب رود و جبرئیل و میکائیل
و صف صفهای ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست
پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر روی و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید
و زمین بهشت را بما میراث داد که هرجا که خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس
بایستد میان رکن حجرالاسود و مقام ابرهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و
آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من
پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هرجای عالم که باشند از مشرق و مغرب و بر حالی که بوده
باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن حاضر شوند
نزد آنحضرت در مابین رکن و مقام پس عمود نوری بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی
زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان درآید و جانهای ایشان بآن فرح یابد
اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم
بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را
بگشاید و مانند دست موسی عالم را از نور روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که
با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه

بادکش کند

بیعت نماید پس نجیبان چون بشرف بیعت رسند پس سیصد و سیزده تن بنقابت و نجابت
سرافراز کردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است
و چه جماعت اند اینها که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شده
گویند از اصحابش هیچیک را می شناسید گویند نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار
کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون
آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که
ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن
پدرش امام یازدهم و دیگر پدران او را بشمارد تا حسین بن علی علیه السلم با او بیعت نمایید تا هدایت
بیابید و مخالفت امر او مکنید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند
ملایکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم
و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نیماند مگر آنکه آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند
خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب
آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است
از فرزندان یزید بن معویه علیه اللعنه باو بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت مکنید که گمراه می
شوید پس ملایکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما
باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز
حضرت صاحب علیه السلم پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام
و ابرهیم و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که
خواهد که نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و امامان از ذریت حسین علیهم السلم پس نظر کند بمن و
آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته اند و خبر نداده اند
من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس آغاز کند و
صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ
تغیر راه نیافته است و خواند بما از آن صحف آنچه را نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم

و توریه

و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلم را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که این است آن
کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را برما
خواند پس بخواند قرآنرا بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد
و گوید ای سیدم منم بشیر امر کرده مرا ملکی از ملایکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر
سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را از برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در
میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم
و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما
سیصد هزار نفر بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون به بیدا رسیدیم
که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه
ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی
بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی
پس برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی
آل محمد علیهم السلم و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق
شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا
قبول می فرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی برگردد و با حضرت بیعت کند
و در لشکر آن حضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملایکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند
شد فرمود بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود
مفضل پرسید که ملایکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود
خواهد آمد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملایکه
خواهند بود و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا باین لشکر او را بر عالم
ظفر دهد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشانرا بحکمت و موعظه
و نیکوئی بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش کنند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند برایشان و بیرون
آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود خراب خواهد کرد و از بنا

حضرت ابرهیم واسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند واز نو می سازد و بناهای ظالمانرا در مکه و مدینه
وعراق وسایر اقالیم خراب میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هرکه اورا بنا نهاده ملعونست مفضل
پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خودرا در آنجا
جانشین خواهد کرد وچون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفهٔ آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز
بسوی ایشان معاودت نماید بیایند بسوی آنحضرت سر در زیر افکنده وگریه و تضرع کنند وگویند
ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبهٔ مارا قبول فرما پس ایشانرا پند دهد واز عقوبات دنیا و آخرت بترساند
واز اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند وبیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود از جن و از نقبا
بسوی ایشان برگرداند که برگردند بحق پس هرکه ایمان بیاورد اورا ببخشند وهرکه ایمان نیاورد اورا بقتل
رسانند پس چون عسکر فیروز اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار
کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا
خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد
بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها در مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف
خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود بلی والله هیچ مومنی نباشد
مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه یا دلش مایل بسوی کوفه باشد ودر آن زمان قیمت جای خوابیدن
یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد ودر آن زمان شهر کوفه وسعتش پنجاه وچهار میل یعنی هجده
فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکر[illegible] متصل گردد وحق تعالی کربلا را پناهی وجایگاهی گرداند
که پیوسته محل آمد شد ملائکه و مومنان باشد وحق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند
وچندان از برکات و رحمتها در ان قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد وبخواند خدارا هر اینه یک
دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند وفرمود که ای مفضل
بدرستی که بقعهای زمین بایکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی
وحی فرمود بکعبه که ساکت شو وفخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعهٔ مبارکیست که در آنجا ندای انی انا الله
از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید وآن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم ودر موضعی که سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی را در وقت

بکربلای معلا

ولادت

ولادت غسل داده بود وخود در آنجا غسل کرده وآن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله از آنجا عروج نمود و خیر ورحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت
قائم علیه السلام مفضل گفت که ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم
رسول خدا صلی الله علیه وآله وچون وارد مدینه شود امر عجیب بظهور آید که موجب شادی مومنان و
خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید
که ای گروه خلایق این قبر جد منست رسول خدا صلی الله علیه وآله گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند
اینها که با او دفن کرده اند گویند دو مصاحب و دو همخوابهٔ او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور
خلق از روی مصلحت بپرسد که کیست ابوبکر وکیست عمر وچه سبب ایشانرا از میان جمیع خلایق
با جدم دفن کرده اند وگاه باشد که دیگری باشد که در آنجا مدفون شده باشد پس مردم گویند که ای مهدی
آل محمد غیر ایشان کسی در آنجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در آنجا دفن کرده اند که خلیفه حضرت
رسول بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشانرا بشناسد
گویند بلی ما بصفت می شناسیم باز فرماید که آیا کسی هست که شک داشته باشد در این که ایشان در آنجا
مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس
هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهارا از ایشان بگشایند
وایشانرا معلق کنند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ
بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که این است والله شرف
و بزرگواری و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هرکه در دل بقدر حبه از
محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب علیه السلام ندا کند که هرکه این دو مصاحب
و دو همخوابهٔ حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو
طایفه شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان
ایشان که بیزاری جویند از ایشان واگرنه بعذاب الهی گرفتار میشوند ایشان جواب گویند که ای
مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب ومنزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم
چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بما ظاهر شد و دانستیم که

مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و آن هر کس ایمان بایشان بیاورده
و از هر که ایشان را باین خواری بدر آورده است و بر دار کشیده پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاهی را
که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و
و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول
عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه
امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن
و کشتن امام حسین علیهم السلام و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی
که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قایم
آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که در روز اول غصب حق
خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر کس حاضر باشد از ایشان
قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید که بر درخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید
و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت ای سید
این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل و الله که سید اکبر محمد رسول صلی الله
علیه و آله و صدیق اکبر امیر المومنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید بکربلا و جمیع ائمه هدی
همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده باشد همگی زنده
خواهند شد و آن برای جمیع ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار
مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جائی که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت
مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و شش هزار جن
و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود
محل لعنت و عذاب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب
و علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و الله که در آن شهر واقع شود اصناف عذابها که بر امتهای
گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل خواهد شد که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد

و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و الله که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد
که گویند که دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسران
ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن
شهر افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن
و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنها و لشکرها بمرتبه
که اگر کسی گذرد نشان دهند که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش روی حسنی از جانب
دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس
اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای
آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکار و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را
تا بکوفه در آیند در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن شود و باو خبر رسد
که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و به بینیم که این مرد
کیست و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود
ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و می گوید که اگر راست
میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشتر و برد و زره او که آنرا
فاضل می نامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور می نامیدند
و براق و کو مصحف امیر المومنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرده پس همه را حضرت مهدی علیه السلام حاضر
گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب
و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران
پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که
جمیع لشکر در زیر سایه اش باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند
رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار
نفر از زیدیه که با لشکر او باشند مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود
پس حضرت مهدی علیه السلام هر چند ایشان را پند دهد و معجزه نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید

که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه خواهد کرد فرمود که لشکرها بسر سفیانی خواهد
فرستاد تا آنکه او را بکیرند در دمشق و بر پهلوی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین
صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شده اند
در کربلا و هیچ رجعتی ازین رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلم و از برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در هجر
و یکی در صنعاء یمن و چهارم در مدینه طیبه و کویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را
روشنی دهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که
ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده
باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکرده اند در حقیت او و رد
کفته او مینموده اند و میکفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میکوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میکردانند یک
یک از ائمه را تا صاحب الامر علیه السلم و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان
کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آنوقت ظاهر میشود تاویل این آیه
کریمه که ترجمه اش کذشت که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید
مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل پرسید
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود بلی
ناچار است که ایشان جمیع زمین را بکردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مکر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجاها بر پا دارند پس فرمود
که کویا می بینم ای مفضل ائمه را که ما کروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت
شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شده ازین امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند
از تکذیب و رد کفتهای او و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن
خلفا جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردانیدن
ما پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله کریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما

مکر

مکر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند
از ابو بکر و عمر که فدک را از من کرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای
من نوشته بودی برای فدک عمر کرفت و در حضور مهاجر و انصار آب دهان نجس خود را بر آن انداخت
و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابو بکر و عمر بسوی سقیفه بنی
ساعده رفتند و با منافقان دیکر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین کرفتند چون
آمدند که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند
من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین بر داری
عمر کفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملایکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بکو که
بیاید و بیعت کند و اکرنه آتش می اندازم در خانه و همه را می سوزانم پس من کفتم بتو شکایت میکنم از اینکه
پیغمبر تو از میان رفته است و امتش همه کافر شدند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای
احمقانه زنان را بکذار خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست
و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من ساقط شد و من فریاد میکردم که و ابتاه و رسول
الله دختر تو فاطمه را دروغ کو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید می کنند و خواستم که
کیسو بکشایم امیر المؤمنین دوید و مرا بسینه خود چسپانید و کفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت
عالمیان بود بخدا سوکند میدهم ترا که مقنعه از سر مکشائی و سر بآسمان بلند مکنی والله که اکر بکنی یک
جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا زنده نکذارد پس برکشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم شکایت کند که چندین شب با فاطمه و حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از آنها
که تو مکرر بیعت خلافت مرا کرفته بودی از ایشان طلب یاری کردم همه وعده یاری کردند چون صبح شد
هیچ یک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود
در میان بنی اسرائیل که با موسی کفت ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک
بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل
آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضرب عبد الرحمن ابن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه
برخیزد و کوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه

خدایا

هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بکشند تا بیعت کنیم با
معویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را از برای معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه
خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشانرا بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت
پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا گواه باش که ایشانرا دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی
کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان
بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من
و گفتند که اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانانرا غارت کرده اند و زنان و اطفال
بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم
و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح
کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن
علی صلوات الله علیه با خون خود خضاب کرده با جمیع شهیدانی که با او شهید شدند پس چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمینها بگریه آنحضرت گریان
شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المومنین و امام حسن از جانب راست
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام
شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه خود بچسپاند و بگوید فدای تو شوم
ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن و از جانب راست حضرت امام حسین
علیه السلام حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه
بنت اسد مادر امیر المومنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه
تلاوت نماید که ترجمه ظاهرش این است که آن روز که بشما وعده میدادند امروز می‌یابد هر نفسی آنچه
کرده باشد از کار خیر حاضر کرده اید شود و آنچه کرده باشد از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و
میان آن کار زشت دوری فاصله باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن
مباد دیده که در ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب
دارد گریستن بر ایشان فرمود غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد

فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها
که بامن ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند و بستمهائی که بر جمیع فرزندان من کردند
پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است
همگی خروش برآورند پس نماند احدی از کشندگان و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما
مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما
هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده سخن جد
ما رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سخن ما اهلبیت را که مکرر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را
که وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الأَكْبَرِ فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است
و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر
کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما بر گردد و مهدی پادشاه گردد وای بر ایشان
کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما بر گردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه
با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند
این آیه را که وَنُرِيدُ أَن نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و الله که تنزیل
این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرانند
پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی ابن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجد خود
رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم
آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجدش
از هرون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد
امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد
امام حسن عسکری و شکایت کند از معتضد پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با جامه خون آلود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ
احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شده و ملائکه بر دور او باشند تا
بایستد نزد جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا

ازبرای ایشان بیان کردی بس است تو انکار حق من کردند و طاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است
و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر می بود این قدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای
خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین
و گوید آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا
مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید که بیامرزد از برای
تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد ازین خواهد شد حضرت
علیه السلام فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر
من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده ایشان تا روز
قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی جمیع گناهان شیعیان را
کاه هم
بر آنحضرت بار کرد و همه را برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها
همه فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال
تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت طلبند
و بهانه میجویند پس اعتماد برین فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال
ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که پسندیده
باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون مگر آنحضرت بر همه دینها غالب نشده اند
فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان
از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی در رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون
الدین کله لله پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس بر گردد حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه

و حق تع

و حق تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام بارید و قسمت نماید
بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد
و قرضی از برادر مومن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی
علیه السلام ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس تمام را
ادا میفرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل و این حدیث ازین طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب
این مقام است اکتفا کردیم **باب ششم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن
و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن فصل است **فصل اول** در بیان اثبات معاد
جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد
شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق
بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل
فتح باب ایل و تاویلات است و عمده اسباب ایمان یقین و انقیاد و تسلیم است چنانکه در احادیث بسیار
از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که هر چه از ما بشما میرسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بآن نرسد
بظاهرش اقرار نمایید و رد و انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد
بر خداوند عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال
موت و قبر موقوف است بران بدانکه معاد در لغت بمعنی آمده است اول عود و رجوع بجایی
یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد درینجا عود روح است
بحیات برای یافتن جزای اعمالی که در مدت حیات دنیا ذکر کرده است از خیر و شر با مکان و زمان
عود و هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی می باشد و روحانی آنست که روح باقی مانده
بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده است مسرور و مبتهج
باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاء کسب کرده است معذب
و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین
دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدن در قیامت عود کند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق
گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل

جهنم شوند و باتش جسمانی معذب کردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل
ملل است و یهود و نصاری نیز بان قایلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن
مجید که اکثر ایات آن درین معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که
ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست مالید و ریزه
کرد و گفت تو میگویی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی
و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ
چنانچه بعد ازین ان شاء الله تعالی تفسیر شده مذکور خواهد شد و شک نیست در اینکه انکار
معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلم
مه است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء
به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را
محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری دارد و در آنها تامل نماید میداند که
محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات ایمه عاجز شده اند در چنین
مسئله غامضی که محل انظار و افکار جمیع عقلاست دعوای هدایت کرده اند و کسی که باعتبار چنین
شبهه دست از چنین دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بردارد
معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز
اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد این بیان خواهد شد ان شاء الله تع و جمع کثیر از متکلمین خاصه
و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذت و آلام روحانی و
جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان برمیگردند و به بهشت یا جهنم میروند سعدا
در بهشت لذت روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را
دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجبست
اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم
و التذاذ بالمها و لذات عقلی است پس تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر
نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما

قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو و خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت گفته اند عقل دلالت کرده است
بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان
این دو سعادت درین زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی یا مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس
ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری درین عالم ضعیفند و وقتی
که مفارقت کرده اند از بدن بنظایر خود و استمداد نموده اند از عالم قدس و طهارت کردن قوی ایشان
میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در اینکه این حالت اعلای درجات کمالات
و اقصای منازل سعادات است و محقق دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرائین است بلکه
بهر دو برهان قدیم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب
معاد نفی حشر جسمانی کرده است مولف گوید که این مذهب اقوی مذاهب است و منافاتی نیست
میان لذات جسمانی و روحانی و احادیث نیز دلالت برین دارد چنانکه عیاشی و غیر او از امام زین
العابدین علیه السلم روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت درآیند و داخل شوند دوستان خدا
در مساکن و منازل خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه کنند خدمتکاران بر دور او بایستند
و میوه ها آویخته باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او بجوش آید و از زیر قصرها و نهرها جاری شود و مسندها
برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای
او حاضر کرده اند پیش از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بیایند
و درین نعمتها باشند آنچه خدا خواهد و خداوند جبار بایشان ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت
من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید بدهم شما را چیزی که بهتر است از آنچه در او هستید گویند
ای پروردگار ما چه چیز بهتر می باشد ازین نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خوش میکند و دیده های ما لذت
می برد از نعمتها که داریم و در جوار رحمت الهی هستیم رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون باز
دیگر ندا بایشان رسد گویند بلی ای پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی
فرماید که رضا و خشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در او هستید پس
گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما را
شاد تر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش این است که وعده داده است خدا مردان مومن

وزنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آن نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده است که هرکه شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس او خواهش کند و دیده او از آن لذت برد و آنچه بخاطر خود خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا گردانیده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بر وجه مزمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و در روایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نایها پس صدائی بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند به تقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن میوها و نعمتها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هرکس لذت می برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کند و حضرت صادق علیه السلم فرمود که بدرستیکه مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت حریصان است و صنفی دیگر عبادت میکنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامان است

وصنفی

وصنفی از ایشان عبادت میکنند او را برای محبت او پس این عبادت بزرگواران است و کریمانست و شیخ مفید رحمه الله در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت ابتدا بمأکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکند حواس ایشان از چیزهائیکه مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن آنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت بیابد بغیر آنها و قول کسی که در بهشت کسی هست که لذت می یابد به تسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن مأخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنکه ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع برخلاف آن منعقد است مگر آنکه ازین باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور ایشان نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمی باشد و معهذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است که آداب جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهائم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند چنانکه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهة میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از این جهة می یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند رحمان استشمام می نمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بیغایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز بکام و مشام ایشان

همین لذات را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانیست
همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادات است
پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذت جسمانی
لذاتی نمی یابد و کسی در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق
عبادت گردیده و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه
بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی می یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در
کتاب عین الحیوة و کتاب بحار ایراد نموده ام وَذَلِكَ مِمَّا افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق
و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا به تفسیر یک آیه می نماید که باعتقاد متکلمین صریح ترین
آیاتست قال سبحانه وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ سبب نزول این آیه سابقا مذکور شده و
فخر رازی گفته است که درین آیه غرایب بسیار هست بقدر امکان ذکر کردیم پس میگوییم آنها که
منکر حشرند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه شبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای
ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات برین دلالت دارد مثل آیه قَالَ مَنْ يُحْيِي
الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده است
پس این انکار بمحض استبعاد بود و حق تعالی اول ابتدا کرده بابطال استبعاد ایشان که فرموده
وَنَسِيَ خَلْقَهُ یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کرده ایم او را از خاک و از نطفه متشابهة
الاجزا پس تا آدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین
نکردیم بلکه درین اعضا حالتی چند قرار دادیم و از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک
امور کلیه بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا
میکنند چرا استبعاد از برگشتن بجا نطق و عقل بمحض خود نمیکنند که غریب تر است و تخصیص
ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از جمادات دورتر است و وصف کردن آن را به پوسیده شدن
و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعادات و حق تعالی
رفع استبعاد ایشان کرده بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را بر میگرداند پس فرموده که
از برای ما مثل میزنند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و

فراموش

فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو زنده میکند آنها را
آنکه او پدید کرد آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امری بر او
مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگرچه آخرش باستبعاد برمیگردد و آن
بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود
بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم
مطلق بود و او را آفرید و همچنین او را برمیگرداند هرچند معدوم شده باشد و شبهه دویم
آنست که میگویند کسی که اجزای او در مغرب و مشرق عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها
در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزها و مثل آنها شده باشد چگونه
جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزاء ماکول جزو بدن آکل میشود اگر
در حشر بر گردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر
در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی از برای دفع ابطال این
شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم
رسیده است و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است پس اگر انسانی
انسانی را بخورد اجزای اصلیه ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنها خواهد بود که
پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تع همچنین عالم است و میداند که اجزای اصلی و
فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و در آن روح میدمد و جمع میکند اجزای اصلی
ماکول را و نفخ روح در آن میدمد و همچنین اجزائی که در بقاع و اقصاع متفرق شده است بحکمت شامله
و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی دفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الَّذِي جَعَلَ
لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی آن خداوندیکه از درخت تر که میان او آتش و میرانندهٔ آنست که
آتش سوزنده بیرون می آورد اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را
عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را بدیگری میسایند
از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما این دو درخت
بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگاه شما از آن آتش میافروزید أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده
است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر هست و اوست بسیار خلق کننده
و بسیار دانا فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده
میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن ساریست
اگر استبعاد میکنند بهم رسیدن حرارت و حیات را در وی پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش
در درخت سبزی که آب از وی میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را
پس خلق آسمان و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره است بآنکه علم او
شاملست مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات معاد اعم از
جسمانی و روحانی این آیه شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ
یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد این آیه
قطع نظر از آنکه کلام الهی و راه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که به
براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس الهی حکیم است و فعل
عبث از و صادر نمیشود و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین
و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی
نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهاتست و احتیاج
بغیر از لوازم امکانست باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشاء دیگر نباشد
و منحصر باشد درین نشاء فانیه منافع این نشاء که مخلوط است باضعاف آن از کدورات
جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد
و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم از برای آن خلق کنند و این شبیه است بآنکه کریمی
شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ
و مار و زنبور و عقرب و غیر اینها و چون وارد شود و طعامی نزد او حاضر سازند و هر لقمه که
بر دارد چندین زنبور و عقرب و غیر اینها بر دستش و دهانش بزنند و شمشیر داران در
برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر و حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع است که بعمل آید

او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنینی را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه
باو بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی ترا بمناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات
عظیمه جزیله بتو میدهم و چند روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در رفاهیت و حکومت
خواهی بود چه عقلا او را ستایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت
و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در دفع شبهه های معاد جسمانیست و آن موقوفست بر دانستن حقیقت
روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در بحار الانوار زیاده
از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول درین باب هست و آنچه اکثر محققین قایل شده اند
آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت اند که میان ایشان با غایت
آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملایکه و عالم علویست و خلق دیگری از خاک
که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام از آثار و علمی است که آن دیگری را نیست آثار و افعال
بدن مانند دیدن و شنیدن و بوییدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضای
قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات
بدن را نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مومن بلکه آن افعال جزئی حتی که از بدن و اعضای آن صادر
میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای آنها آلتی چندند چنانکه میگوئی
من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و من گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات تو همانست
و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت نویسنده
دیگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار روح و احکام او گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است همه
اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبرند و بدن در جای خود
در خوابست و روح برای خود می آید و می رود و تنزه میکند و میگوید و میشنود و همه کار
میکند اما درین کلام سخن هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت
اوست و بعضی گفته اند روح در بدن مانند چراغیست در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و
فانوس پرده ظلمتی است که اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیاء جمالش را توانی دانست و اگر روح را
بی بدن ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آنوقت میدانی که فانوس که نقص و عیب چراغ است

نه زینت وجمال چراغ تا گرفتار ضعف وناتوانیست از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پنهانی است و
بیمار نا نحیف ودنجور است لحاف وپوشش فراوان و راست مشعل وآفتابرا فانوس درکار نیست
وصحیح محتاج به پیرهن از نسیم بهار نیست ودر کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که روح مومن در بدنش مثل جوهریست در صندوق چو جوهر را که برداشتند صندوق را
می اندازند واعتنا بشان آن نمیکنند ودر کتاب معارج الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت
پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد وخود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود که
روح مثل آفتابست که مرکزش در آسمانست وشعاعش در جهان پهن است وایضا در بصایر از
حضرت صادق علیه السلام روایت است که روح ممزوج ببدن وداخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی
بر بدن که محیط است بآن وحاصل خلاف در روح باین برمیگردد که روح یا جسم است یا جسمانی
یا نه جسم است ونه جسمانی بلکه مجرد است وعمده آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل
شده اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس دویم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست
از اول عمر تا آخر عمر واجزای فضلیه می باشد که زیاده وکم میشود ومتغیر ومتبدل میشود وانسان
که مشار الیه است بانا ومن آن اجزای اصلیه است که مدار حشر ونشر وثواب وعقاب بر آنست وبعضی
از متکلمین امامیه باین قایل شده اند وبرین قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که
روح آنست بلکه آنچه در بدن انسان در حال حیات ودر قبر باقی میماند ودر قیامت محشور میشود
آن اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد وآنها که جسم نمیدانند وعرض جسمانی
میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست وآنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند وبعضی
از قدمای معتزله وغزالی وراغب اصفهانی وشیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند
که در آخر عمر از این مذهب برگشت وتوبه کرد وشیخ بهاء الدین ره وبعضی از متاخرین گفته اند که
از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود وفقیر حدیث صریحی درین باب ندیده ام واگر
بعضی از اخبار نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم نمیتوان کرد ودلایلی
که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است
ظاهرا دلالت میکند برآنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است واگر احادیث قبض روح و

همراه بودن روح با میت وآمدن به نزد اهل خود ومنتقل شدن بوادی السلام وامثال آنها که دلالت بر
تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی وهمچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد
وبودن آنها بر دور عرش وامثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را به تاویلات
بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی واثبات هردو مشکل است
وبعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت
نفس را نیز نمیتوان شناخت وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ساکت شوید از آنچه خدا
از آن ساکت شده است وحضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود تکلیف مکنید دانستن چیزی را که
تکلیف علم آن بشما نکرده اند که بسا باشد که برخلاف حق قایل شوید ومعذور نباشید نزد خدا وآنچه
اکثر خلق گفته اند که قول ببقای روح بعد از مفارقت بدن ومعاد روحانی موقوف بر قول بتجردست
بیوجه است وممکن است بروجهی باشد که صاحب صحایف الهیه وجماعت دیگر از محققین گفته اند
که نفس عبارتست از جسم نورانی از عالم سموات واز خطاب برتر وجامع الانس ودرین بدن از بابت
چراغ است در غرفه از ضوء نورش میرسد بجمیع اجزای بدن وموقتش به بیرون آمدن آنست از بدن
ومفارقت او از آن وجسم او مانند جسم ملائکه وسایر اجسام سماویه بانهایت لطافت وشفافی است
بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق علیه السلام سوالات کرد بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از
چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود وبرنمیگردد گفت پس چه میشود
که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند وبرنگردد حضرت فرمود قیاس را
درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است واجسام باعیانها قایم اند مانند سنگ وآهن
پس هرگاه یکی از اینها را بر دیگری زنند ضوء درمیان آنها ساطع میشود واز آن آتش میگیرند
وچراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابتست وضوء معدوم میشود ومیرود وروح جسم
دقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که آن خداوندی که
خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی ومرکب کردانیده است بدان انواع مختلفه از عروق وعصب
ودندان ومغز واستخوان وغیر آنها او را بعد از موت زنده میکند وبعد از فنای آن برمیگرداند گفت

پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جائی که بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت
کسی را که بر دار کشند روح او در کجاست فرمود دست ملکی است که آنرا قبض کرده است تا آنها را
بزمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آید پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود که
بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه
حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگردانند اشیا را بهمه بر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن
مقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم‌اند و آن در ما بین نفخ اول است تا نفخ دوم
و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره
دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه
از بعضی روایات مستفاد میشود و ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست
و از قلب بروح حیوانی منبعث میشود در خروج و تعلق او از بدن بر طرف میشود و بعود
بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن
است که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب
و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی از اعتقاد آنست که جسد مثالی
در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه
قوت تصرف تام در هر دو ندارد در حال حیات و در بیداری تعلقش بآن بدن بیشتر است و در حال
خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه
مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشود
و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود و بمقتضای
و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش
ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش بآنست بلکه محتملست که نفوس قویه مثل نفوس
انبیا و اوصیا علیهم السلم تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت
ببینند همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میانه اخبار بآسانی میتواند شد و بنا بر قول بتجرد
روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت

اشکال است

اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین
اعتبار کافرند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح درین اجساد عنصریه میگردد و از
بدن زید ببدن عمرو منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد درین نشاء و نشاء دیگر نیست و
ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران
ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بحث و بسند
معتبر از حبه عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بصحرای نجف
رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند من
نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم
پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المومنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی
استراحتی بفرما گفت با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المومنین ایشان
بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی
دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است
یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر
آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر
از ابو ولاد منقولست که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که چنین روایت میکنند که
ارواح مومنان در حوصله مرغان سبزند که در دور عرش می باشند فرمود نه مومن از آن عزیزتر است
و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل این بدن
که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته
است یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال می پرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از احوال
مومنان سوال نمودند فرمود در بهشت می باشند بصورت ابدان شان که اگر به بینی میشناسی و میگوئی
که فلان است که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی
مثل قالب دنیا و در بعضی در بدنی مثل بدن دنیا می باشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما
احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند

از هیولی و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود گویند
صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از حکما
بهیولی قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حالت اتصال و انفصال هر دو باقی
است و چون ی از جسم متفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه غرض از آن اتصال بر طرف میشود و انفصال
عارض آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله معدوم محض این
مشکلات و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای رفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی قایل
شده اند و جمیع اجسام متفقة الحقیقه میدانند و در تفرق اجزای چیزی از جسم باعتقاد ایشان
معدوم نمیشود و هرگاه برین اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی محض
استبعادات است و جواب آنها معدوم شد و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع
اعادهٔ معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان
صورت جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزا عود کند بدون اعادهٔ
معدوم نمیشود و اصحاب قول دوم و سیم گمان کرده اند که باختیار این دو قول نقص از این اشکال
نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکسترش را بباد
دهند تشخص زید باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزا باقی ماند در عود تشخص بعینه ناچار است از عود تشخص او
بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قایم است باجزای
اصلیه او که مخلوق است از منی و آن اجزا باقی است در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای
او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا برین اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم و غیر آنها بجای او
بر گردد قدح نمیکند در آنکه آن تشخص بعینه باقی باشد چنانکه عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که همه چیز فرزند آدم می پوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است
و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش
می پوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است بعد از
تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعادهٔ معدوم بنا بر آنکه دانستی دلیلی بر آن
قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنا

که آن نمی پوسد و باقی میماند در قبر مستدیرا تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است

قول

قول با انعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع جایز نیست چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر
کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوییم در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است
همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد تشخص با
تشخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی گویی که او فلان است زیرا که مدرک لذات و آلام
روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی که روح در وی دمیده میشود تا هنگام
پیری که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیات و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید
بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی
در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری
دست بر وی یابد و او را تادیب کند نمیگویند که بر وستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است
یا باعتبار این است که کار با روح است و همچنین شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او
میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقی است و نصوص دلالت
نمیکند مگر آنکه آن شخص بر میگردد و بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم
میکنند بر ملک آبی هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان آبیست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند
قایل بهیولی باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست
و الا بایست که بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بر دارند و در بعضی از آیات
و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ
عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق
کند مثل ایشان را و باز فرموده در وصف عذاب اهل جهنم که كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا
لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای
غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند
متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت
بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی
و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت صادق علیه السلام

سوال کرد از آیه بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا و گفت گناه این پوست دیگر چیست که او را عذاب میکنند
حضرت فرمود وای بر تو این همان پوستست و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثلی آن را
از امور دنیا بیان فرما فرمود که مثل آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب
بریزند میتوان گفت همان است یا غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مومنان را بوجود تو
و با این مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد
شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است
از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر نکنند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر
کردن و نظر در آن که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند
چنانکه سابقا مذکور شد **فصل سیم** در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است
اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی او را مرگ می باشد چنانچه حق تعالی فرموده است
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است
از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت را تعزیه بگوییم
بموت اسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو
داد و فرمود إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود که كُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد
ماند پس اهل آسمان بمیرند تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاملان عرش
و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد و حال
آنکه خود بهتر میداند که که مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و
حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه
گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند میگوید که من مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی
که بر او روح باشد مرگ را پس ملک موت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و از او سوال کند که که مانده است
گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حمله عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند
پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که که مانده است گوید پروردگارا

بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست
بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار می دادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند
و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل علیه السلام را موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان
هست از ملایکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو می سپارند و درین باب ظواهر آیات اندک منافی
دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت بملایکه داده اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند
که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی
عرض مینماید و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که جناب مقدس الهی از آن
عظیم تر است که این امر را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که
بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است — وبعضی ایشان
خدا بر میگزیند از ملایکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعتست قبض روح او را
ملایکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیتست ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را
اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان
بعمل می آورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و اعوان
او قبض می کنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و
از خلق خود موکل میگرداند هر کرا میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل می گرداند بمخصوصان
خلق خود و سایر ملائکه بهر که میخواهد و همچنین است که صاحب علم هر علم را برای مردم تفسیر نتواند کرد
زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی را
ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیا
او و ترا همین بس است که بدانی که خدای عز و جل زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند
بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان **مولف گوید** که درین حدیث شریف اشعاری
هست بآنکه آنحضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی ارواح مینمایند یا مدخلیتی در همه
دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده چنانکه در بعضی از
خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت میکند بر آنکه در این قسم

امور ایمان اجمالی کافیست وتفحص در تفاصیل آنها ضرور نیست واز حضرت صادق علیه السلام منقول است
در جمع میان این آیات که ملک موت را اعوان هستند ملائکه مانند حاکمی که بیساولان داشته باشد
و بهر جای بهر کار که خواهد فرستد پس ملائکه واعوان او قبض ارواح میکنند واو از ایشان
قبض میکند وحق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده ازو قبض مینماید ودر
احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله ملک موت را
در آسمان اول دید وازو پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یکساعت وحال آنکه بعضی
در مشرق اند وبعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا واجابت من مینمایند وبروایت دیگر
فرمود که جمیع دنیا در نزد من از بابت کاسه آبی است که در پیش یکی از شما گذاشته باشد واز آن
هر طرف آنکه خواهد دست دراز کند ولقمه بردارد ودنیا در نزد من از بابت درهمی است که در نزد
شما باشد و بهر طرف که خواهید بگردانید وچون معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست وتفحص این
تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن وتاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی
یا عقل فعال چنانکه حکما میکنند کفر است وبدانکه خلاف است که آیا روح حیوانات را ملک
موت قبض میکند یا ملک دیگر وچون نص صریحی درین باب بنظر نرسیده تفکر دران ضرور
نیست ومجملا باید دانست که حیات وموت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است واو محیی ومیت
همه است ومیتواند بود که ملک موت قبض نماید یا ملائکه دیگر وخدا را کارکنان بسیار است
وظاهر آیات واخبار حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانکه
بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی دویم آنکه اقرار باید نمود بآنچه در اخبار صحیحه
معتبره وارد شده است از سکرات موت وشدائد آن وکیفیات آن وحاضر شدن رسول خدا
وائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخصی مومنان را برای بشارت دادن
وآسان کردن مرگ بر ایشان واخبار ایشان وکافران ومنافقان ومخالفان از برای زیادتی
شدت وصعوبت مرگ بر ایشان وانذار ایشان بعذاب ونکال ابدی وتفکر در کیفیت آن
نباید کرد که حضور ایشان در نزد هر میت چگونه است ودیدن میت ایشانرا بچه نحو است
وحضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی است چنانکه سابقا اشعاری بآن شد

زیراکه تفکر در آنها موجب استیلای شیطان ووساوس او میگردد واحادیث درین باب متواتر است
وشعر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که بحارث همدانی خطاب کرده اند نزدیک بتواتر است
یا حار همدان من یمت یرنی ⁂ من مؤمن او منافق قبلا ⁂ یعنی ای حارث همدانی هر که بمیرد
مرا معاینه می بیند خواه مومن باشد خواه منافق ودر احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد را از برای او میفرستد
یکی منسیه ودیگری مسخیه پس منسیه اهل ومال را از خاطر او فراموش میگرداند ومسخیه او را از جان
مرد وراضی میگرداند بجان دادن وچون ملک موت می آید که قبض روح بکند باو میگوید که ای دوست
خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربان ترم ومشفق ترم بتو
از پدر مهربان بگشا دیده های خود را ونظر کن پس متمثل میشود برای او رسول خدا وامیر المومنین
وفاطمه وحسن وحسین وامامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند اینها
رسول خدا وامامان تو که خود رفیق ایشان خواهی بودن پس چشم میگشاید وایشانرا می بیند
ومنادی او را ندا میکند از جانب رب العزت که یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و
اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت او خود مرضی وپسندیده
باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد واهل بیت او وداخل شو
در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده میشود و
ملحق میشود بمنادی ودر حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا وامیر المومنین
صلوات الله علیهما را نبیند راوی پرسید که چون ایشانرا دید بدنیا برمیگردد فرمود که چون
ایشانرا دید میرود بسوی آخرت وهر دو می آیند ورسول خدا نزدیک سر او می نشیند وعلی علیه السلام
نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله سر را نزدیک گوش او می برد و
میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا ومن بهترم از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام برمیخیزد وسر را نزدیک گوش می برد ومیگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را
دوست میداشتی ودرین وقت نفع ما بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداهست الَّذِينَ آمَنُوا

وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ يعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بودند از برای ایشان است بشارت در زندگانی
دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود
رسول خدا و امیر المومنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او نشینند و حضرت
امیر المومنین در دست چپ او و حضرت رسول باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی
تست و آنچه می ترسیدی از و ایمن کردیدی پس دری از بهشت از برای او میکشایند و میکویند این منزل
تست در بهشت اکر میخواهی ترا بر میکردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم کوید مرا
حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنکش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش هم
کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میکردد و چون جان از بدنش بیرون
رفت باز دنیا را برو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با اوست و او را غسل میدهند
با آنها که غسل میدهند و بر میکردانند بدن او را با آنها که میکردانند و چون او را کفن کردند و
در جنازه کذاشتند و جنازه را بر داشتند روح در پیش آن جنازه میدوند و ارواح مومنان
باستقبال او می آیند و برو سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او
مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر کذاشتند روح را با او میکردانند از سر تا
کمر و ازو سوال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب کفت دری از بهشت را برو
او میکشایند پس داخل میشود بر و در قبرش از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر
از آنحضرت علیه السلام منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول
میکند و بس و شما را می آمرزد و بس و چون جان مومن بحلق او رسید شاد و خوشحال میشود و می بیند
آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میکردد نزد او رسول خدا و امیر المومنین
و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المومنین علیه السلام نزدیک می آید و میکوید یا رسول الله
این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میکوید که این خدا و رسول
و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست دار و جبرئیل بملک موت میکوید که این دوست میداشت
خدا و رسول و اهل بیت را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزد او آید و کوید ای بنده

خدا

خدا کرفتی چیزی که آن کردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش جهنم
و چنک زدی در عصمت کبری در زندکانی دنیا کوید بلی میکوید کدام است مومن کوید ولایت
علی بن ابی طالب است ملک موت کوید که راست کفتی آنچه از ان می ترسیدی خدا ترا از ان امان داد و آنچه
امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا بر فاقت خلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت
ایشان پس جان او را قبض کند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط
او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی از حله های بهشت بر وی می پوشانند و چون او را در قبر
کذارند دری از درهای بهشت برای او بکشایند و باو کویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود
پس باو کویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردکاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت
میکند آل محمد را در باغستانهای رضوان و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد از شراب ایشان
و با ایشان سخن میکوید در مجالس ایشان تا وقتی که قایم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی
ایشان را مبعوث کرداند با او تلبیه کویان و چون کافر را مرک در رسد باز رسول خدا و امیر المومنین
و جبرئیل و ملک حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک آید و کوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت
بود او را دشمن دار و رسول خدا صلی الله علیه و آله باز بجبرئیل کوید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت است
او را دشمن دار پس جبرئیل بملک موت کوید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود او را دشمن دار
و جانش را بعنف و دشواری بکیر پس ملک موت نزدیک او رود و کوید ای بنده خدا آیا در زندکانی
دنیا کرفتی چیزی که خود را از عذاب خدا بدر آوری و کرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک
شده بعصمت کبری کوید نه ملک موت کوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او
و آتش جهنم آنچه از و می ترسیدی باو رسید پس جان او را با نهایت عنف و دشواری از بدن او میکنند
و موکل میکردانند بروح او سیصد شیطان که همه آب دهان بر روی او می اندازند و آن روح او متاذی
می باشند و چون او را در قبر می کذارند دری از درهای جهنم در قبر او میکشایند که داخل میشود برو
زبانه و بوی بد جهنم و احادیث درین باب بسیار است باید مجملا بهمه اینها اقرار نماید و در مقام تفحص
تفاصیل آنها نباشند **فصل چهارم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و
ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسوال

قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ مابین موت را گویند تا قیامت و چون میت را در قبر کذارند دو ملک
آیند از برای سوال او و حق تعالی روح او را باو میکرداند از سر تا کمر و او را می نشانند و از و سوال میکنند
و جمعی که از ایشان سوال میکنند بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب
و شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر دربدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این
مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود **فایده اول** در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه
شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور
است حق تعالی میفرماید که کمان مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده کانند بلکه زنده اند
و در نزد پروردکار خود در حالتی که روزی داده میشوند شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است
از فضل خود و شادی باشند از برای مومنان که ملحق شده اند بایشان و در عقب ایشان اند
بآنکه خوفی برایشان نیست و آنه و هناك نخواهند بود و در باب کفار یا منع کننده کان زکوة فرموده اند
تا وقتی که بیاید احدی از ایشان مرك کوید پروردکارا بر کردانید مرا بدنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه
کذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمیتواند شد این سخنی است که این کلمه ایست که او
میکوید و فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند
و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق
میکیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن حرکت
میکنند و پرواز میکنند چنانچه مذکور شد و شیخ بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است
که کفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میکویند در ارواح مومنان بعد از
مرك ایشان کفتم میکویند در حوصله مرغان سبز می باشند کفت سبحان الله مومن کرامی تر است
نزد خدا ازین چون وقت مرك او میشود می آیند بنزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اکر کویا کرد زبان او را بشهادت از برای
خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت کواهی میدهد بدین رسول خدا و علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اکر زبانش بند شد حق تعالی
مخصوص میکرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل اوست ازین عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد

بشهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشان
از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود می برد این روح را بسوی بهشت بصورتی که مثل آن صورت
که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه نزد ایشان می رود می شناسند ایشان را بآن
صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت
در شب معراج کذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته و کودك بسیاری بر دور او بودند حضرت
از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست کفت این پدر تو ابرهیم علیه السلام است فرمود که این اطفال که بر دور
اویند کیستند کفت اینها اطفال مومنانند ایشان را غذا میدهد و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مومنان تربیت میکند فاطمه صلوات الله علیها **مولف**
کوید که این سه حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور
انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المومنین رسول
خدا صلی الله علیه و آله را بابو بکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را علیهما السلام
باصحاب خود و دیدن حضرت امیر علیه السلام حضرت یوشع علیه السلام را و سخن کفتن با او و ملاقات کردن
حضرت صادق علیه السلام حضرت باقر علیه السلام را و امثال اینها که در کتاب بصایر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده
روایت شده است این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین
امامیه قایل اند که بعد از رحلت از دنیا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا علیهم السلام بجسدهای اصلی معاودت
مینمایند و ایشان را باسمان می برند و دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله انبیا علیهم السلام را در شب معراج
برین حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد اما در بعضی از آنها جسد
اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه در صحرای نجف بر روی سنکریزه خوابید قنبر کفت من جامه خود را بر زیر تو بیندازم حضرت
فرمود نیست مکر تربت مومنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مومنی و با او همنشینی کردن اصبغ بن نباته
کفت تربت مومن را دانسته ام که بود و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود
ای پسر نباته درین صحرا ارواح هر مومن و مومنه هست و مقابلهای ایشان نورانی منبرهای نور و حسن بن
سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قایم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش

زیاد کرده است که ای پیغمبر اگر پرده برداشته شود هر اینه خواهی دید ارواح مومنان که در حلقها نشسته اند
و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مومن در زمین وادیست و روح هر کافری
در وادی برهوت یمن است وایضا در کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام که میگویند روح مومن را در وقت غسل دادن که آیا میخواهی که تا بر گردانیم بسوی جسدی که در آن بودی
گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلم روایت کرده است که خواب دیدن
در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود
که خدا عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او ایشانرا خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او
گفتند اگر این کار را بکنیم از برای ما چه خواهد بود مالتان ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما بیشتر
نیست و عزیز تر نیست گفت اگر طاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند واگر معصیت من
میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد
گفتند ما کی بانجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند
پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بانحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان
خواب دیدن احداث کرد آمدند به نزد آن پیغمبر و خبر دارند بانچه دیده بودند و تعجبی که درین باب
داشتند پیغمبر گفت که خدا خواست حجت بر شما تمام کند اینحالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح
شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهد بود
تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که گفت با بو بصیر که هر که از شما باعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رخت خواب
خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت
قبور خویشان و برادران مومن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید
وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که مومن
بزیارت اهل خود می آید و می بیند چیزیرا که دوست میدارد و از و می پوشانند آنچه را کراهت دارد
و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و می پوشانند از و آنچه را میخواهد و بعضی
در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که

هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مومن می بیند که اهل او اعمال
صالحه میکنند حمد میکند واگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند
کالموثق از اسحق بن عمار منقول است که گفت بحضرت کاظم علیه السلم عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود
میآید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود که در هر هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه
صورت می آید گفت بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میگردد اگر ایشانرا
بخیر و خوبی می بیند شاد میشود واگر بشر و پریشانی می بیند محزون و غمگین میگردد و در روایت
دیگر فرمود که می آیند بقدر رفعت یا نزد خود بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر
ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو می
نماید آنچه باعث سرور اوست و از و می پوشاند آنچه باعث اندوه اوست و بر میگردد با شادی و خوشحالی
وایضا از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که از برای هر کار خود مرخص میشوند و حق تعالی
دو ملک را با و میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی
اهل خود و سخن ایشانرا میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرات العقول ذکر کرده ام
و سایر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلم
سوال کرد از ارواح مومنان فرمود در حجره چند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند
از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن
آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند و میگویند پروردگارا بر پا مدار از برای ما
قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مکن دان آخر ما را باول ما پس ازین احادیث متواتره
معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و مثاب و معاقب می باشد فی الجمله **فایده ثانیه** در بیان
سوال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع مسلمانانست که در قبر سوال می باشد و روح را
از برای این ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن
بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند از شیعه ما نیست معراج
و سوال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال متواتر در اخبار وارد است و در اکثر
وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد است که نسبت بمومنان مبشر و بشیر است

ونسبت بمخالفان منکر و نکیر نیز که از برای مومنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند
ایشان را بثوابها و نعیم بی انتها و از برای کافران و منافقان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را
وعید و عذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سوال قبر عام نیست بلکه مخصوص
مومن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوالی نیست و همچنین کسی را که
بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند از و سوال نمیکنند چنانکه در روایت وارد شده است که چون
او را تلقین بکنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه
الرحمه گفته است سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی که او را تلقین کرده باشند و بعضی از عامه در کتب
خود روایت کرده است از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمیرد احدی
از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلان و نام او
و مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او میشنود و جواب نمیگوید
پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن مرا خدا ترا رحمت کند پس بگوید
بیاد آور آن اعتقادی را که با آن از دنیا رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و بآنکه
پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب
خود و قرآن کتاب خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم
تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند او را نسبت بحوا دهد و خلاف کرده اند
در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سوال قبر می باشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست
اگرچه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال اظهر عدم سوال است و شیخ مفید رضه در شرح
عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند یعنی منتقل بثواب و عقاب
میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمی باشد و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
از کسی که میمیرد در دار دنیا روح او کجا می باشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او محض ایمان محضا
یا محض کفر باشد منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل آن و جزا داده میشود باعمال خود
تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در روز قیامت انشا کند جسم
و بدن او را و برمیگرداند روح او را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وفی

وکامل

روح

و کامل بدهد پس مومن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت
پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا می برند و متنعم می باشند در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود
روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و می برند او را بسوی آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت و شاهد
این در مومن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مومن آل یس با او گفته شد که داخل شو در بهشت
گفت ای کاش که قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و آنکه او گردانید مرا از آنها
که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان
عرض میکنیم در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنند آل فرعون را در شدیدترین
عذابها و نوع دیگر آنست که سوال و عذاب و سوال ایشان را نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق ع
وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر
و باقی خلق را سوال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین بآسمان میروند و متنعم ایشان در بدنهای اصلیت
که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشان است و در غیر ایشان نمی باشد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم آن را و هر که صلوات فرستد بر من
از دور میرسد بمن و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که
صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد کم بفرستد و هر که خواهد
بسیار بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون آمدن از دنیا صلوات امت را میشنود و این
نمیشود مگر آنکه نزد حق تعالی زنده باشد و از دور بایشان میرسد و همچنین ائمه هدی صلوات الله
علیهم سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و اخبار صحیحه از ایشان
برین مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند روزی بایشان
میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را
که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود که بتحقیق که شما همسایه بدی بودید
از برای رسول خدا او را از خانه بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجماع کردید بر عداوت او و با او جنگ
کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر بآنحضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست

با مردهائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از ایشان
نیستی و نیست میان ایشان و میان آنکه بکیرند ملائکه ایشان را بکرزهای آهنی مکر آنکه من روی را
از ایشان بکردانم و منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از انقضای
حرب در بصره و در میان صفهای کشتکان میکشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که
عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بکردن انداخته بود و با اهل و فرزندان بجنگ
آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتکان دید فرمود که او را
بنشانید چون نشاندند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای
خود را یافتی که حق بود پس فرمود که بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی
از اصحاب آنحضرت کفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد
بخدا سوکند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها
از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میکردد روح ایشان بسوی ایشان از برای تنعم
ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه باین تفصیل است که کفتیم تمام شد کلام
مفید ره و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوال
کرده نمیشود در قبر مکر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص
کردنی و اما جماعت دیکر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیکر از آنحضرت
روایت کرده است که دو ملك می آیند و مسمایند بمنکر و نکیر و بر کسی وارد میشوند که ضغطه بر او واقع
شود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملك می آیند و مسمایند بمنکر و نکیر
بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصفست و دیدهای ایشان
مثل برق خاطف زمین را میشکافند بدندانهای خود و مویهای ایشان آویخته که در میان آن
راه میروند و سوال میکنند از میت که کیست پروردکار تو و چیست دین تو اکر مؤمن است می
کوید خدا پروردکار من است و دین من اسلام است پس از او می پرسند که چه میکوئی در حق
این مردی که در میان شما بیرون آمد کوید که از محمد رسول خدا از من سوال میکنید کویند که شهادت
میدهی که او رسول خداست کوید کواهی میدهم که او رسول خداست پس کویند بخواب خوابی که

در آن

در آن پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع کشاده میکردانند و از برای او دری بسوی بهشت میکشایند
و جای خود را در بهشت می بیند و اکر میت کافر باشد آن دو ملك بر آن هیات بر او داخل میشوند و
شیطان را در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ تر است چون آن سوالها را از او میکنند
کوید نمیدانم پس شیطان را با او میکذارند و مسلط میکردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اکر
یکی از آنها بر زمین بدمد هرکز کیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میکشایند و جای
خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که کفتم بخدمت حضرت صادق
علیه السلم که کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که
کفر خالص داشته باشد کفتم پس باقی خلق چه میشوند کفت بخدا سوکند که ایشان را وامیکذارند
و اعتنا بشان ایشان نمیکنند کفتم از چه چیز سوال میکنند کفت از حجت و امامی که در میان شما است پس
از مؤمن می پرسند که چه میکوئی در حق فلان پسر فلان میکوید او امام منست چون این را کفت
میکویند بخواب خدا در دیده ات خواب استراحت بکذارد و دری از بهشت از برای او میکشایند
و پیوسته نسیم بهشت به تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال میکنند که چه میکوئی در حق
فلان ولد فلان یعنی امام زمان کوید شنیده ام او را و نمیدانم کیست آن پس میکویند هرکز ندانی و دری
از جهنم برای او میکشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت
کاظم علیه السلم روایت کرده است که سوال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردکار تو میکوید خدا
میکویند چیست دین تو میکوید اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد میکویند کیست محمد
میکوید فلان پسر فلان میکویند کیست امام تو میکوید فلان میکویند چه دانستی این را میکوید
امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بر آن میکویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان
در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برای او میکشایند که از نسیم بهشت و کلهای
آن باو میرسد پس میکوید پروردکارا قیامت را قایم کردان شاید باهل و مال خود بر کردم و از کافر
می پرسند پروردکار تو کیست میکوید خدا میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد میکویند دین تو
چیست میکوید اسلام میکویند از کجا دانستی میکوید از مردم شنیدم میکفتند من کفتم پس کرزی
بر او میزنند که اکر جن و انس همه جمع شوند تاب آنرا نداشته باشند پس میکدازد چنانکه قلعی میکدازد

پس لوح او را با وی بر میکردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میکذارند پس میکوید پروردکارا تا
قیامت را دور کردان مؤلف کوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول
باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل ایشان ظنی و تقلیدی و بی ثباتست چنانچه در کتاب حسین
ابن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از آنچه
ملاقات میکند آنرا صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشانرا منکر و نکیر میکویند می آیند
نزد صاحب قبر و ازو سوال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میکوید نمیدانم
شنیدم که مردم می گفتند رسول خداست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر و ضربتی میزنند که
اهل سموات و اهل زمین میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمی ترسد و میکوید شهادت
میدهم که او رسول خدا بود آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را
فراخ میکردانند و میکویند بخواب در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلم روایت کرده است که چون مومن میمیرد و مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر
او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند و میکویند کیست پروردکار تو
و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میکوید پروردکار من خداست و پیغمبر من محمد است و دین من
اسلام است و میکشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند
و داخل می کردانند برو نسیم کل بهشت این است معنی قول حق تعالی فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَجَنَّةُ نَعِيمٍ یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد و مشایعت میکنند
او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و سوکند میدهد حاملان جنازه خود را که او را بر کردانند
بصدائی که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میکوید کاش مرا باز کشتی بود بدنیا
پس از مومنان میشدم و میکوید مرا بر کردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه کذاشتم
پس زبانیه جواب او میکویند کلا این سخنی است که تو میکوئی و ملکی ایشانرا ندا میکند که دروغ میکوید
اکر بر کردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل قبر کنند و مردم از و مفارقت
کنند منکر و نکیر بیاید بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سوال کنند از و از رب او و کتاب
او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب کفت پس ضربتی از عذاب الهی برو میزنند که همه چیز

از آن بترسند پس باز ازو سوال کنند کوید نمیدانم کویند هرکز ندانی و هدایت نیابی و رستکار نشوی پس دری
از برای او بسوی جهنم میکشایند و بعوض نزلی که از برای مهمان مهیا کنند حمیم جهنم از برای او می آورند
و این است مراد از قول حق تعالی وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر
وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت و اما در قبر آنچه ازو سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی
میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که در قبر
از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلم سوال میکنند چنانکه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن
روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلم رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد کفتم بلی فرمود
که داخل آتش شد پرسیدند از او امام بعد از پدرم کفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی باو زدند
که قبرش پر از آتش شد و در روایت دیگر او را نشانیدند در قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام
نام همه را کفت تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از
آتش شد و در بصائر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلم
فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول
چیزی که سوال میکنند از پروردکار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام اکر جواب کفت نجات یافت
و اکر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی کفت اکر کسی پروردکار و پیغمبر خود را شناخت و وصی
خود را نشناخت چونست حال او فرمود که مذبذبست نه از اینهاست و نه از آنها و هر کرا خدا کمراه کرد نمی
یابی از برای او راهی بسوی نجات و کفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان
علی است و بعد از او وصی او و از برای هر زمانی عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه
نکویند چنانکه کمراهان پیش ازین کفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردکارا چرا نفرستادی
بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما رسد و ضلالت ایشان آن بود
که آیات را که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بکو همه انتظار میکشیم
پس شما نیز منتظر باشید پس زود خواهید دانست که کیست اصحاب سوی صراط یعنی راه راست
و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میکفتند در کار نیست ما را طلب شناختن
اوصیا تا آنکه امام را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشانرا باین و اصحاب صراط اوصیا اند علیهم السلم

که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل
جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او شیعه خود ندانند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشانی
عرفای الهی اند که مردم را با ایشان شناسانیده و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت
در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ
يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که می شناسند
همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر موالات دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله
گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند و
رسول خدا این پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ
إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر دو آیه پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از
هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها
که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین هموار
و یکسان میشدند و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از خدا در دنیا
و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها مادر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر گریان بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد
حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا نگریاند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود
بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو
میگذاشت و مرا روغن می مالید والله که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد
و از برای من میچید و از پسران پنهان میکرد پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن
مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و
بتانی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست
کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که برگردند
سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی ابن طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول
الله درین جنازه کاری چند کردی که در جنازهای دیگر نمیکردی فرمود اما بتانی رفتن من از برای

کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر و نماز کردند
و آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت و اضعفاه
پس در لحدش خوابیدم که زمین او را بیفشارد و اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود که
نزد من در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت و اسوأتاه
پس او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم با او ابنک ابنک برای آن بود که دو ملک
آمدند و از او سوال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت
محمد پیغمبر من است گفتند کیست ولی تو و امام تو پس شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو
پسر تو علی بن ابی طالب پس خدا دیده او را روشن کرد [illegible] که این حدیث دلالت میکند بر آنکه
از امامت امام پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او
هم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان یا مخصوص فاطمه باشد از برای جلالت او چنانچه
آخر حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میت مؤمن را
چون از خانه اش بیرون آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را
بقبرش می رسانند و چون بقبرش رسید زمین با او میگوید که مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود
آمدی و بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود و خواهی دید که با تو چه خواهم
کرد پس قبر او را میگشایند بقدر آنچه چشم او کار کند و داخل میشوند در قبر او دو ملک منکر و نکیر و
سوال میکنند از او که کیست پروردگار تو خواهد گفت خدا میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند
کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که
راست گفت بنده من از من فرشهای در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و
از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید نزد ما و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس با او میگویند
بخواب مانند خواب نوداماد بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد
ملائکه مشایعت او میکنند تا قبر او و زمین با او میگوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن
میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگیرد
و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهای او بیکدیگر میچسپد پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر

آنصورت که بر مومن داخل شدند و او را می‌نشانند و روح را تا کمر باو بر میگردانند و میگویند پروردگار
تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید می‌شنیدم که مردم میگفتند میگویم که هر کس نه ابی و
همچنین از پیغمبر و امام می‌پرسند و همان جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده
من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامه‌های آتش و بگشائید از برای او دری بسوی
آتش تا بیاید بسوی او آنچه نزد ما است بدتر است از برای او از اینحالت پس سه مرتبه گرز آتش بر و میزنند
که در هر ضربه آتش از قبرش می‌پران میکند و اگر آن ضربتها را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه
میشوند و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را اذیت میکنند و میبرند و شیطان
او را بغم و اندوه می‌آورد و صدای عذاب او را میشنود هر که را خدا خلق کرده است مگر جن و انس و بدرستیکه
میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان را و صدای برهم زدن دستهای ایشان را و این است
معنی قول حق تعالی وَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی
آنها را که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی و در آخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد
ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقول است که هیچ
موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بعضیها
دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای
جهنم پس در روایت اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مومن میگوید خوش آمدی و نزد اهل
خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری میگشایند که جای خود را
در بهشت می‌بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیده‌های او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشد
پس مومن گوید ای بنده خدا کیستی از تو نیکوتر چیزی ندیده‌ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی
و عمل صالح که تو کردی پس بگیرند روحش را و در آنجائی که در بهشت باو نموده‌اند بگذارند و بگویند بخواب
با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوئی او را بیابد تا مبعوث
گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را
ریزه کند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در مردی بیرون آید که هرگز
بآن بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید من آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که

داشتی

داشتی پس روح او را در میان جا که باو نموده بودند در آتش گذارند و پیوسته نفحه از آتش ببدنش برسد
و الم و حرارت آنرا در جسد خود بیابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط کرده‌اند بر روح او شصت و نه
مار عظیم که او را بگزند و گوشتش را بدرند و اگر یکی از آن مارها بر روی زمین بدمد هرگز گیاه از آن
نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی وَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة قبر است دو ملک داخل میشوند و سوال میکنند
از رب و از نبی و از قبله و از ائمه و از امام و امام علی علیه السلم است وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی در قبر گمراه
میکند خدا ظالمان را از ولایت علی علیه السلم که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سوال میکنند و ایضا از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را ناکر و نکیر میگویند نازل میشوند
بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت
او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی
روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که سوال کرده میشود میت در قبرش از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه‌اش و از ولایت
ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر بآن چهار دیگر که هر نقصی که در شما ها باشد بر من است که
تمام کنم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مومن داخل قبر شود نماز از جانب راست حج آید
و زکوة از جانب چپ و برّ پدر و مادر بر او مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل
میشوند که سوال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من
او را در می‌یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم مذکور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلم
فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند کرد و حجتها بر ناصبی تمام کند
حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بگو خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر
من است و علی ولی و امام من است و کعبه قبله من است و قرآن سرور و شادی من است و ذخیره آخرت
من است و مردان و زنان مومن و مومنه برادران و خواهران من اند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را
القا کردی و واجب شد از برای تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای
بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مومن میمیرد با او داخل

میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش روتر و خوش هیئت تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی
صورتهای پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پس پشت و یکی در بالای
سر و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر است پس ثواب یا عذاب از هر جهة که می آید آنکه
آنکه در آن جهة است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا
شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم
آنکه در پیش روست گوید من روزه ام و آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من
و احسان برادران مومنم پس آنها گویند با او که تو کیستی که از همه ما بهتر و خوش روتر و خوش بوتری گوید
من ولایت آل محمدم صلوات الله علیهم و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردم را موعظه میکرد و
از جملهٔ آن مواعظ این بود که ای فرزند آدم اجل تو شریف ترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا
دریابد و ملک موت قبض کند روح ترا و برود بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند
بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سوال میکنند از
دین تست که بآن اعتقاد داشته و از کتاب تو که تلاوت میکرده و از امامی است که ولایتش اختیار کرده بودی
پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس عذر
خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مومن و پرهیزکاری و عارفی بدین خود و
متابعت ائمه صادقین کرده و موالاة با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت
گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگویی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان
نیکو روی خوشخوی و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب
میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و استقبال میکنند
ترا ملائکه بمنزل جحیم و سوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله ضروری و اجماع
جمیع مسلمانان است چنانکه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطهٔ قبر در بعضی
اصلی است و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نمی باشد و علی ابن ابراهیم
گفته است در تفسیر آیه وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ که برزخ امر بین بین است و آن ثواب و

ایستاده‌ام

بمنزل

عقاب

عقاب در مابین دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت
میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که نمی ترسم بر شما مگر برزخ را و اما در وقتی که در قیامت
کار با ما باشد ما اولی ایم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که
چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود که او را
غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازهٔ او روان
شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او
شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر روی او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد
و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر می پوسد ولیکن خدا دوست میدارد کسی را که کاری کند
محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن
بر پروردگار خود بدرستی که بسعد فشاری در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد
کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازهٔ او میرفتند من
تاسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هرجا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با آنچه
نسبت باو بعمل آوردی فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر
فرمود در زبانش غلظتی با اهلش بود و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید
و گفت با سعد چنین میکنند چون از نجات سوال کردند فرمود هیچ مومنی نیست مگر آنکه فشاری
در قبر او را می باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون رقیه دختر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله زوجهٔ عثمان بعالم بقا رحلت فرمود حضرت بر سر قبر او حاضر
شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده و آب دیدهٔ مبارکش در قبر میریخت و
حضرت آب دیدهٔ او را برمیگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را دانستم از خدا سوال
کردم که او را از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا
علیه السلام سوال کرد از کسی که او را بردار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا
هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت

فرمود که پروردکار زمین و پروردکار هوا یکی است وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدترین ضغطه
قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که عیسی علیه السلم گذشت بر قبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیکر بران قبر گذشت او را
عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از سبب آن وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از و بالغ شد
و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد پس او را آمرزیدیم بکرده فرزندش و ایضا از آنحضرت
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ضغطه قبر از برای مومن کفاره است از
برای آنچه صادر شده است از و از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که
هر که بمیرد مابین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مومنان خدا او را پناه دهد
از فشار قبر و بروایت دیکر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از و دور کردد
و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که چون از کافر سوال کنند در
قبر و کوید نمیدانم ضربتی بر و زنند که هر که را خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان و مسلط کردانند
بر و شیطان او دیدهای او مانند مس سرخ باشد و کوید باو که من برادر توام و مسلط کردانند برو
مارها و عقربها او قبرش بر و تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندانهای یک طرف در دندانهای
طرف دیکر داخل شوند و در روایت دیکر فرمود که اکر دشمن خدا باشد و جواب صواب نکوید برو
ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او
بسوی جهنم بکشایند و باو کویند بخواب به بدترین احوال پس جا بر و چنان تنک شود مانند
تنکی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرداند
بر و مارها و عقربهای زمین را که او را بزنند تا وقتی که خدا او را مبعوث کرداند و از بدی حالش آرزوی
قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مکر آنکه پیش از پیغمبری کوسفند چرانیده و من نیز کوسفند
چرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و کوسفندان که در چراکاه خود در غایت آرام میچریدند
و در اطراف شان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناکاه همه می ترسیدند و سر از چرا بر میداشتند
و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل علیه السلم مرا خبر داد که در قبر کافر ضربتی زنند که جمیع

مخلوقات صدای آنرا میشنوند پس در آنوقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه
بریه بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل
آورد وحشت قبر بر و داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای
غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن
بسند موثق از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع
بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکاران از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشانیدند
و کفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم کفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند تا او
میکفت طاقت ندارم تا بیک تازیانه رسید باز کفت طاقت ندارم کفتند چاره از این نیست کفت بچه
سبب این را بر من میزنید کفتند از برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی کذشتی
و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر و زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو
بصیر روایت کرده است که کفت از حضرت صادق علیه السلم سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می
یابد فرمود پناه می برم بخدا از آنچه بسیار کم است کسی از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه رضی الله عنها را عثمان
ملعون شهید کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدهای
حق بینش ریخت و بمردم کفت بیادم آمد آنچه از آن ملعون بر و واقع شد و رقت کردم از برای او و از
خداوند رحیم سوال کردم که او را بمن بخشد و فشار قبر باو نرسد پس کفت خداوندا رقیه را بمن بخش
از ضغطه قبرش پس خدا آن مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد
بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت
و فرمود که مثل سعد کسی بر و ضغطه واقع میشود ابو بصیر کفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه قبر
او از برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذالله چنین نبوده
بلکه نبود مکر برای آنکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد کفت کوارا
باد ترا ای سعد حضرت فرمود که ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و
ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما
شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند کناه کرده باشند حضرت فرمود که راست

کفتم بتو والله که همه در بهشت اند کفتم فدای تو شوم بسیاری از کناهان کبیره است حضرت فرمود اما در
قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله
می ترسم بر شما در برزخ کفتم برزخ چیست فرمود قبر است از روزیکه میمیرد تا روز قیامت مؤلف گوید
که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضغطه نمی باشد چنانکه کلینی از ابو بصیر
روایت کرده است که چون مومن را در قبر میکذارند روح را با عالی بدن او بر میکردانند و سوال میکنند
از او از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب کفت دری از بهشت بسوی قبر او میکشایند که داخل
میشود از آن بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت کفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر
فرمود هیهات بر مومنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوکند که زمینی که مومن بر روی آن راه
رود فخر میکند بر زمین دیکر که بر پشت من مومن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر
میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که
کار تو با من است من میدانم با تو چکنم پس کشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده او کار کند و جمع
میان این اخبار در غایت اشکال است و مومن را حمل بر مومن کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد
و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان
خوابیدن و دعا بعمل آمده باشد و کوئیم مراد از مومن معصوم است و کسی تالی مرتبه عصمت باشد
مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مومن محمول باشد بر عدم
ضغطه شدیده و منافات با ضغطه حقیقه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعار
بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مومن بر وجه لطف است
از برای آنکه قابل دخول بهشت کردد چنانکه ابتلای او ببلای دنیا نیز از این جهة است یا آنکه کوئیم در صدر
اسلام چنین بوده که از برای غیر معصوم علیه السلم بر وجه عموم بوده و بعد از آن بشفاعت رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم از مومنان رفع شد و این وجه قریبی است اگرچه در بعضی از
اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که کفت از حضرت باقر علیه السلام
پرسیدم که جریده را چرا با میت میکذارند فرمود از برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود
مادامی که تر است و همه عذاب در یک روز و یک ساعت میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر کنند و قوم

برمیکردند

بر میکردند و دو جریده را برای آن قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و در کاه در آن وقت نشد ان شاء
الله بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب
قبر اصلی در ساعت اول می باشد دویم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول می باشد هرکاه حق تعالی در آن وقت
تخفیف کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن ان شاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فایده ثالثه
در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی ره از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که هر مومنی که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین میکویند روح او را که ملحق شو بوادی
السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است
که شخصی بحضرت صادق علیه السلم عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود
که چه پروا داری هرجا خواهد بمیرد هیچ مومن در مشرق و مغرب زمین نمی ماند مگر آنکه حق تعالی حشر میکند
روح او را بوادی السلام راوی کفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است کویا می بینم ایشان را که
حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیکر سخن میکویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مومنان
در درختی می باشند در بهشت بر صفت بدنها یکدیکر را میشناسند و از یکدیکر سوال میکنند و ان
طعام و شراب میخورند و می آشامند و میکویند ای پروردکار ما قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را
وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق کردان و هرکاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع می شوند
نزد او که سوال کنند پس بعضی میکویند که بکذارید الحال او را که از هول عظیم رهاشده است و چون الحمینان
بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود سوال میکنند اگر میکوید زنده است امیدوار میشوند که
شاید از سعدا باشد و بعد از مردن با ایشان ملحق شود و اگر کفت مرده است میکویند رفت به پائین
بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذبند و بروایت دیکر عرض میکنند ایشان را بآتش جهنم و میکویند
پروردکارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مکردان
و در این باب احادیث کثرت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که کفت از حضرت
باقر علیه السلم سوال کردم که مردم میکویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید و این چکونه است و حال آنکه آب
فرات از جانب مغرب می آید و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که
آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون می روند ارواح مومنان

از قبرها خود در هر وقت شام و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون می آیند و در هوا مابین زمین و آسمان پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و باهم آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از زقوم و می آشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادیی که در یمن است و آنرا برهوت مینامند و از جمیع آتشهای دنیا گرم تر است و در آنجا می باشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش برمیگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول قایلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرها خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان را عمل شایسته باشد و از و عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میکشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر و داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکنند یا به بهشت می برد ایشانرا یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکنند با مستضعفان و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میکشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر امامی که گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت می بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان است روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت

که ارواح

که ارواح مؤمنان را بآنجا می برند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمی باشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بدعاقبتند پس در آتش اند و ایشانرا در آن ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمندانند در بهشتند و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشد آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را بآنجا می برند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل برین آنست که در آخرت آسمانها و زمین مبتدل و برطرف میشود پس باید که بهشت و آتش در دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلم پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشود برایشان در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت که میگویند که این آتش در خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشانرا عذاب نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که در دنیاست که بامداد و پسین در آن میباشد و قرینه دیگر برین آنکه بعد از این میفرماید که روزی که قیامت قایم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از امام حسن مجتبی علیه السلم روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت نیز حشر خلایق در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مفارقت جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که حضرت رسول و امیر المؤمنین علیهما السلم فرموده اند که بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت و آن وادیست در حضرموت یمن که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که در عقب یمن وادی هست که آنرا وادی برهوت میگویند در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آنرا برهوت میگویند و هر بامداد و پسین ارواح مشرکانرا بآنجا می برند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم آمد حضرت فرمود از کجا آمده ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا و آی

دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان دید و بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود که میدانی آن وادی چیست
گفتم نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت
روایت کرده است که مردی آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و گفت یا رسول الله من امری عظیم
دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که [illegible]
شفا بر میدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک
بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که در همین
ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو دهم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن اوست
چون خواستم که قدح را باو دهم او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم که آب بر دارم
بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب ده که درین ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز
کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود [illegible] حضرت آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز
قیامت و در بصایر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از مابین بصرای شام است تا صنعای یمن فرمود
میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون آمد
پا را بزمین زد و نهری پیدا شد که دو طرف آنرا نمی توانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آن
ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یک طرف آن آبی میرفت از برف
سفیدتر و در طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند
یاقوت در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان
شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهرها از کجا بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها
چشمهاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت می باشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه
از شراب درین نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه
موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک آنیه بود که هرگز
بآن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت

و اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد و درخت نیز با او خم شد و ظرف را
از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آنیه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او باز درخت
با او خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی بآن نرمی
و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون از شراب در آن
بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میتواند
بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است مومن چون از دنیا
بیرون رود روحش را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای [illegible] و از شرابهای آن می آشامد
و دشمن ما چون وفات یابد روحش را می برند بوادی برهوت و در عذابهای آن مخلد می باشد و از زقوم
آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه ببرید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل
الزیارة از عبدالله بن بکر روایت کرده است که با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه
پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس کوه [illegible] حتی از جانب چپ راه
گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه درین راه کوهی مثل این ندیده بودم حضرت
فرمود ای پسر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای
جهنم واقع شده است و درین کوه می باشند قاتلان پدرم حضرت امام حسین علیه السلام خدا ایشانرا درین جا
سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون
می آید از حصحوت و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و حطمه و از سقر و از حمیم و از هاویه
و از سعیر و در هیچ وقت ازین کوه نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی
من و نظر میکنم من بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی
بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را
غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه پیش
فرستاده اید و خدا ظالم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین
ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارهای آسمان و قطرهای باران و
قطرات دریاها و ذرهای خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و [illegible] در کتاب

کند

خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی
امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفهای بهشت
ساکن اند خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا
پس خداوند عالم امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقهای بهشت بیاورند که
بران قبه از زبرجد سبز بسته باشد که پرده آن از یاقوت زرد تر باشد و بر ناقها حلهها و بر قبها
از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشد پس سوار میشوند بران ناقها با زینت تمام حلههای
بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارهای که در
آسمان از نزدیک و دور میدرخشند پس ارواح مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس
خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان
ایشان را استقبال کنند و تا آسمان پایین تر ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام
و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریهها
تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند
روحهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی اموریکه موجب اندوه ایشان
میگردد و دیدن آنها از ایشان پنهان میگردانند و اموری که موجب سرور ایشانست با ایشان
مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و
عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای بهشت پس بر
میگردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای
مومن است حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چند
که ساکن گردانیده اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذب اند و فریادها و هولهای آنها
میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزله کسی است که در خواب باشد و خوابهای
هولناک ببیند و پیوسته آن بدنها خایف و ترسانند و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته
در زندان سخط الهی محبوس اند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم علیه السلم ظاهر شود پس آن
روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان بر میگردانند و حضرت قائم علیه السلم گردن ایشان را

میبرند

میبرند و میبرند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میبرند و ابد الاباد در آنجا معذب خواهند بود پس
از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در آسمانست
و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین می باشند و آن احادیث بیشتر و معتبرترست
و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشند و مجملا قول درین ابواب و آنچه باید البته اعتقاد
کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر
محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذبست و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل
ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد تسنن می باشند و اطلاعی
بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاعی دارند نمیتوانند ببلادی آمد که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی
از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلم داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران
باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سوالی و عذابی
و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان سلوک
کند و سایر مردم را روح با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن ایشان یا بعضی از بدن که قدرت
بر فهم خطاب و سوال داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و
بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سوال از بعضی
ساقط میشود و مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی مومنان ساقط میشود
چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیف
مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن واقع میشود و
ممکن است که روح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که
سابقا بآن داشته است و میداند بآن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین
وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن
او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلم بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر
آنچه درین باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار
آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول به تجسم

روح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و نوعی
شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است
چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمانانست بر بطلان آن و معلوم است
که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال
آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین
شیخ مفید ره در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که
معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر
میتی بلکه متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند
و همچنین روایت کرده اند که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است
و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مومن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مومن را
در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون
در صور بدمند انشا میکنند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس بر
میگردانند روح را بهمان بدن و حشر میکنند او را بسوی موقف و امر میکنند او را بجنت خلد میبرند
و ابد الاباد در آن متنعم می باشد اما جسدی که آن بر میگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع
آن می نمایند و صورت او را نیکو میگردانند که هرگز پیر نمیشود با آن تعدیل طباع و تعب و ماندگی
و سستی او را در بهشت نمی باشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی
که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت
کرده است از آن در قبر و بر میگرداند روح او را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و
جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از اشراط و علامات
قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند است **اول** خروج یاجوج و ماجوج است
که قرآن مجید بآن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون
آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میکرداند
و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج

بعضی

یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بیرون آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از
حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و
هر یک چهار صد امت اند و مردی از ایشان نمیرد تا هزار فرزند از صلب خود نه بیند و ایشان سه صنفند
صنفی از ایشان مانند درختهای بلندند و صنفی از ایشان طول و عرض شان مساویست و این صنفند
که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فراش خود میکنند و دیگری را
لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان می
میرد او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق
و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین
اکتفا نمودیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در
نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص
خصوصیات آنها ضرور نیست **دویم** دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد **سیم**
بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که بیاید بعضی از
آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب کند در ایمان
خیری و طاهری و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات طلوع آفتابست از مغرب
و دابة الارض و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند
و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی ابن ابرهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب
طلوع کند هر که ایمان آورد باو نفعی نمیدهد **چهارم** دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد
و از آیات است بآنکه حق تعالی فرموده است یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هٰذَا
عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی روزی که بیاورد آسمان دودی هویدا را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابی است دردناک
آورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است که ما اندکی
عذاب از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند

که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان
پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مومن از آن مثل زکامی برسد و زمین
مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود این را از ابن
عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلم مجملا وارد شده است
و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان
اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه
است و در بعضی از روایات وارد شده که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم**
در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صوری عظیم آفریده
یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است
آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد
چنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور
که دیده ها گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور او حلول امر قیامت را
پس آنگاه بیدار سازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گرو کردار اعمال
خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع
کردنی و در طه فرموده است در روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود
و در سوره مومنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد
بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است در روزی که بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها
و در زمین است و گفته اند از شدت خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد نمیرد گفته اند که جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمی
کشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در عین مخاصمه باشند و در عین منازعه
و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بآن بمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در
وقتی که دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامها را نه پیچیده باشند که قیامت

برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد و هنوز بدهانش نرسیده است که بمیرد پس فرموده است استطاعت
که وصیتی بکنند ندارند و نه بسوی اهل خود و خانهای خود برمیگردند علی بن ابرهیم روایت کرده است که این در
آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند
در جاهای خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکند پس حق تعالی نفخه دویم را فرموده که
و نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او
بسرعت روند گویند ای وای بر ما که برانگیخت ما را و محشور کرد ما را از جای خواب ما اینست آنچه وعده داد
خداوند رحمان راست گفتند پیغمبران و نبود مگر یک صدایی پس آنگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شدند
و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در سوره زمر
فرموده است نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند
پس بار دیگر در صور میدمند پس آنگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان
چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است و دمیده میشود در صور آن روزیست که وعیدها خدا
بعمل می آید و فرموده است که گوش کن و بشنو روزی را که ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک روزی که
میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستی که ماییم که زنده
میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بسرعت
این حشریست که بر ما آسانست و در سوره مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در صور
پس آن روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ در
صور البته می باشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمان میمیرند بیکدفعه و دیگری
در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند
که سه مرتبه میدمند نفخه اول نفخه فزع است که می ترسند و نفخه دویم نفخه صعق است که میمیرند و نفخه
سیم نفخه قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره
بغیر دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورتست و مراد دمیدن ارواح است در
بدنها در قیامت بیوجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است
چنانکه علی بن ابرهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین

علیه السلم سوال کردند که فاصله میان نفخه اولی و دوم چند گاهست حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پس گفتند
که یابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را
که فرود آید بدنیا پس فرود میآید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر
مابین آسمان و زمین است چون ملایکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند که خدا رخصت
داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود میآید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه
میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند که خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین پس
در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی
نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب راست آسمانهاست پس در آسمانها صاحب
روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید یا اسرافیل ای اسرافیل که بمیر
پس او نیز بمیرد و بر این حالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج
آیند و امر میکند کوهها را که روان میشوند و بحرکت می آیند و هبا میشوند و بر طرف میگردند و حضرت
فرمود یعنی هموار و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن
گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشد و بنائی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه
اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانکه اول مرتبه گذاشته بود
و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله
بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون
کسی نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید که از برای خدای یگانه قهار است و منم قهر کردم خلایق
همه را و میرانیدم ایشان را منم خداوندی که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من
آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میرانیدم ایشان را بمشیت خود و زنده میکنم ایشان را بقدرت
خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانها
پس در آسمانها احدی نماند مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانکه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت
و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در این وقت
و در تفسیر علی بن ابرهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق

علیه السلم

علیه السلم شنیدم که میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر کند مثل آنکه خلق کرده است و مثل
آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس بمیراند اهل آسمان اول را و بر این حال میگذارد و مثل
آنکه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانیده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن
پس بمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل
آسمان سیم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تا چنین
می نماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آن
پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس
باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف
جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث
میفرماید پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار
کجایند جباران کجایند آنها که با من خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند
و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی می باشد بسیار طولانی شمردم این زمانها را
حضرت فرمود زمانهای پیش از دیدن خلایق در آن زیادتر است آیا بر آنها مطلع شدی بر اینها نیز
مطلع نخواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که
دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها را بیکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون
راوی آن جهالتی دارد معارض آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد
خلایق معدوم مطلق کردند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و استبعادی
که جمعی میکنند که هر گاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است وجهی ندارد
زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن
است که در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع بایشان بگوید
موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم
ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن
شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف

در آنکه آیا اجساد و یا ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس آلهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح
باقیند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایجاد
بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمره نمیشوند و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشوند و حق تعالی
بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها بر میگرداند متکلمین را
درین اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار
استدلالات کرده اند و قایلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی که هو الاول و الآخر
کل شیء هالک الا وجهه کما بدانا اول خلق ثم نعیده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک و قایلون
بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است
مانند قصه ابرهیم و عزیر علیهما السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه
از هر جانبین مدخول است و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح
آنست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم
نمیشوند چنانچه خواجه نصیر ره در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است
و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانچه در قصه ابرهیم علیه السلم وارد شده است اما بعضی از
احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق علیه السلم
در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند
اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگردانند اشیا را چنانکه ابتدا کرده است
مدبر آنها و آن چهارصد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است
و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده
اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود گردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن
آنها عجیبتر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع
حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها برای آنکه
احداث کنند پشه قادر بر آن نباشند و ندانند بسوی ایجاد آن بیابند و هرآینه حیران گردد عقلهای
ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و بر گردند و امانده و اعتراف کنند بآنکه

مقهورند و اقرار کنند بعجز از انشای پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن و بدرستی که حق تعالی
بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها و وقتی خواهد بود نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگرداند
آنوقت اجلها و وقتها را و زایل میگرداند سالها و ساعتها را پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت
جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در وقتی که فانی کرد آنها را امتناع
نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هرآینه دایم میبود بقای آنها در وقتی که ایجاد آنها کرد
از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان و یا از برای یاری بر دشمنان
یا از برای وحشت و تنهایی که با ایشان انس گیرد نیافریده و بعد از آفریدن که آنها را فانی میگرداند
از برای ملالتی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسیده باشد یا بر و سنگین و دشوار باشد بقای
آن بر او میگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری
بآنها بجوید و این خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها و بنابرین چاره نیست از قول بجواز اعاده
معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر
جواز اعاده معدوم است عقلا و شرعا و هرگاه چنین پرورانی که عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از
انعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت
کند روا است اما اخبار افنای مطلق بحدی نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد
و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است
که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید به همه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات
حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه‌های فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد
چنانچه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامها و فرموده است هرگاه شق شود
آسمان و برنگهای مختلف ظاهر شود و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آنروز سست باشد
و فرموده است که وقتی که آسمان از جای خود دور کنده و باز فرموده است که آسمان شکافته شود
و در کواکب در مواضع متعدد فرموده است که نور ایشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور
آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم که حلاجی کرده
بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذرها بهوا روند و باز زمین هموار شوند و زلزله

عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناهای بلند بیها از زمین برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی
در زمین نماند و مسطح شود و فرموده است و سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند
آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن پستی و نه بلندی
و علی بن ابرهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون
خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس و
جن را در یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بفرود آورد و در عقب مردم بدارد
و محیط گرداند بمردم پس دویم را بفرود آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را
بفرود آورد و محیط گرداند بمردم پس ابلیس بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا
مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ
اِلَّا بِسُلْطَانٍ یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین
پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید
درین وقت رسول خدا و امیر المومنین و شیعیان او در کجایند فرمود ایشان بر بلندی تلی چند
از مشک خوشبوتر بر منبرها از نور مردم محزون میباشند و ایشان محزون نیستند و مردم می
ترسند و ایشان نمی ترسند پس آیه خواند که مضمونش این است هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست
بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه درین آیه ولایت امیر
المومنین علیه السلام است و علی بن ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود
جمع کند حق تعالی همه بندگان را در یک بقعه زمین و وحی مینماید بآسمان اول که فرود بیا با هر که
در توهست پس فرود می آید آسمان اول با دو برابر هر چه در زمین است و آسمان دویم فرود می آید
با دو برابر آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان بزیر می آیند با دو برابر
سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا کند باین آیه که
گذشت پس نظر میکنند که هفت طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر
نمیتوانند رفت **فصل هشتم** دربیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است وَاِذَا
الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی و هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا

طائر

طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُکُمْ مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ یعنی نیست هیچ
حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه
حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم
در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند
و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر درین دو آیه محشور شدن در قیامتست و بعضی
گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور
میشوند قتاده از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه قصاص و تدارک
مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی
که بایشان رسیده است در دنیا بردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان رسید
اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است
و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخ دار
را برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان امر میکند بمیرید پس همه میمیرند
و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه
مستحق اند ایشان او را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی
از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض
دائمی است میگویند ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند عوض منقطع است بعضی
میگویند که خدا عوضها را دائم میگرداند از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حشر میکند خدا جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب
و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد در آن روز که حق بی شاخ را از شاخ دار می
گیرد پس میگوید خاک شوید همه خاک شوند و ازین جهت است که کافر میگوید یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا
و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت روزی
من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم دو بز بریکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید
که بچه سبب اینها بریکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود و لیکن خدا میداند و در

میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه در خطبه فرمود که ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده
نمیشود و گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که امید آمرزش از برای صاحبش هست و بیم میترسیم
اول گناه ظلمی است که بعضی بر بعضی کنند چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد
کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ظلم ظالمی دویم گناه بنده است
که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکیم‌تر و کریم‌تر است که بنده
خود را دو بار عقاب کند و ستم کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ
زدن حیوان شاخ دار بی شاخ را باشد اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد
تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب سیم گناهی است
که خدا آن را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس خاشع و گریان است
برای گناه خود و امیدوار است برحمت پروردگار خود پس ما نیز برای او چنانیم که او برای
خود امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را مؤلف گوید که گویا این قسم سیم
در گناه مومنان است زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب مینمایند و خوف سیم
اختلاف بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است
و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم
او را پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقه از ناقه‌های بهشت و در
بعضی از روایات بجای فاطمه عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه غضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد
شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشور گرداند که هر صاحب
نیشی بنیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بسم او را پامال کند و ابن بابویه بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناقه را دید که پایش را بسته‌اند و بار بر پشت آن است
حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگویید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت
خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که هر شتری که بر او سه حج و بروایت دیگر

برو هفت حج بکنند آن را از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضاً مرویست که اسپان غازیان
در دنیا اسپان ایشان است در بهشت و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که از بهایم در بهشت
نمیباشد مگر حمار بلعم بن باعورا و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است
پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع
شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقه
صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب مکلفان نمیگردند و محشور شدن جمیع
حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر میشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل
گفته‌اند و متعرض تفاصیل نکرده‌اند اما سایر مکلفین از ملایکه و جن و شیاطین خلافی نیست که
محشور میشوند و ملایکه داخل بهشت میشوند و شیاطین و مومنان ایشان مگر آنها در زمان ایشان
که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم می
شوند و مومنان ایشان مثاب‌اند بایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند
یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست‌تر است از
درجات بنی آدم و بعضی گفته‌اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابرهیم گفته است که از سید
عالم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند از مومنان جن آیا داخل بهشت میشوند فرمودند و لیکن خدا را
حظیره‌هاست در میان بهشت و جهنم که مومنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این
روایت این مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان ایشان
عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات سوره رحمان
که امتنان به نعیم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است و این روایت دلالت بر خلاف آن میکند و
بعضی از مفسران گفته‌اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن قبلهم انس و لا جان یعنی جماع
نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را
ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته‌اند که معنی آیه آنست که حوریانی که خدا بانس میدهد
انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهند جنی با او مقاربت نکرده است و این استدلال ضعیف است

و توقف درین باب اولی است **فصل نهم** در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست میان اصحاب در آنکه اطفال مومنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان آورده اند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مومنان نازل شده است که ایشان را با پدران به بهشت می برند و بعضی گفته اند مراد بالغان که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ایشان ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل است و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مومنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواند و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و به هدیه میدهد بپدران ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند پس ایشان را به پدران تا دیدههای ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده است که تزویج مکنید زن خوش روی را که فرزند نیاورد بدرستی که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان می باشند و استغفار میکنند از برای پدران خود محافظت میکند ایشان را ابرهیم و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مومنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر یا خویشان مومن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا بدهد تا آنکه از پدر و مادر و اهل بیت مومن او بمیرند پس حضرت فاطمه بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مومنان را بحضرت ابرهیم و ساره علیهما السلم میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت

شود ایشان را جامههای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و به هدیه بپدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و این است معنی قول حق تعالی پس آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران او را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابرهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابرهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می آید حضرت ابرهیم علیه السلم بر میخیزد و پستان بر دهان او میگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال حضرت علی بن ابی طالب سوال کرد گفت او را در میان امت خود گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن سپارد و تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان می مکد طعم جمیع میوهها و نهرهای بهشت را در آن می یابد **مولف گوید** که ممکن است که بعضی از آنها بحضرت فاطمه علیها السلم دهند و بعضی را بابرهیم و ساره و یا اول بحضرت فاطمه علیها السلم دهند و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است بعضی گفته اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند که ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند که حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت می برد و اگر میداند که اگر میماندند از اهل شقاوت بودند ایشان را بجهنم می برد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در آنکه داخل جهنم نمیشوند و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمهما الله و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب این تکلیف ایشان را ثواب و عقاب خواهد کرد و این موافق احادیث بسیار که درین باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که چون روز قیامت شود حق تعالی حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر بوده باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیار [illegible] که حجت بایشان تمام نشده باشد معذور خواهند بود و کسی که

در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت بر او قایم نشده باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که بسیار ضعیف
باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادرزاد پس بر هر یک از ایشان خدا حجت تمام می کند
و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که پروردگار
شما امر فرموده است شما را که داخل این آتش شوید هر که داخل شود برو برد و سلام خواهد بود و هر که داخل
نشود او را داخل آن گردانند و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون روز
قیامت شود اطفال را و مردی پیر خرفی را که سن او را دریافته باشد و چیزی نفهمد و کسی در فترت میان
دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمییز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که حجت بر ما
تمام نشده بود حق تعالی حجت بر ایشان تمام میکند باینکه ملکی را بر ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث
سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود
خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود برو برد
و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا
باین سند مثل آنرا روایت کرده است در باب گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی
بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد
و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که را خدا داند که او از اهل سعادت است خود را
در آن آتش می اندازد و برد و سلامت خواهد بود و هر که را خدا داند که او شقی و بد عاقبت است
امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند ایشان گویند پروردگارا ما را
امر میکنی که بآتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من بشما فرمودم شما را
امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم
که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طریق عامه از عبد الله بن سلام که گفت
سوال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا خلقی را بی حجتی حضرت فرمود معاذ
الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون
روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق میگویند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب

پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آنرا امر میفرماید که بدمد بر خلایق
دمیدنی از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و نورهای ستارها بر طرف میشود و دریاها خشک
میشوند و کوهها بر طرف میشوند و دیدها نابینا میشوند و زنان حامله فرزندها می افکنند و اطفال پیر می
شوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن بیندازند پس
هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و برو برد و سلام میگردد
چنانکه بر ابرهیم علیه السلام شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش
نمی افکند پس حق تعالی آتش را امر کند که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول
آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر درین باب بسیار است و از عقل بعید نیست
و ابن بابویه ره گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که دار جزا دار تکلیف نمی باشد
و جواب گفته اند که دار جزای مومنان بهشت و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت
و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مولف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای
بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب
غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی
از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که
امام ناطق میمیرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و ظاهر دعوای امامت نمیکند پس هر که
درین زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تاویل الآیات باسناد از حضرت امیر المومنین روایت
کرده است از تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ یعنی میگردند
بدور ایشان پسران که گوشوار در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند
که حسناتی نداشته اند که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشته اند که ایشان را عقاب کنند ایشان را
خدمتکاران اهل بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال مشرکین
حضرت فرمود که خدمتکاران اهل بهشت اند بصورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت
و شیخ طبرسی بنا بر این دو حدیث را در تاویل این دو آیه روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردم که چه میفرمایی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود که سوال کرده اند از احوال ایشان از

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه درباره ایشان خواهد کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و درباب ایشان سخن مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید **مؤلف گوید** که اصلش درین باب این است و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که خدا عادل است و جور و ظلم نمیکند و درباب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد و ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قائل شده است چنانکه بخاطر می‌آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهند یا به بهشت می‌برند و درجه پستی در بهشت خواهند داشت و یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه درین حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانچه ملائکه علیهم السلام لذت می‌یابند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم **فصل دهم** در بیان میزان و حساب و سوال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنین نیز نزدیک باین مضمون فرموده است و درباب کافران گفته است در سوره کهف پس برپا نمی‌داریم از برای ایشان روز قیامت وزنی و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی بهیچ ظلم و اگر ان اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را می‌آوریم در میزان عمل او و ما کافی ایم از برای حساب

کردن

کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمان خاصه و عامه بظاهرش عمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب می‌نماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن می‌سنجد و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در کفه دیگر و جماعتی نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزن نمی‌دارند و قایم بنفس نمی‌باشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کرده اند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه را وزن میکنند و بنابرین حق تعالی صحیفها را در دو حال اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه متصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه متصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی نیز بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار اختلاف نشآت انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رویا بآب و شیر متصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و باختلاف نشا قایل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صورت حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها متصور و معین کرده بلی با مذهب کسی موافقت که معاد را در عالم امثال و خیال و اجساد مثالیه قایل باشند و ایضا خلاف است بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر کس را باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدده هست و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی درین ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند بانکه میزان کنایه از عدل و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن ترازو است و اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن کی باور میکند و میتوان گفت که خود حسی چند را آورده و سنجیدن و این رجحان را ظاهر کردن من جمیع وجوه دایم که این بر وجه عدالتست پس فایده درین کشیدن نیست و مؤید این است آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سوال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال

اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا نداند
وثقل وخفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز از او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که
مراد عدل است پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هرکه سنگین شود موازین او فرمود که یعنی هرکه راجح
شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین انبیا و اوصیا
اند و شیخ مفید ره گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است وجزای آنها و هر جزائی را در موضع قرار دادن
و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها هست
مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بکشند زیرا که اعمال عرضی چندند
و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت وثقل نمیشوند مگر بر سبیل مجاز و مراد آنست که هرچه
ثقیل باشد از اعمال آن یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد
یعنی قدرش کم باشد و استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد صاحبش و حدیثی که وارد شده است که حضرت
امیر المومنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند
و حکم میکنند در آن باب بعدل و ثواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان فلان است و
مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش
بازدارند و هرکه را خدا چنین کند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هرکرا خدا عفو کند از او فایز میشود
بنجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان رستگاران اند و هرکه
سبک باشد موازینش بآنکه طاعتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکاران جانهای
خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عربی نازل شده است و حقیقت و مجازی که شایع است
در لغت ایشان است مولف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات
برداشتن مشکل است اما چون روایات درین باب معارض است باید که باصل میزان اعتقاد کرد و معنی
آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سوال و حکم در مظالم عباد آیات
و اخبار در آن بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجب است و آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب
واسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشان است بدی حساب و شدت حساب

وفرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سوال میکنیم از آنها که
رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سوال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی
حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شیر گوسفندی و از
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب
دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه ره
در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که اینها حق اند یعنی بعضی را خود متوجه
میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری
حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا
و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد
رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال
ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر آنها و فرموده است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ
مِنْهُ و شاهد امیر المومنین علیه السلم است و حضرت صادق ع فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلم اند
و بعضی از خلق بی حساب به بهشت میروند و سوال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده فَلَنَسْأَلَنَّ
الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سوال میکنند و اما غیر دین پس سوال نمیکنند مگر از
کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس
در آنروز سوال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه علیهم السلم و نه غیر ایشان چنانکه
در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هرکرا حساب میکنند او معذب است اگرچه بطول بازداشتن در موقف
قیامت باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند
بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را می شنود
و از دیگری را نمیشنود و گمان میکند که او مخاطب است و بس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه از مخاطبه
و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعتهای دنیا و بیرون می آورد از برای
هرکس نامه را که آنرا ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و
کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس میگردانند و حاکم بر خود میگردانند

و باو میگوید که نامهٔ خود را بخوان نفس تو بس است امروز برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان
شان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند
گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آنخداوندی که همه چیز را بسخن
آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع
میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده است که از برای
اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود و ایشان را فوج فوج بی حساب بجهنم می
برند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابرهیم و ابن بابویه و شیخ
طوسی ره علیهم بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی
از جای خود حرکت نمیکند تا سوال کنند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است
و از جسد یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز
خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که چون روز قیامت شود دو بندهٔ مومن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت
باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای ما باز میداری بعزت
توقسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده
بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر
آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل میفرماید که راست میگوید بندهٔ من
بگذارید که داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر که عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند
کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول
حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت
خود فرو گرفت و ملحق گردانید به توبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم
بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی
بخدمت حضرت باقر علیه السلم آمد و گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که میانه من و خداست و بر آن احدی
از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گرانست و تا از آن جلیل ترسیده ام که آنرا بتو عرض کنم حضرت فرمود که

چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بندهٔ مومن خود را بکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند
و میآمرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقرب را و نه پیغمبر مرسل را و بعضی از گناهان او را از و نیز
مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید بسیئات او که حسنات شوید این است معنی
قول حق تعالی اُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً یعنی ایشانند که خدا بدل
میکند گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مومن
گناهکار را می آورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او
میشود و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی را از مردم و گناهانش بر او میخواند چون اقرار بهمه گناهان
خود و حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر کنید آنها را
از برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت
برند و این است تاویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان ماست و بس و در عیون اخبار الرضا
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی
که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی حساب بجهنم میفرستد و ایضا بسندهای بسیار روایت
کرده اند که اول چیزی که از بندهٔ مومن سوال میکنند از محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و
دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المومنین علیه السلم با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت
فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و
مهمات او را در هر دو کون کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید
بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند درین دنیا نعمت حسنه هست
و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمومنان
داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را بآن در آخرت و حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ
وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است
و زیاده در دنیاست و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هیچ بندهٔ نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی
هست و یا در گناهی که کسب کرده است آنرا یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المومنین
علیه السلم منقولست که باز میدارند بندهٔ را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان

نعمتهای من و اعمال او پس نعمتهای خدا فرو میکیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا با او ببخشید
و مقایسه کنید میان خیر و شرش و اکر مساوی باشند عملها حق تعالی شرش را بخیرش برطرف میکند و
او را داخل بهشت میکردانند و اکر خیرش زیادتی کند حق تعالی او را بآن زیادتی ثواب وافی میدهد
و اکر اعمال شرش زیادتی کند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست
است خدا او را امی آمرزد برحمت خود اکر خواهد و تفضل میکند برو بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل کرداند بحساب شیعیان ما
پس آنچه از خداست از خدا سوال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن از ایشان است و آنچه حق
ماست با ایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ
و در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من
پس خدا سوال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ
كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمود یعنی کوش را سوال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است
و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه
چیز است که بنده مومن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را
معاونت کند و فرج خود را با و حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت
فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه حاضر بود کفت که حق تعالی میفرماید که ثُمَّ
لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سوال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد
مراد است و آن از نعمت دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و
خلافها کرده اید بعضی کفته اند آب سرد است و بعضی کفته اند طعام خوشبوی نیکوست و بعضی
کفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور
شد حضرت در غضب شد و فرمود خدا سوال نمیکند بندکانش را از چیزیکه بر ایشان تفضل
کرده باشد و منت نمیکذارد بر ایشان بآن و منت کذاشتن بانعام از مخلوقین پسندیده است

و ایشان را

و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت ماست که خدا
بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و آنرا نعیم کفته است زیرا که هرکاه بنده وفا بآن بکند آنرا میرساند
بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرکوارش از حضرت
امیر المومنین علیه السلام که رسول خدا ص کفت یا علی بدرستی که اول چیزیکه سوال کرده میشود بنده از آن
بعد از مرکش شهادت بوحدانیت خداست و آنکه محمد رسول اوست و آنکه تو ولی و صاحب اختیار
مومنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من قرار داده ام از امامت تو و صایت پس هر که
اقرار کند و اعتقاد نماید بانها میروند بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی
ابن الحسین ع روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی
مردم را محشور کرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب و نقص چنانکه در اول خلق شده
بودند در یک صحرا و براند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بیاورند و بر یکدیکر سوار
شوند و نکذارند که از این عقبه بکذرند پس نفسهای ایشان بکیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله
و کریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از اهوال قیامت پس ملکی از ملائکه از خداوند جبار
ندا کند که همه بشنوند پس صدای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع کردد و بدنهای ایشان
بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا کند
ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و حاکم و عادل و ظلم نمیکنم امروز میان شما بعدالت
حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میکیرم و مظلمهای مردم را بحسنات و سیئات قصاص میکنم و
حق ضعیف بر بخشیدنهای مظلمه ثواب میدهم و نمیکذارم از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده
باشد مکر مظلمه که صاحبش بخشد و من او را ثواب میدهم پس بچسبید بیکدیکر و مظلمهای خود را
طلب کنید از هرکه ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من کواهم از برای شما بر ایشان و بس است کواهی من
پس مظلومان میکردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود را از ایشان میکنند و مدتها
بر این حال می مانند پس حال ایشان شدید تر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیکر عرق
تا دهان ایشان می آید و فریاد و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از مظالم خود
بکذرند و از این عقبه نجات می یابند پس منادی ندا کند که ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردکار خود را

بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمها بیکدیگر ببخشید و از
عقبه خلاص شوید و اگر نمی بخشید مظلمهای شما را میگیریم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمها را
می بخشند با امید آنکه ازین شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما
بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره و قصرها
جنت الفردوس بیارایید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان در نظر ایشان جلوه
دهند پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصرها را مشاهده کنید
چون نظر کنند هر یک آرزو میکنند که آن قصرها از او باشد پس منادی ندا کند که این قصرها از کسی است که
عفو کند مظلمه مومنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی مانند که عفو نکنند پس حق تعالی
فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه را
در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعد
حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده میشود و میزانها بر پا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا
و گواهان بر خلق‌اند و هر امامی که گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است
و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا ابن رسول الله هرگاه از برای مرد مومن
نزد مرد کافر مظلمه باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که
می اندازند از گناهان مسلمانان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه
یا عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمانان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانان
نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند
و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان
مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز
قیامت صاحبی آید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض
میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند **مولف گوید** که از آیات و
اخبار معلوم شد که حقیقتا اهل حسنات و سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از آنها سوال
و حساب میکنند و کی بی‌حساب بهشت یا بجهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز

قرضه

سوال میکنند و حساب میکنند جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند و جمعی
در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است
و در احادیث سابقه گذشت که مومن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و
ملبوس و منکوح حساب نمیکنند و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل آن بی‌حساب
به بهشت میرود پس آنچه در باب بی‌حساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مختص بعمومات حساب
خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان
کرد **اول** آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمومنان باشد و حساب کردن بغیر ایشان **دویم**
آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آنچه پیشتر مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه
باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر شرعیه یا زیاده از قدر ضرورت
جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و
پوسیده مبعوث شدن و در بعضی احادیث وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه
بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردهای خود را
که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول غیر مومنان مطلقا یا غیر مومنان کامل باشد و ثانی
در باب مومنان یا کاملان ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای بسیار اطمینان
باشد **فصل یازدهم** در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی
از احوال و اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت
شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس ما البته سوال
خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم ایشان را بعلم و ما غایب نبوده ایم از کردهای ایشان
و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان
گواه و فرموده است که روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه
و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر مردم و فرموده است که از برای
ایشان عذاب عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان
بآنچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است

وباسانید صحیح منقولست که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از پیغمبران میپرسند که چگونه اجابت
شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما
چه کرده اند با اوصیای ما و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است
در تفسیر حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی روزیست که نفع میدهد راست
گویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب
میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند مگر آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را
نزد عرش حق تعالی باز دارند و حق تع با ایشان خطاب کند پس اول کسیکه بطلبند بندائی که جمیع
خلایق بشنوند محمد بن عبد الله قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس
صاحب امام شما علی بن ابی طالب علیه السلم را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله
بایستد پس از ذریت آنحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المومنین علیه السلم
باز دارند پس هر پیغمبری را با امتانش از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب
چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید در برابر عرش الهی بایستد
در صورت آدمیان پس حق تعالی از و سوال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام نموده بودم و امر بآن
نموده بودم از وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن
کرده بودی از وحی خود حق تعالی میفرماید که که گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا
بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی پس
لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی میفرماید که آیا قلم در تو رقم کرده
وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بآن نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا آنرا رسانیدم باسرافیل
پس اسرافیل علیه السلم را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان و با لوح و قلم بایستد پس حق تعالی میفرماید
آیا رسانید بتو آنچه قلم در ان نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا بجبرئیل پس جبرئیل
علیه السلم را بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو رسانید
آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان
جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالت تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها

و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم
محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر علیه السلم گفت که پس اول کسی را که میخوانند
از فرزندان آدم از برای سوال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را بنزدیک عرش خود جا میدهد و
هیچکس در آنروز قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب می
کند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم او را بسوی تو و او را از برای آن بسوی تو فرستاده بودم
از کتاب و حکمت و علم آیا آنها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل
جمیع آنچه وحی کرده بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و وحیها را آورد
بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد ص که آیا رسانیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل
از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی
بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که که شهادت میدهد
از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و
نیکان از امت من و شهادت تو کافیست از برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهندان
برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و سوال کنند از ایشان که
آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهندان برای
آنحضرت که تبلیغ رسالت و کتاب و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان
امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر
کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان امور یرا که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت
و خلیفه من باشد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن
ابی طالب را که برادر من و معین من و وصی من و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان
در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود کردانیدم
در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب
علیه السلم را بطلبند و از و بپرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب
نمود در حیات خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا [illegible] ان و قایم مقام او کردیدی حضرت امیر

کوید بلی ای پروردکار من محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید در امت خود و چون محمد از
خود بر دی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند
و مقدم بر من داشتند کسی را که موخر کردانیده بودی و موخر کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده بودی
و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند
پس با علی کوید که آیا بعد از خود در امت محمد ص حجتی و خلیفه کذاشتی در زمین که دعوت کند بندکان
مرا بسوی دین من و راه رضای من علی ع کوید بلی ای پروردکار من در میان امت کذاشتم حسن
پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن ع را طلبند و همان سوال که از علی بن
ابی طالب کرده بودند بکنند همچنین هر امامی بعد از امامی را طلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند
پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و درین وقت حق تعالی فرماید
که این روزیست که نفع می بخشد راستکویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلق را جمع کند اول کسی را که
بطلبند حضرت نوح باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی کوید بلی کویند که کواهی
میدهد از برای تو کوید که محمد بن عبدالله پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم میکذارد تا بیاید نزد
محمد و او بر روی تلی باشد از مشک و علی با او باشد و این است معنی قول حق تعالی فلما راوه زلفة
سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون بینند او را صاحب قرب و منزلت حق تعالی رو متغیر کردد
روهای کافران پس نوح کوید یا محمد حق تع از من کواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول ص
کوید ای جعفر و ای حمزه بروید و کواهی بدهید از برای نوح که تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق
علیه السلم فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول کواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان
راوی کفت فدای تو شوم علی در آن وقت کجاست حضرت فرمود که شان و منزلت علی از آن بزرکتر است
که کواهی بفرستد مولف کوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن
حضرت رسول و اوصیای علیهم السلم و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلم
که حضرت امیر المومنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها و حاضر کردانند پیغمبران
و شهدا را و شهدا ائمه اند علیهم السلم شهادت میدهد هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده در میان

ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا کلینی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم
در تفسیر قول خدای عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه در امت محمد
نازل شده است و پس در هر قرنی از این امت امامی از ماهست که کواهست بر ایشان و محمد صلی الله
علیه و آله شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی را با اهل زمانش می
آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد نجات می یابد و متکبران و مخالفان او را باشهادت
او بجهنم میبرند و شیخ در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم سوال کردند
از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی پس خدا را حجت کامله بر خلق هست حضرت فرمودند
که حق تعالی به بندهٔ خود میکوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اکر کوید بلی پس کوید چرا عمل نکردی
و اکر کوید جاهل بودم کوید چرا یاد نکرفتی تا عمل کنی پس حجتی بر او تمام شود این است حجت بالغه خدا
برقی و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم فرمود که مردی از شما یعنی
صلحا یا علما شیعه در محله می باشند خدا حجت میکند او را بر همسایکان پس با ایشان میکوید که آیا فلان
مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید آیا صدای کریه او را در شب نمی شنیدید پس حجت خدا ایشان
تمام شود و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفها منتشر
و پهن شود علی ابن ابرهیم کفته است که مراد صحیفها اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدهند و کویند بخوان پس حق تعالی
بخاطر او می آورد جمیع کردهای او را از نکاه کردن و سخن کفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که
کویا الحال کرده است پس کوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره را و نه
کبیره را مکر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تع
حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هر کاه
بیایند ایشان در قیامت کواهی دهند بر ایشان کوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای
ایشان آنچه میکردند علی ابن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق ع که مراد از پوستها
فرجهای ایشان است و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را
پس ایشان انکار میکنند و میکویند ما هیچ این کارها نکرده ایم پس کواهی میدهند بر ایشان ملائکه

نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت
میدهند از برای تو و بخدا سوگند یاد میکنند که اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که
خدا مبعوث کرده همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه سوگند یاد میکنند از برای شما
خدا
و اینها جماعتی اند که غصب حق امیر المومنین علیه السلام کرده اند پس در این وقت حق تعالی مهر مینهد بر دهانهای
ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزها
که حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است او بسوی چیزهائی که خدا حرام کرده است
و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و
فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند میگویند بجوارحهای خود
که چرا گواهی دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده است
شما را اول مرتبه و بسوی او بر میگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش
شما و نه دیدههای شما و نه پوستهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنید
و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جوارح بر مومن گواهی نمیدهد بلکه شهادت
بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
امیر المومنین علیه السلام آمد و دعوی تناقض قرآن مجید کرد از آنجمله گفت در یک موضع فرموده است
که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد خداوند رحمان و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید
که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان
بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید که مهر بر دهنهای
ایشان میگذاریم و پاهای ایشان گواهی دهند و اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها همه
در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در موطن متعدده روز قیامت است که مقدارش
پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند در یک موطن که یکدیگر را می شناسند و استغفار میکنند
بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان را
و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر
و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند در ظلم و عدوان

ومتکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر
بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود بگریزد
اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر
آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها را
بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن
دیگر و در آن ایشان را بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار
نمیکنند بکردههای خود پس مهر میگذارند بر دهنهای ایشان و بسخن در می آورند دستها و پاها و
پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از دهانهای
بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را
آنکسی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطن دیگر که [illegible] می آیند در آن جمیع
خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسیکه او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حق
بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سوال میکنند چنانچه فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن
كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا و حضرت رسول گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا
پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم
میگیرد این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب
مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردازد سوال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع کند بهتر است
یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در
قیامت و کلینی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی
او را دوست میدارد پس مستور میگرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور
میگرداند فرمود فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکلند آنچه را نوشته اند بر او از گناهان
و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعههای زمین که کتمان
کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او

گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت
میکند از برای کسی که آنرا تلاوت نموده و عمل بآن کرده تا آنکه او را باعلی درجات بهشت میرساند و ابن
بابویه از آن حضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهند بر مردم و
بشهادت شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده که هر روز
که می آید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و
کار خیری بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا میکند
و ایضاً از آنحضرت منقول است که مومن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است
که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلانرا داخل بهشت گردانید و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چنانکه خدای عز و جل امر کرده است
شما را که احتیاط از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید
همچنین احتیاط کرده است بر بندگان از برای ایشان باینکه گواهان از برای ایشان گرفته است و
ملائکه بر هر یک موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از و صادر میشود از اعمال او و اقوال
او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکنند گواهانند
از برای او و بر او شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان مومن خدا گواهانند
بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود
بگواهی اینها از برای او چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی
در روز قیامت مبعوث گرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه گرد کند در همه نفوذ
میکنند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را
پس کسی که عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و
ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب میگردد و سعادت
ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل
کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آنحضرت فضیلت ماههای بلاد
رجب و شعبان و رمضانرا و فضیلت روزه اینها و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها از برای

او بیان

او بیان فرمود حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
چون خواهد مومن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میان خود و او حساب کند که دیگری
بشنود و گوید ای بنده فلان کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید
آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه
نداشته است و این است معنی قول حق تع پس هر که نامه او بدست راست داده شود پس بعد از این حساب
خواهند کرد حساب آسان و بر میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید که کدام اهل فرمود
اهلی که در دنیا داشته است اهل او میشوند در بهشت اگر مومن باشند پس فرمود که اگر نسبت به بنده اراده
بدی داشته باشد حساب او را علانیه در حضور خلایق کند و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش بدست
چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس واثبوراه
گفت و آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا گمان میکرد که
بآخرت بر نخواهد گشت و این اشارت است بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند
و نامه ایشانرا از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشارت است در دعای وضو در
هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه را بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست
چپ من و حساب کن مرا حساب آسان و خداوندا مده نامه را بدست چپ من و نه از پشت سر من
و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی
چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند که ایشانرا
حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه
از آنها میکند و سخن کننده مجاز است و همچنین در گواهی دادن بآنها و بقعهای زمین و دورهای آسمان
که اعمال مومنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که بآنها
موکلند و بعضی گفته اند که این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند که حق تعالی در قیامت
ایشانرا عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی
و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در آن حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر
ضرور میبود بیان می فرمودند و بعقل ناقص ما نگذاشتند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل

فصل دوازدهم

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان باینها واجب است خصوصاً حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار دین رساله ایراد مینمایم و اکثر آنها در کتاب حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابرهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه از خدا سوال کنید از برای من وسیله را سوال کنید پرسیدند وسیله چیست فرمود آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد از هر پایه تا پایه دیگر یکماهه راهست بدویدن اسب نجیب عربی و پایها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارها پس نماند در آنروز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشحال کسی که این درجه اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مومنان بشنوند که این درجه محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من در آنروز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابیطالب علیه السلم در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند که گویا اینها دو ملکند که ما ایشانرا نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی علیه السلم از پی من آید چون با علی در درجات منبر برآیم علی یکپایه از من پست تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سر بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشحال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند [illegible] پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی من است علی ابن ابیطالب پس خوشحال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او ببندد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نمیماند در آنروز در محشر قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد و از نما

رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب رب اعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را ببرادرم علی ابن ابیطالب علیه السلم پس رضوان کلیدها را بعلی علیه السلم میدهد و بر میگردد پس نزد من آید خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم علیک السلم ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید من مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس من میگویم قبول کردم از پروردگار او راست حمد و ستایش بر آنچه انعام کرده است بر من و تفضیل داده است بآن بر دیگران بده آنرا ببرادرم علی ابن ابیطالب ع پس مالک کلیدها را بعلی علیه السلم بدهد و بر گردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر جسر جهنم و مهارش بدست گیرد در وقتی که صدای زبانه اش بلند شده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی علیه السلم گوید قرار گیر که امروز ترا اطاعت من باید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آن حضرت گوید این را بگذار که دوست من است و این را بگیر که دشمن من است پس بدرستی که جهنم در آنروز اطاعتش از برای علی ع بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد آنرا بجانب راست برد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آنروز و ایضا علی ابن ابرهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و حله گلرنگی را بر او پوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابرهیم ع بطلبند و حله سفیدی بر او پوشانند از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیر المومنین ع را بطلبند و حله گلرنگی بر او پوشانند از جانب راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بر او پوشانند در جانب

حبیب حضرت ابرهیم بازدارند پس حضرت امام حسن علیه السلم بطلبند وحله کلرنکی بپوشانند وانجانب راست
حضرت امیر المومنین علیه السلم بازدارند پس حضرت امام حسین علیه السلم را بطلبند وحله کلرنکی براو
بپوشانند وانجانب راست حضرت امام حسن بازدارند وهمچنین سایر ائمه علیهم السلم را بطلبند وحلهها
کلرنک را بپوشانند وهریک را ان جانب راست بازدارند پس شیعیان ایشانرا بطلبند ودر برابر
ایشان بازدارند پس حضرت فاطمه علیها السلم را وزنان او وان فرزندان او وشیعیان او وپس همه داخل
بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند ازمیان عرش انجانب رب العزة وافق اعلی که خوب پدریست
پدر تو یا محمد واو ابرهیم است وخوب برادریست برادر تو واو علی ابن ابی طالب است ونیکو دو سبط اند
سبطهای تو حسن وحسین ونیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد واو محسن است
ونیکو امامان هدایت کننده کانند ذریت تو که فلان وفلان وفلانند وجمیع ائمه را تا حضرت قایم
علیهم السلم نام ببرد وخوب شیعه اند شیعیان تو وامامان بعد از تو بدرستی که محمد ووصی او وسبط
او وامامان او وذریت او ایشانند فایزان ورستکاران پس امر کند که همه را به بهشت برند چنانکه
حق تعالی فرموده است که هرکه دور کرده شود از آتش جهنم وداخل کرده شود در بهشت پس فایز کردیده است
بسعادت ابدی ودر بصایر الدرجات از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت
شود منبری بکذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند وحضرت امیر المومنین علیه السلم بر آن منبر از جانب
راست او ملکی باشد وندا کند که ای کروه خلایق این علی ابن ابی طالب است داخل بهشت میکند هرکرا
میخواهد وعیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب
کنند که بیست وچهار هزار پایه داشته باشد وعلی ابن ابی طالب علیه السلم بیاید ولوای حمد در دست او
باشد وبر آن منبر بالا رود وخلایق را بر او عرض کنند هرکرا بشناسد که شیعه است داخل بهشت
کند وهرکرا شیعه خود نداند داخل جهنم کند وتفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید نکو عمل
کنید پس زود باشد که ببیند خدا اعمال شما را ورسول او ومومنان ومراد از مومنان علی ابن ابی طالب است
وامامان از ذریت او واحادیث عامه از طرق عامه وخاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی
أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب با محمد وعلی است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران
کننده ومعاندان را وان اعمش وحسن بن صالح ودیکران روایت کرده اند که آیه چنین نازل شده است

یا محمد

یا محمد یا علی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ودر تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است فرمود عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث کرداند پروردکار تو را در مقامی که همه کس آنرا ستایش کنند ووفا خواهد
کرد ان برای من بآن وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته
باشد ومن بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل علیه السلم لوای حمد را بیاورد وبدست من بدهد وبکوید که این مقام
محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها برا من علی بکذارم پس مالک خازن جهنم بیاید وبکوید این
مقام محمودیست که خدا وعده داده بود وداخل کن دشمنان خود ودشمنان ذریت خود را در جهنم پس
آنها را بدهم علی ابن ابی طالب پس اطاعت بهشت وجهنم نسبت بمن وعلی علیه السلم زیاده از اطاعت
زن باشد شوهر خود را این است معنی قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ یعنی بیندازید ای محمد
وای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم وثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس
ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا ومرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم وحق تعالی
ثنا کند بر من وثنا کنند ملائکه او بر من وثنا کنند بر من پیغمبران ورسولان او وثنا کنند بر من امتهای
شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای کروه خلایق بپوشانید دیدههای خود را تا بخرامد بسوی
قصر خود پس فاطمه دختر من بکذرد ودو حله سبز پوشیده باشد وهفتاد هزار حوریه بر دور او بوند
چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد وحضرت امام حسین بی سر ایستاده
باشد پس بحضرت امام حسن ع کوید که کیست این کوید که این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند
وسر او را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این تو نمودیم
آنچه امت پدر تو نسبت بجکرکوشه تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنم
در حساب بندکان تا داخل بهشت شوید تو وفرزندان تو وشیعیان تو وهرکه احسانی نسبت بشما
کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشانرا داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه
عباد کردد این است معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَهُمْ
فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشانرا باندوه نمی آورد ترس بزرکتر روز قیامت وایشان در آنچه
خواهش دارد نفس ایشان همه خواهند بود وابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آبای طاهرین

او علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود
و با تو باشد علم من و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن پهن‌تر است از آفتاب و ماه
و در علل الشرایع روایت کرده است از امام زین العابدین علیه السلام از آبای طاهرین که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بعلی علیه السلام گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر المومنین گفت
یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت میشوم فرمود بلی از برای آنکه تو علمدار منی در روز قیامت
چنانچه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم می باشد پس فرمود یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی
و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از وست از پیغمبران و اوصیا در
زیر آن علم می باشند و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا و
علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی بر پا دارنده حجت من است و عذاب نمیکنم
کسی را که او را دوست دارد هرچند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی
کند و کرده باشد هرچند اطاعت من کرده باشد پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت
بنزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر شقه وسیع‌تر از آفتاب است و ماه و من
بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس
بگیرم آن علم را و بدهم بعلی ابن ابی طالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن
آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه پهن‌تر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد
و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل
نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن
بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد و علی اول کسی خواهد بود که
از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی هست که آرزو میکنند آنرا
پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده‌اند در
تفسیر قول حق تعالی یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان
با بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المومنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش

وهر امامی را با اهل زمان خودش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود
کرده باشد نامه او را بدست راستش دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را
بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده‌اند پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان
از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس ره و دیگران بطرق متعدده
از ابی ذر ره روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که امت من در حوض کوثر بمن وارد می
شوند به پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابو بکر پس برخیزم و دستش را بگیرم چون دستم به
او رسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و اعضایش مضطرب شود و هر کس با او شریک باشد حالشان
چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود
یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقش را
غصب کردیم گویم با ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را ببرند تشنه لب و بدحال بجانب شمال که
محل اهل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت
فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشان بهرجون باشند ابو ذر گفت
یا رسول الله ما کم کرده‌اند فرمود بلکه دین را فاسد کرده‌اند و حق را روکش باطل کرده‌اند و ایشان کروهی اند که
غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیاست
چون دست صاحب ایشان را بگیرم بازرنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید
و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ
دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و او را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران
خود بروید پس ایشان نیز تشنه و آب نچشیده با روی سیاه بر گردند و یک قطره آب نچشند پس رایت
فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سوال و جواب
بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سر کرده خوارج و او سر کرده هفتاد هزار کس
باشد از امت من و حال ایشان نیز چنان شود پس وارد شود بر من امیر مومنان و قاید رو سفیدان
و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس
از ایشان پرسم که با ثقلین چه کردید بعد از من گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم

وکوچکتر را معاونت نمودیم و یاری کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید شربتی
پس شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای
بعضی از ایشان مانند ماه شب بدر باشد و بعضی مانند ستارهٔ درخشان چون ابوذر این حدیث
را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی فرموده است
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یعنی که بدرستی که ما به تو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده‌اند در معنی
کوثر بعضی گفته‌اند پیغمبری و کتابست و بعضی گفته‌اند خیر کثیر است و بعضی گفته‌اند کثرت
اصحاب و اتباع و اشیاع امت است و بعضی گفته‌اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلام
و بعضی گفته‌اند شفاعتست و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث
متواتر از طرق عامه و خاصه بدین مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده‌اند
که کوثر نهریست در بهشت و ابن عباس روایت کرده است که چون این سوره نازل شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر
که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که کوثر نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر
راست‌تر و از شکر شیرین‌تر و در کنارش قبه‌هاست از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر
مرغان سبز چند که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله
چه بسیار نیکوست آن مرغان فرمود که میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله
فرمود هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که این نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داده عوض
پسرش ابرهیم و از انس روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نهریست که
وعده کرده پروردگار من مرا بآن نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن
امت من در روز قیامت و ظرفهای آن بعدد ستارهای آسمان است پس جماعتی از ایشان را
از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت من اند گوید تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه
بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی
ابن ابرهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که چون روز قیامت شود

حق تعالی جمع میکند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارند ایشان را در راه محشر
تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها بان حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است
و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمان پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش
عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن
عبدالله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش رود و مردم از عقب او روان شوند تا منتهی
شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب
بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را
بسبب گناهان ایشان را دور میکنند بگرید و مکرر بگوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی
ملکی را فرستد و سوال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید چگونه نگریم از برای جمعی از
شیعیان برادرم علی که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم می برند و منع میکنند ایشان را که بر حوض کوثر
من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ملحق کردم
ایشان را بموالیان ذریت تو و ایشان را در زمرهٔ تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول
کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار
مردی و زنی که در آنروز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند بکنند پس در آنروز هر که اعتقاد بامامت
ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمیع این
مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله سوال کرد از کوثر فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از
شیر و شیرین‌تر است از عسل و نرم‌تر است از مسکه سنگ ریزه‌اش از زبرجد است و یاقوت و مرجان
و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبوست و پایهای آن از زیر عرش الهی است پس حضرت
دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و فرمود یا علی این نهر از من است و از تو و از دوستان تو
بعد از من و از ابن عباس روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن عطا
کرده است نهری در آسمان که مجرای آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی

از نقره کیاهش از زعفران است وسنکریزه اش از مروارید و یاقوت و زمینش مشك سفید است واین
بهتر است از برای من وامت من از هر چیز و اشاره باین است قول حق تعالی انا اعطیناك الکوثر
وابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نکرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیارد
خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضاً فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا
و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا
دشمن داشته است و ایضاً از حضرت صادق علیه السلم منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند
وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی ابن ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض من است دور میکند از آن
دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرکز
سیراب نخواهد شد و هر که یك شربت از آن آب دهد هرکز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد
کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقول است که حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود که
من در قیامت با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که
اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت
شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمایید
بر یکدیگر بر ملاقات کردن ما نزد حوض کوثر بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب
میدهیم از آن دوستان خود را و شیعیان خود را و هر که یك شربت از آن آب بیاشامد هرکز
بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملوست و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم
و دیکری از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روییده است و سنکریزه اش مروارید و یاقوت است
و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده است که
فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول خدا دشمنان را و وارد خواهند شد بر آن
دوستان ما و بسند دیکر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض
من احدی از امت من مکر آنکه آنها که باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای

ایشان و انقیاد کنند کسان باشند وصی مرا بعد از من که علی ابن ابی طالب است آنها که آنچه باید شان داد با سانی
میدهند و آنچه باید شان کرفت بدشواری نمیکیرند و علی دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست
چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه ره از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من بهترین و سید انبیا و مرسلینم و بهترم
از ملایکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه
من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیان است
و طاهرات از زنان من مادرهای مومنانند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران
اتباع بیشتر دارم در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است
و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض در آن روز خلیفه من است در دنیا
کفتند او کیست یا رسول الله کفت او امام مسلمین و امیر مومنان و مولای متقیان بعد از من علی
ابن ابی طالب دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه عرب شتر غریب را
از آب میراند پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من
خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را
نه بینم و او مرا نمی بیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم
که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالك روایت کرده است که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش از ما بین
مشرق و مغرب است هر که از آن بیاشامد هرکز تشنه نمیشود و هر که از آن وضو بکیرد هرکز ژولیده مو
نمی شود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله روایت کرده است که علی هر که از شیعیان او نیست از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل
نیز بزیادت برین مضمون روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیارة بسند معتبر از مسمع بن
کردین روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم فرمود که کسیکه دل او بدرد آید از برای مصیبت ما
فرحناك میشود در وقت مردن او فرحی که از دل او بدر نمیرود تا در حوض کوثر بر من وارد شود و کوثر
فرح میکند بدوست ما چون برو وارد شود حتی آنکه باو میچشاند از لذات انواع خورشهای که نمیخواهد

ازانجا بجای دیگر رود ای سمیع هرکه ازان یک شربت آب بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد ازان تعب
نکشد هرگز و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر و از مسکه
نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمهٔ تسنیم بهشت بیرون
می آید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد و بر روی سنگریزهٔ یاقوت و مروارید جاری میشود
و در دور آن قدحها زیاده از ستارهای آسمان هست و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس
کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسیکه ازان بیاشامد بر روی او
هر بوی خوشی میگشایند تا آنکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل
این چیزی دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر
دیده که بر مصیبت ما بگرید البته خوشحال کرده بنظر کردن بکوثر و آب میدهند ازان همه دوستان
ما را اما بقدر محبت و متابعت ما ازان لذت می برد و هرکه محبتش بیشتر است لذتش بیشتر
خواهد بود و بر کوثر حضرت امیرالمومنین حیدر متوکل است و در دستش عصائی خواهد
بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از چوب درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان
ما را بآن عصا پس یکی ازایشان گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی
امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از وی سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی
از من بیزاری نمود حضرت فرماید که برگرد و برو بسوی آنکسی که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق
ترجیح میدادی ازو سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و بهترین خلق
شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاده گرداند سمیع
گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک
نمیتوانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع ورزیده است از بسیاری اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت
نزد او مذکور میشدیم ناسزائی نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او جرات بر آنها
نموده از گستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته
باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دینداری خود و از برای آنچه مشغول
کرده است نفس خود را بآن از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت

اهلبیت

اهلبیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس این اسباب
نزدیک حوض می آید و محروم میشود و در این باب احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما
شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع انبیا را خواهد بود و خلافی که هست در آنست
که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند و بس یا از برای
اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو
می باشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی زیادتی
ثواب و در اسقاط عقاب نمی باشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعدهٔ ثواب
بر او واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی
نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب
کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه حضرت فاطمه زهرا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم برخصت آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار
ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل
کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را
در قیامت و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که سه کسند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان مقبول میشود پیغمبران پس علما پس
شهدا و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه ایمان
بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت مگر از برای اهل
کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت
بخدمت حضرت امام علیه السلام گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ
ارْتَضَىٰ فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در

البیان گفته‌اند شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند
و از برای ایمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مومنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان
بسیاری از گناهکاران را و مویِد این است آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده‌اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من
خواهند کرد و مقبول خواهد و علی علیه السلم شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من
شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کمی از مومنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر
از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم
شفاعت میکند مخصوص کفار است و تنهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سورهٔ
مریم حق تعالی فرموده است مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و
اکثر مفسرین گفته‌اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته‌اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر
کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیااند و اوصیا و شهدا و علما و مومنان
چنانکه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیتی که در وقت مردن
بعقاید حقه بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده که کسی
شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میگفتند که ما عبادت بتها میکنیم
برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المومنین علیه السلم روایت
کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا صلوات الله علیهما که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات
کنم بشما در روز موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با
من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نیابم
در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا نه بینم
فرمود نزد صراط که من استاده باشم و گویم پروردگارا بسلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا
ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا نیابم فرمود که در کنار
جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آتش را از امت خود پس فاطمه علیها السلم شاد
و علی بن ابرهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت علیه السلم از شفاعت

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی
عرق به دهانهای ایشان و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیایید برویم بنزد حضرت
آدم علیه السلم که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار
خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح علیه السلام
چون بنزد نوح آیند ایشان را به نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر
دیگر کند تا بحضرت عیسی علیه السلم برسد او گوید بروید نزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیا چون
بنزد آنحضرت روند گوید با من بیایید و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت
بسجده درآید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت
کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و این است معنی آنچه خدا فرموده است عسی
اَن یَبعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحمُوداً و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت
شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه ناله و افغان درآیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت پس رو
آورند گروهی که نورشان پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها
پیغمبران خدایند ندا از جانب حق تعالی برسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه‌اند
ندا رسد که ایشان ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند
پس کیستند ندا بایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل محشر گویند کیستید شما
گویند ماییم علویون ماییم ذریت محمد رسول الله ماییم اولاد علی ولی خدا ماییم مخصوص بکرامت خدا
ماییم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود
و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا گردد و در علل
الشرایع از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده‌اند و بسوی
او بر میگردند بخدا سوگند که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود
و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه ظاهر خواهد
شد از برای او آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت

میکند و دشمنان خود را داخل جهنم میکند و در خصال از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که هر که
انکار کند سه چیز را از شیعیان نیست معراج و سوال قبرها و شفاعت را و علی بن ابرهیم بسند صحیح
از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد
و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما اینحالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده
است مضمونش این است پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را
بازگشتی به دنیا می بود پس می بودیم از مومنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت
بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور
میگردانید و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش
متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام
نگاهداشته اگر به بینی فزعهای قیامت را محتاج باشد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله در روز
قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را
شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مومن
باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عربند و مومن شفاعت میکند حتی آنکه
از برای مردم و خادم خود میگوید پروردگارا حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه
میداشته و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یک در
از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان
و محبان ما اهل بیت داخل میشوند پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا
سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا ولایت و محبت مرا
داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو
قبول کردم و شفاعت هر مرد از شیعیان من و کسیکه محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد
و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان
خود و اقبول کرده بکر سایر مسلمانان از این داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند
و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما

ببیند مردیکه با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر و بگذرد گوید ای فلان
من نیکی در دنیا به تو میکردم و حاجت ترا بعمل می آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست پس
مومن گوید بملکی موکل بر و کرده است که دست از وبردار پس خدا امر کند آن ملک را که امان آن
مومن را اجابت کند و او را رها کند و ایضا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مومن شفاعت
میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل
شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نمیگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است
که چون روز قیامت شود عالم و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی باز بدارند بعابد گویند
برو ای عابد بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی
و بروایت دیگر عابد را میگویند تو نیک مردی بودی اما همت تو مقصود در خود بود برو بسوی
بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است
او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که
جابر به پدرم حضرت باقر علیه السلم گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود
فاطمه زهرا صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا
پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای
انبیا و رسل علیهم السلم منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت پس
حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آنرا نشنیده باشند
پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و در میان آنها از برای وصی من علی بن ابی طالب علیه السلم منبری از
نور بگذارند و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند
که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آنرا نشنیده باشند پس نصب کنند از برای
اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو
گل بوستان من در ایام حیات من منبری از نور و با ایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه
بخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست
فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر

سزاهم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری
از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی
گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلم قرار دادم ای
اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیده ها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل
ناقه بیاورد از ناقهای بهشت که دیبا بر رو پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش
از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار
ملك بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملك از جانب چپ او بروند و صد هزار
ملك او را بر بالهای خود بردارند تا او را به بهشت برسانند چون به در بهشت برسد التفاتی بعقب
بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم
که قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد و بسوی
محشر نظر کن هر کس در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو باشد دست او را بگیر و داخل بهشت
کن پس حضرت باقر علیه السلم فرمود که بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر
شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آنحضرت
بدر بهشت رسند حق تعالی دل ایشان افکند که روی بعقب بگردانند حق تعالی فرماید ای
دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب
شما گویند پروردگارا میخواستیم که قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان
من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت فاطمه یا طعام داده باشد شما را
از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت آنحضرت دست او را بگیرید
و داخل بهشت گردانید پس حضرت فرمود که والله در محشر باقی نماند مگر شك کننده یا کافری یا منافقی
پس چون بیان طبقات جهنم درآیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق
حمیم پس میگویند کاش بدنیا برمیگشتیم پس می بودیم از مومنین حضرت فرمود هیهات هیهات
آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی
که ایشان را از آن نهی کردند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض

کردم

کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم که من همسایه دارم همه محرمات را بعمل می آورد حتی آنکه نماز را ترك
میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی
خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسیکه نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر بنده که
نزد او مذکور شوند اهلبیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و گناهانش
آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از نصاب شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او مقبول است و از برای ناصبی مقبول
نمیشود و مومن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا همسایه من آزار
خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تع میفرماید که من پروردگار توام و سزاوارتر
است که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر
مومنان از جهة شفاعتش سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش
ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد **فصل بیست و سیم** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات
دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل
بهشت نمیشود و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر
و از آتش گرمتر است و مومنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی
بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط
مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین
از ذریت اوست صلوات الله علیهم و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار و کردار از
میان عقبه از صراط آخرت می لغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است
و ابن بابویه ره در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است
و بر آن ممر همه جمیع خلایق واقع میشود حق تعالی فرموده است وان منکم الا واردها کان علی ربك
حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است
و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را
از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول صلعم بعلی علیه السلم گفت یا علی چون روز
قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بصراط و نگذرد بر صراط مگر کسی که برائی بولایت تو با او

باشد و شیخ مفید ره گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین جهة ولایت امیر المومنین و ائمه از ذریت او را
صراط میگویند که راه نجات اند و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسریست
که مردم بر آن میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا از جانب راست او می ایستد و امیر المومنین از جانب چپ او
و ندا از جانب خدا بر ایشان میرسد که بیندازید در جهنم هر کافر معاند را و در امالی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط
باریکتر است از مو و از دم شمشیر تندتر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی
راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسپیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشانرا
آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابرهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السلم
روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی بیاورند در آنروز جهنم را از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین
و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک از نهایت غلظت
و شدت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدای
عظیم از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را
هلاک کند و پس کردنی و بر آید از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکاران و بدکاران پس نماند هیچ بنده از مومنان
و سایر بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا
جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس
صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره
امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای
بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشانرا
نگاه میدارد و اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشد از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن
بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند نماز ایشانرا نگاه میدارد و اگر از این نجات یافتند
عدالت الهی برای مظالم عباد ایشانرا نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده است اِنَّ
رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه است یا کمین گاه هست و مردم بر صراط میروند

بعضی بدست چسپیده اند و بعضی یکپایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملایکه بر دور ایشان ایستاده اند
و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران
ایشانرا و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد
لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا
از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار من مرا آمرزیده و شکر کننده است
عملهای بندگان خود را مولف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی در مظلمهای دیگر یا اول
در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و در روایتست که مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد
و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که
اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم اینها نسبت بمومنین است و کفار و مشرکان
و مخالفان در اول صراط یا پیش از رسیدن صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از
حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از صراط فرمود که آن راه معرفت خداست و دو صراط می باشد صراط
دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و
پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط
آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در تفسیر صراط مستقیم
وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلم و تقصیر نکنند در حق
امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکنند و در آخرت راه مومنان است بسوی
بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد
روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق
عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در تفسیر قول حق تعالی فَلَا اقْتَحَمَ
الْعَقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال بزیر میروند
و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی
خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دویم علی بن ابی طالب علیه السلم و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع
نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه

یوم لا یخزی الله النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکنند
آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم
یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد
مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقب آن شتابند
پس اهل بیت محمد و آل او یکدسته و گروه بر صراط گذرند مثل برق جهنده پس گروه دیگر مثل باد گذرند
و گروه دیگر مانند دویدن اسب و گروه دیگر مانند رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر
مانند اطفال خود خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مومنان عریض میگرداند و از برای
گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از
برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المومنین عم میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز
و فاطمه علیها السلم با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه دوند مانند
برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که چون
روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه رخصتی داشته باشد که
در آن ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باین است قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون
یعنی و بازدارید ایشان را بدرستی که ایشان سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در
تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع
خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق بپوشانید دیدههای
خود را تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدههای خود را برهم
گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آنحضرتند و چون داخل
بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یکطرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت
و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک
چنگ در ریشه از ریشههای جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد
بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار
نفر باشند و همه نجات یابند به برکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است

که حضرت

که حضرت صادق علیه السلم فرمود که حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت
پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانکه حق تعالی فرموده است که
در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه رض در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات
که در راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس هر عقبه که رسد
مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق
خدا از آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که
او را دریابد بنجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر می برند و نزد هر عقبه
سوال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت
منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت
و تعب با او نمی باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از
بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از و حقی را که تقصیر در آن کرده است پس نجات
نمیدهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش
از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه
از آن ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سوال میکنند از ولایت حضرت امیر المومنین
و ائمه بعد از او علیهم السلم اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد و می گذرد و اگر نکرده است فرو میرود
بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اسم عقبات مرصاد است و ان ربک
لبالمرصاد حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم
یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانتست و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه
هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سوال میکنند **فصل چهارم** در حقیقت
و حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات
و اخبار متواتره نیز وارد شده از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا انکار بهشت و دوزخ
داشته باشد مثل ملاحده و یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است و فلاسفه درین باب
دو طایفه اند اول اشراقیانند که قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ و آنچه

در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اثبات نمانده دیگر بدن جسمانی و نه آنکه ان بهشت و دوزخ جسمی چند
از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم جسمانیات و مجردات مانند عالم خواب و صورتی
که در آینه و آب دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان خواهد بود
و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری از
مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قایل
شده اند مستلزم انکار عود بدنها نیست در محشر و مستلزم نفی آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی
نیست دوم آنکه مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است
مانند اجسام ملایکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال
نمیکنند دویم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت
و حور و قصور تاویل میکنند بلذاتی که روح را می باشد بعد از مفارقت از بدن بکمالات معلومات
خود که درین نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهلند و این
علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم
ایشان همین است و درین عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بوده و در کدورات عالم طبیعت فرو
رفته بود ادراک آن لذات و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها برو ظاهر میگردد
و چون اکثر امم عوام بوده اند و خبری از آلام و لذات روحانی نداشتند در کتاب الهیه و حکم نبویه این لذات
جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان
از شرور و معاصی و سیئات و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور
و ثمار و انهار و امثال آنها و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانکه
شیخ ابو علی در رساله مبدا و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را
حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله
و کمالات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلم جمع نمیشود و جمعی که
اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر
لفظی چند از ضروریات دین بزبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها قایلند یقولون بالسنتهم

مالیس

ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزا اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون بشاگردان خاص خود خلوت
میکنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم و تابی
قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان با آن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند
درین باب معذورند زیرا که کسیکه قایل باشد که واحد صادر نمیشود ازو مگر واحد و گوید هر حادث
مسبوق است بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را
قدیم میدانند و انواع متوالده را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند و فاصله
در میان آنها قایل نباشد و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصریات را در افلاک محال دانند و امثال
این عقاید باطله را قایل شد چگونه اذعان میتواند کرد بآنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند
کرد و عالم و آدم حادثند و تحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه
و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو
میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملایکه اجسام اند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین
می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول بمعراج رفت و عیسی و ادریس علیهما السلم بآسمان رفتند و
همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و
طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف آن در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ
کوچک و فرو بردن عصا خروارها چوب و ریسمانها و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با
اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا آیات ایشان را والعیاذ
بالله از باب ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمرها ایشان بین بوده که مردم را بضلالت و جهل
مرکب انداخته و باطل را در نظر لباس حق بمردم نماینده و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند
و از همه غریبتر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان باداب و مستحبات
مینمایند این کتب ضلالت را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار
و دفع شبهات ایشان در آیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر علوم القا
میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود تواند نمود و طعن میکنند بر کسی که در این باب این عقاید لعن
کند و فخر میکنند که ما از جمله لاعنین نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو

كَرِهَ الْكَافِرُونَ پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان علما
خلاف کرده اند در اینکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را
اعتقاد آنست که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند
که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف
قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید مرتضی رض داده اند و بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت
بر وجود آنها در حال نزول قرآن مجید میکند مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ عِنْدَهَا
جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد
و جهنم را بآنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین را بهشت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه
بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یا بن
رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم که آیا امروز خلق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول
خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را بآسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند
که امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان
نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است
و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حق تعالی میفرماید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ
بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعنی این است آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمان
میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم
در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مرا
گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد و خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون
بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و حامله شد بفاطمه و فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق
حوریه است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را می بویم و علی ابن
ابرهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عِنْدَهَا جَنَّةُ
الْمَأْوَىٰ یعنی نزد سدرة المنتهی است جنت که ماوی مومنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است
پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده

نیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است
پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس ایشان را حاضر میکنیم بدور جهنم بزانو
در آمده و معنی حول جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است وَإِذَا
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتی که
آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند و از امیر المومنین سوالی چند
کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست حضرت فرمود بهشت در آسمان است
و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند
که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت
کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردند که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است
فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است
و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که
چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سوال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و
حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشر و جزا و حساب او مومن است
حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه ره گفته است که اعتقاد ما در بهشت و دوزخ آنست که
مخلوق اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون
نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نه بیند و مومن از دنیا بیرون نمیرود تا
آنکه دنیا را در نظر او جلوه ندهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو مینمایند پس
او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت روح او را قبض میکنند و اما جنت آدم پس
آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد
می بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای
آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلافست
در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را در پهلوی یکدیگر گذارند وسعت بهشت مثل آنها

بگفتار بنده

آنهاست و بعضی گفته‌اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را در پهلوی هم طبقه طبقه بکنند که هر یک ازین
طبقها سطحی باشد **مولف گوید** از اجزای لایتجزی و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح شود
هر اینه مثل عرض بهشت شود و بعضی گفته‌اند از برای هر شخصی این قدر خواهد بود و بر هر تقدیر
اعتراض کرده‌اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر
از آنها باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته‌اند که ما میگوییم که بالای آسمان و زمین هفتگانه
است پس میتواند بود که بزرگتر از آنها باشد چنانچه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت
که سقف آن عرش رحمان است و روایت کرده است که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت میکنی مردم را بسوی بهشتی که عرض آسمانها و زمین است
پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث
گفته‌اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلی باشد شب در جهت اسفل است
همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین است و عامه روایت کرده‌اند که از انس
بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت
دارد گفتند پس در کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه
بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی
جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه
مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلم خبر داده‌اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها
موجب تطرق شبهات شیطانی است نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بر دارد و بآیات
و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزند و آسمانها
در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود
و میتواند بود که وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر
میسازند چنانکه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ چنانچه علی بن ابرهیم روایت کرده است
که دریاها و زمین همه آتش شوند و اضافه جهنم شوند و صراط را بر روی آن نصب کنند و راهی
میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف

آنست

آنست و جزوی از عرش متصل ببهشت خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مومنان خواهد بود و منبر
انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر قول که حکما گفته‌اند فلکی اقرار نباید داد بلکه جسمی است
اعظم از همه اجسام و مربع است و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار ساله راهست با اینها موافق
است و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق
اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها
برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که
محال باشد ممکن است که حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و
اصول فاسده حکما که مبنی بر شهادت واهیه است بر دارد همه اینها با یکدیگر موافق میشوند با آنکه
تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است والله الموفق للخیر والصواب
والیه المرجع والمآب **فصل پانزدهم** در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت
وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ
نمیباشد باجماع است و الا موتتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نبوده باشد استثنای منقطع خواهد
بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانکه بعضی توهم کرده‌اند در عصر سابق و جمعی
تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ
اول که مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم
و الم نمی باشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و مانند آن نیست و هرچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد
از برای آدمی حاصل است و دار خلود است که هرگز از آن بیرون نمی روند و منزل پاکان و نیکان است در آن
بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمی باشد و هر کس بآنچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است
و آرزوی مرتبه دیگری نمیکنند و بعضی گفته‌اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می‌آیند و ایشان
بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این
ضرور نیست زیرا که ممکن است که حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه
دیگر نکنند و ایضا چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح
میدهند و درجات خسیسه و اشغال باطله را بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است که در آن

نشاء نیز هریک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند و بآن راضی و شاکر و مشعوف باشند و لهذا
فرموده است وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند
و خواهشهای نفس مختلف است اما در روایت معتبری وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه
نمیروند و دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافات نمی باشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع
میشود و زنان ایشان نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط
و رشک و عداوت و حسد و بدی اخلاق که عادت زنانست نمی باشد وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ را باین تفسیر
کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع
صبح تا طلوع آفتاب است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا که مستی و صداع و بوی بد
و تلخی و تصدیع و لغو و فحش و دشنام و بدطعمی و بیهوشی و قی و غیرها می دارد و شراب بهشت هیچ
از اینها ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب
و ملاقات احباب لذیذ می باشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا
نوشیدن میفرماید در وصف مجلس بهشت آیین ایشان فرموده است که بر کرسیها بافته از مفتول
طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده روبروی یکدیگر و گردند بر ایشان
غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب
معین که از نوشیدن آنها صداع بهم نرسانند و عقل شان زایل نگردد و میوه ها از برای ایشان هر
میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندام
سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن
نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را بآن نوازش
کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که باین ذرههای حقیر و بندههای سراپا تقصیر چه
مهربانی سلوک کرده از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی و مجلس عیش ایشان آنچه سامانی و آلاتی
بیان فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات آفریده او در ایام قلیله
فانیه دنیا از بندگان ضعیف بعمل آمده چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای
این غلامان سرکش خود مرتب ساخته فَلِلَّهِ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ و ایضاً باید

دانست

دانست که منازل بهشت اکثر غرفها هست زیراکه التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزها در غرفه بیشتر
می باشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج به نزول است و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول
نیست و اگر خواهند بآسانی فرود میتوانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه کردن زمین
بکنند بلند میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان میان منازل و درزیر غرفها و درختان ایشان
جاری میشوند و ابن بابویه در فقیه و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر
بخدمت بلال موذن رسول صلی الله علیه و آله رسیدم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که حصار بهشت یکخشت از طلاست و یکخشت از نقره و یکخشت از یاقوت
سرخ و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم
که درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش
چیست گفت باب الصبر در کوچک است و یک لنگه است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب
الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین این دو مصراع پانصد ساله راه است و آن خروشی
و ناله هست و میگوید که خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب
جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است
کسی که ازین در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد
و ورع اند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند باو و چون داخل بهشت شوند در کشتیها
می نشینند و سیر می کنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی را بآن حرکت
میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده اند
گفتم آیا از نور می باشد گفت جامهای سبز است و در آنها نوری هست از نور پروردگار عالمیان و
ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط
این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت
سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنة الفردوس
و حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیانست و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات
حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوب روها و بعضی گفته اند که ایشان زنان دنیااند و بهتر از ان